

دکتر حسن کسایی

فصلی از مجله تبیین اقتصاد

جراحی اقتصاد در اغما!
آسیب شناسی و تحلیل منابع درآمدی شهرداری ها
شعاع کوتاه اعتماد در روابط اجتماعی
کبوترخانه، تجلی گه هنر، فرهنگ و اخلاق ایرانی
نوعی ایهام در سخن حافظ
بیتی از شاهنامه
سبک سری دینی
زمزمه ای در گوشه ی حسینی
زندگی همچنان ادامه دارد
سکوت صریر پیر خط اصفهان و ...
گفتگو با استاد حسن کسایی
(بخش دوم)



شماره نوزدهم و بیستم
بهار و تابستان ۱۳۸۸
قیمت: ۲۵۰۰ تومان

با آثار و گفتاری از:

خسرو احتشامی هونه گانی
دکتر نعمت الله اکبری
دکتر مسیح بهرامیان
مصطفی جیحونی
دکتر محسن دوازده امامی
دکتر محسن رنانی
سها صراف
دکتر فضل الله ضیایی
مرتضی فاضلی ورزنده
هاجر فرهادی
دکتر وحید قاسمی
زاون قوکاسیان
استاد حسن کسایی
دکتر حسین مسجدی



سال ششم، شماره ی نوزدهم و بیستم، بهار و تابستان ۱۳۸۸

مدیرمسئول:

حسین ملائی

جانشین مدیرمسئول:

دکتر سید ابراهیم جعفری

سردبیر:

مجید زهتاب

شورای نویسندگان:

دکتر نعمت الله اکبری، دکتر سید ابراهیم جعفری،

دکتر محمود جلالی، دکتر سید محسن دوازده امامی،

دکتر محسن رنایی، مجید زهتاب،

دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر مصطفی عمادزاده،

دکتر وحید قاسمی، علی مزروعی،

دکتر سیداصغر محمودآبادی، دکتر محمدرضا نصر

مدیر داخلی:

نغمه دادور

امور روابط عمومی:

فریناز زرین مکان

طرح روی جلد:

محبوبه جعفری

ISSN: 1735-8035

چاپ و نشر:

موسسه ی نشر سلمان

۰۱-۶۶۴۳۳۷۸۰ (۰۲۱)

بها: ۲۵۰۰ تومان

مقالات ارسالی به فصلنامه، بازگردانده نمی شود.

فصلنامه، در ویرایش مطالب آزاد است.

نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

اصفهان، خیابان چهارباغ، پاساژ کارزونی، ساختمان کانون حسنات، تلفن:

۰۲۲۰۳۱۰۰ (خط ۱۱) نمابر: ۰۲۲۰۲۹۷۲

www.daricheonline.com

E-mail: info@daricheonline.com

G-mail: dariche.magazine@gmail.com

مجید زهتاب

سرمقاله / ۱



آسیب شناسی و تحلیل منابع

در آمدی شهرداری ها / ۲۳

رشد روزافزون جمعیت شهرها در کشورهای رو به توسعه همراه با محدودیت منابع مادی یکی از ...

دکتر نعمت الله اکبری



جراحی اقتصاد در اغما!

نقدی بر طرح هدفمندسازی پارانه ها / ۳

بیست و سوم آذرماه امسال دانشجویان دانشگاه اصفهان شاهد گفتگویی بین ...

دکتر محسن رنایی



کیوترخانه، تجلی گه هنر،

فرهنگ و اخلاق ایرانی / ۴۳

روزگاری پیش از این کیوترخانه ها در نظام کشاورزی سنتی ایران کاربرد بسیار پراهمیتی داشتند و ...

مرتضی فاضلی ورزش



شعاع کوتاه اعتماد در

روابط اجتماعی / ۳۵

هرچه صداقت و راستگویی در گفتار و در عمل در میان گروهی از مردم بیشتر باشد مقطع اعتماد آنان ...

دکتر وحید قاسمی



هزار دقیقه با هزاردستان

(بخش دوم) / ۵۷

گفتگو با استاد حسن کسایی ...

استاد حسن کسایی



نقش ارتباطات غیر کلامی

در قصه گویی / ۴۹

ما انسان ها با نگاه لیختند، اشک، فریاد، نوازش و بسیاری رفتارهای غیر کلامی دیگر بخش عمده ای از پیام های ...

سها صراف



بیتی از شاهنامه / ۸۵

اوشیروان هنگام نزدیک شدن مرگ، فرزند خویش هرمزد را به پادشاهی برمی گزیند و همگان را به ...

مصطفی جیحونی



نوعی ایهام در سخن حافظ

/ ۷۵

یکی از شیوه های درک درست سخن حافظ، شناخت اقلیم فرهنگی اندیشه ی اوست ...

دکتر مسیح بهرامیان



شعر / ۱۰۸

انبوهی سنگ میان سطرها ...

هاجر فرهادی



سبک سری دینی / ۹۳

یکی از موضوع های مهم در مباحث تاریخی مقوله ی فرقه های دینی است. از نظر جامعه شناسی ...

دکتر محسن دوازده امامی



زندگی همچنان ادامه

دارد / ۱۱۵

یکی دو سال است که در گذران زندگی مفهوم تلخ تنهایی را بیشتر احساس می کنم ...

زاون قوکاسیان



زمزمه ای در گوشه ی

حسینی / ۱۱۲

هنوز وقتی از خیابان نشاط می گذرم و به کوچه ی قصرمنشی می رسم کسی مرا صدا می زند و ...

خسرو احتشامی هونه گانی

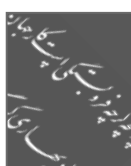


سکوت صریر پیر خط

اصفهان / ۱۱۹

نوشتن و خطابه های در باب افراد رجال امروزه دو راه بیشتر پیش رو ندارد ...

دکتر حسین مسجدی



آخرین خط / ۱۱۷

استاد را از سال ها قبل می شناختم. علاقه ام به هنر خوشنویسی، سعادت دیدار گاه به گاهش را نصیبم کرده بود ...

دکتر فضل الله ضیایی

سرافراز

مجید زهتاب

بعضی حرف‌ها نگفتنی است، یعنی که یا در کلام نمی‌گنجد، یا در مصلحت وقت. این که این بهار و تابستان و پاییز گذشت و دریچه بسته بود هم، بهانه‌ها و دلایلی دارد که گفتنی نیست. این وقفه برای ما هم خوشایند نبود. یادم آمد که محمد گل‌اندام روزگاری در تساهل و عذر تأخیر حضرت حافظ در جمع‌آوری و سامان دادن دیوان اشعارش گفته بود: «آن جناب حواله رفیع این ترفیع بناراستی روزگار کردی و غدر اهل عصر را عذری آوردی.» چه شد که یاد محمد گل‌اندام افتادم؟! نمی‌دانم! بگذریم. امید که در طالع «این مثنوی» دیگر «تأخیر»ی نباشد.

اصفهان اما، در این فصل‌هایی که گذشت سرشار از اتفاق‌های ناب و حوادث اندوهبار بود که از میان همه‌ی آنها آنچه در خاطره‌ها ماند، جان گرفتن‌ها بود و جان دادن‌ها. آنچه جان گرفت پیکر تفتیده و بی‌رمق زنده‌رود بود، بعد از ماه‌ها خشکی و سترونی. روزی که صدای پای آب در بستر مشتاق و عطشناک رودخانه، گوشنواز شد، دیدنی بود. گویی همه‌ی اصفهان به پیشواز آمده بود! انبوه مردمان، دست‌افشان و پای‌کوبان قدم‌به‌قدم در برابر پیشروی مطمئن، موقر و آرام آب، عقب می‌نشستند.

جنازه‌ی بی‌جان و بویناک و ترک‌ترک شده‌ی زنده‌رود که در زیر سی‌وسه‌پل و پل خواجه زیر آفتاب تابستان افتاده بود، ناگهان در میان حیرت و هلهله‌ی عاشقانش، زیر گام‌های مسیحایی آب، جان می‌گرفت تا این دیار را دوباره اصفهان کند. باز هم زمین رنگ آسمان گرفته بود!

نمی‌خواهم ذکر مصیبت کنم، اما چه چاره که در این مدت اصفهان دو فرزند برومند و بزرگش را هم از دست داد. استاد حسین مهبیاری و استاد نصرالله معین. یکی یگانه‌ی روزگار در نقش و رنگ و اسلیمی و آواز، و دیگری پیشوای همیشگی خوشنویسان اصفهان، معین‌الکتاب.

حالا هم مدتهاست که طنین مه‌آلود آواز حسین مهبیاری و صریر قلم نصرالله معین در هزارتوی گنبد فیروزه‌ای آسمان این شهر نمی‌پیچد. خدایشان رحمت کناد! دریچه به خانواده‌های عزیز مهبیاری و معین تسلیم می‌گوید و مجال سخن را در صفحات آینده درباره‌ی این عزیزان به قلم حضرات احتشامی، قوکاسیان و مسجدی می‌سپارد.



جراحی اقتصاد در اغما!

نقدی بر طرح هدفمند سازی یارانه ها

دکتر محسن رنانی.....

دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان

اشاره:

بیست و سوم آذر ماه امسال دانشجویان دانشگاه اصفهان شاهد سخنرانیهای دکتر محسن رنانی، دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان و دکتر جمشید پژویان رییس شورای رقابت کشور پیرامون هدفمندسازی یارانهها بودند. علی‌رغم اطلاع‌رسانی ضعیف، اما یک ساعت پیش از شروع این برنامه به علت ازدحام علاقمندان، درهای تالار صدر دانشکدهی اقتصاد دانشگاه اصفهان بسته شد و کسانی که دیرتر رسیده بودند، مجبور بودند در راهروی دانشکده در جریان این سخنرانیها قرار گیرند.

در این جلسه که گاه به گفتگو و مناظره نزدیک می‌شد، دکتر رنانی برای نخستین بار در حضور عموم به بیان دیدگاه‌های خود دربارهی طرح هدفمندسازی یارانهها پرداخت. به گمان ما گفته‌های ایشان که از زاویه‌ی تازه‌ای این موضوع را بررسی نموده می‌تواند بصیرت عمومی نسبت به سیاست‌های اقتصادی از این دست را افزایش دهد. در زیر متن ویرایش شده‌ی سخنان دکتر رنانی را می‌خوانید. ضمناً از انجمن علمی دانشکدهی اقتصاد دانشگاه اصفهان نیز برای در اختیار قرار دادن فایل صوتی این گفتگو سپاسگزاریم.



دکتر جمشید پژویان

مجید صامتی

دکتر محسن رنانی





**بد نیست بدانید که
امام محمد غزالی
هزار سال پیش
مناظره را تقبیح کرده
و از آن توبه کرده است
و گفته است که
ما در مناظره می‌کوشیم
خودمان را اثبات کنیم
نه حقیقت را**

خرسندم که خدمت اساتید و دانشجویان گرامی هستم تا در باب یکی از حساس‌ترین جراحی‌های اقتصادی پس از انقلاب صحبت کنیم. به گمان من طرح هدفمندسازی یارانه‌ها یکی از حساس‌ترین اصلاحات اقتصادی سی ساله‌ی پس از انقلاب است. سؤال این است که چرا این طرح حساس است؟ حساسیت این جراحی به این علت است که می‌خواهد زیرساخت‌های اقتصادی را اصلاح کند. شاید حساسیت آن از اصلاحات ارضی رژیم گذشته شدیدتر و جدی‌تر و یا حداقل در همان حد باشد. اصلاحات ارضی، نیروی کار را از زمین آزاد کرد و می‌دانیم که بازار وقتی شکل می‌گیرد که نیروی کار از زمین آزاد شود. این طرح نیز یک جراحی است که قرار است برخی قیمت‌ها را از کنترل دولت آزاد کند و کارکرد قیمت در اقتصاد از کارکرد زمین حساس تر است. بنابراین، این جراحی می‌تواند خیلی حساس باشد و آنچه که به آن اهمیت می‌بخشد همین است که اگر این جراحی موفق شود گام بزرگی برای بهبود ساختاری اقتصاد برداشته‌ایم. ولی اگر شکست بخورد آنگاه خساراتی می‌آفریند که جبران‌ناشدنی‌ها طول می‌کشد و فرزندان من و شما باید هزینه‌هایش را بپردازند تا روزگاری دوباره دولتی بیاید و همتی کند و ساختار اقتصاد را اصلاح کند. پس مساله‌ی اصلی این است که آیا شرایط کنونی ایران برای این جراحی خطیر مهیا است یا نه؟

چکیده‌ی سخنم را در دو جمله عرض می‌کنم: بدون آن که بخواهیم وارد بحث‌های فنی اقتصادی شویم می‌توان گفت طرح تحول تنها تا مرحله‌ی شناخت بیماری، خوب پیش رفته است. یعنی این که در وضعیت کنونی، قیمت‌های نسبی درست عمل نمی‌کنند و قیمت‌ها نقش علامت‌دهی خود برای تخصیص بهینه‌ی منابع را از دست داده‌اند، سخن درستی است. بنابراین من تا مرحله‌ی شناخت بیماری، با آنچه که دولت می‌گوید موافقم. اما آنچه که مساله‌ی اصلی ماست مراحل بعد از شناخت بیماری است. بعد از مرحله‌ی شناخت بیماری، چهار مرحله یا شرط وجود دارد که اگر آنها به خوبی دیده نشوند، شاید جواب مناسبی

از سیاست‌هایمان نگیریم و به نتیجه‌ی مطلوبی نرسیم.

خوب است این نکته را برای دوستان بگویم که حقیقتاً من با مناظره مخالف بودم، چون مناظره در ایران یک کار غیراخلاقی شده است. بد نیست بدانید که امام محمد غزالی هزار سال پیش مناظره را تقبیح کرده و از آن توبه کرده است و گفته است که ما در مناظره می‌کوشیم خودمان را اثبات کنیم نه حقیقت را. بنابراین اصولاً مناظره کاری غیراخلاقی است چون افراد به دنبال این هستند که خود را اثبات کنند نه حقیقت را و این وضعیت در شرایط ایران امروز شدیدتر است. بنابراین من در ابتدا مناظره را نپذیرفتم. تا این که به طور تصادفی چند روز پیش مصاحبه‌ی تلویزیونی یکی از مقامات دولت را که به اصفهان سفر کرده بود مشاهده کردم و دیدم که نگاه ایشان خیلی حسابداری و مکانیکی است. در واقع نگاه دولت به هدفمندسازی یارانه‌ها یک نگاه دو دو تا چهار تایی است. گویی که اقتصاد را یک موجود مرده می‌بیند که می‌خواهد یک تکه از آن را ببرد و صرف جاهای دیگرش کند. در حالی که اقتصاد یک موجود زنده است. تیغ جراحی را که به او زدی شروع به واکنش می‌کند و اگر زنده بودن اقتصاد را در نظر نگیریم قطعاً در سیاست‌هایمان شکست می‌خوریم. دیدم که ایشان در آن مصاحبه با یک محاسبه‌ی سرانگشتی می‌گویند که «اگر قیمت جهانی بنزین را در نظر بگیریم ما داریم این مقدار پول اضافی را صرف بنزین می‌کنیم. خوب این پول‌ها را از مصرف‌کنندگان بنزین می‌گیریم و می‌دهیم به فقرا.» اما باید توجه داشت که اقتصاد صبر نمی‌کند تا خیلی ساده ما این پول‌ها را بگیریم و بدهیم به فقرا. همین که پول‌ها را بگیریم، یعنی قیمت انرژی را گران کنیم، اقتصاد به هم می‌ریزد و ما تا بیاییم این پول‌ها را بدهیم به فقرا، رفتارهای بازیگران اقتصادی و رفتارهای همان فقرا عوض می‌شود و بنابراین نتایج بازی عوض می‌شود.

بنابراین آنچه که انگیزه‌ی من شد تا گفتگو را بپذیرم این بود که از این فرصت استفاده کنم تا نکاتی را بگویم به این امید که کمی ابعاد موضوع روشن‌تر شود. به همین دلیل از یکی از دانشجویان خواستم تا سخنان مقامات کشور را در دفاع از این طرح جمع‌آوری کند. دیدم که از سال ۷۸ تا کنون



**سیاستگذاران ما
اکنون دو نگاه
به اقتصاد دارند:
یک نگاه فقهی
و یک نگاه مکانیکی
و هر دوی این
نگاه‌ها این مشکل
را دارند که
اقتصاد و جامعه را
یک موجود زنده و
حساس و واکنشگر
و دارای حافظه‌ی
تاریخی نمی‌دانند**

نشان می‌دهند. در حالی که واکنش تمامی سلول‌های بدن انسان به یک محرک بیرونی، تقریباً یکسان است. به‌عنوان مثال اگر سمی به بدن تزریق شود همه‌ی سلول‌ها با مکانیزم یکسانی به این سم عکس‌العمل نشان می‌دهند. ولی جامعه چون از میلیون‌ها موجود زنده تشکیل شده است، واکنش‌های متعدد متفاوت و گاهی غیرقابل پیش‌بینی به برخی محرک‌ها دارد. بنابراین باید با اقتصاد به‌عنوان یک موجود زنده، حساس و واکنش‌گر برخورد کرد.

موجود زنده چیست؟ موجود زنده دو ویژگی دارد: اول این که دارای حافظه است یعنی اطلاعات و رفتار گذشته‌اش بر رفتار آینده‌اش اثر می‌گذارد و دوم این که موجود زنده به محرک‌های بیرونی واکنش نشان می‌دهد. با در نظر گرفتن این دو ویژگی در می‌یابیم که با زدن تیغ جراحی به هر موجود زنده، او، واکنش نشان می‌دهد و اگر ما از ادامه‌ی جراحی ناتوان باشیم و آن را نیمه‌کاره رها کنیم آسیب جدی‌تری به بیمار وارد کرده‌ایم. ما در ایران تجربه‌ی این شروع کردن‌ها و رها کردن‌ها را زیاد داریم.

پس نگرانی اصلی ما در نقد این طرح این است که با سابقه‌ای که از این دولت داریم، احتمال بسیار بالایی می‌دهیم که این طرح - که فقط از برخی جنبه‌های نظری قابل دفاع است - شروع شود اما به محض این که این موجود زنده یعنی اقتصاد واکنش‌هایش آغاز شود، یعنی تورم، موج ورشکستگی بنگاه‌ها یا اعتراضات احتمالی آغاز شود، دولت این طرح را متوقف کند. در این صورت هزینه‌های سنگین این جراحی بر اقتصاد ما و نسل‌های امروز و فردای ما تحمیل خواهد شد اما منافعش حاصل نخواهد شد.

همه‌ی حرف‌هایی که مقامات ارشد دولت در مورد طرح هدفمندسازی یارانه‌ها زده‌اند از همین جنس است که ثروتمندان دارند یارانه‌ی زیادی می‌برند و فقرا کم می‌برند، پس یک پولی نزد ثروتمندان هست می‌گیریم و می‌دهیم به فقرا آنگاه توزیع عادلانه می‌شود.

یک اشکال اساسی در کشور ما هست و آن این است که دیدگاه سیاستگذاران ما به اقتصاد از همان قبل از انقلاب عمدتاً نگاه مکانیکی بوده است. خاطره‌ای از دکتر پیرنیا، به‌عنوان بنیانگذار نخستین دانشکده‌ی اقتصاد در ایران، نقل می‌شود که شنیدنی است.

می‌گویند در اواخر دهه‌ی چهل شاه به او گفته بود که «از وقتی اقتصاد را از دست شما اقتصاددانان گرفتیم، اوضاع مملکت خوب شده است.» چرا؟ چون شاه نگاهش به اقتصاد مکانیکی بود. فکر می‌کرد حالا که درآمدهای سرشار نفت را دارد می‌تواند صرفاً با پاشیدن پول در اقتصاد، توسعه و رشد و تمدن بزرگ ایجاد کند. اما بعد از انقلاب نه تنها این نگاه مکانیکی سیاستگذاران ادامه پیدا کرد بلکه یک نگاه فقهی هم به آن افزوده شده است. سیاستگذاران ما اکنون دو نگاه به اقتصاد دارند: یک نگاه فقهی و یک نگاه مکانیکی و هر دوی این نگاه‌ها این مشکل را دارند که اقتصاد و جامعه را یک موجود زنده و حساس و واکنشگر و دارای حافظه تاریخی نمی‌دانند.

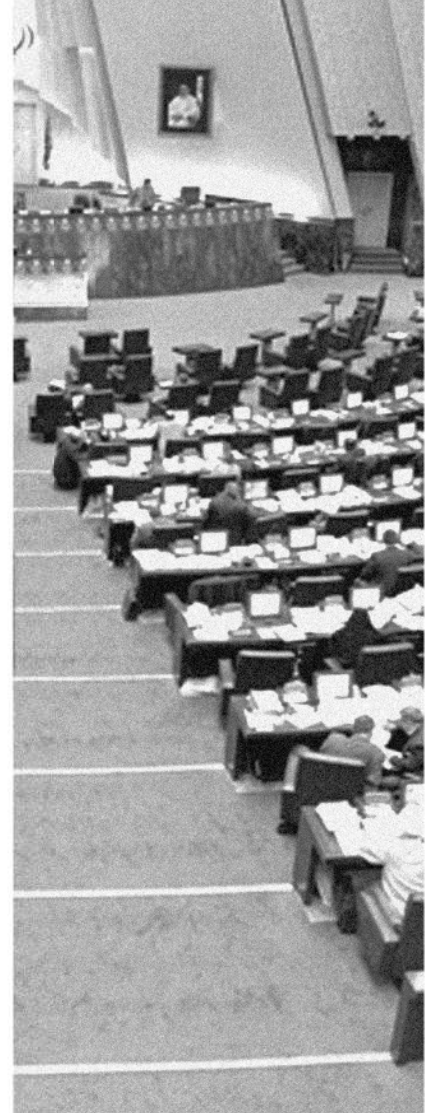
خیلی ساده نگاه فقهی می‌گوید فلان کار باید بشود یا فلان قاعده باید رعایت شود، صرف نظر از این که در یک جامعه پویا و پرسشگر چنین کاری شدنی و موثر هست یا نه؟ و بدون توجه به این که پیامدهای آن چیست. نگاه مکانیکی به اقتصاد هم می‌گوید خوب این پول را از این جا برمی‌داریم و به جای دیگر می‌بریم و فلان مسأله را با آن حل می‌کنیم. در حالی که اقتصاد یک موجود زنده است و مطابق حساسیت‌های یک موجود زنده باید با آن برخورد شود. اقتصاد در طبقه‌بندی سیستم‌ها به لحاظ پیشرفتگی در رده‌ی هشتم سیستم‌ها طبقه‌بندی می‌شود. این بدین معنی است که اقتصاد از بدن انسان که در رده‌ی هفتم سیستم‌ها طبقه‌بندی می‌شود نیز پیشرفته‌تر و حساس‌تر است. یعنی پاسخ‌های اقتصاد به محرک‌ها از پاسخ‌های بدن انسان به محرک‌ها جدی‌تر است. اقتصاد یک سیستم زنده است که خودش متشکل از تعداد زیادی موجود زنده است که هر یک از آنها واکنش متفاوتی نسبت به محرک‌ها یا سیاست‌ها



دقت کنید که این طرح دنباله و بخش تکمیلی طرح تعدیل اقتصادی است که در دوره ی دولت آقای هاشمی رفسنجانی شروع شد و در میانه ی راه رها شد. بخشهایی از اصلاحات اقتصادی که سازمان های اقتصادی جهانی برای تکمیل زیرساخت های کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می کنند در طرح تعدیل اقتصادی در دوره ی آقای هاشمی شروع شد و اکنون این بخشهایی که اصلاح آنها در طرح تحول مد نظر قرار گرفته است ادامه یا مکمل همان سیاستهای تعدیل اقتصادی است اما با نام تحول اقتصادی. اما نکته این جاست که طرح تعدیل اقتصادی آقای هاشمی در با ثبات ترین دوران اقتصادی بعد از انقلاب اجرا شد و بعد از دو سه سال متوقف شد. در حالی که طرح تحول اقتصادی، که بسیار حساس تر از طرح تعدیل اقتصادی است قرار است در بی ثبات ترین دوران پس از انقلاب اجرا شود. شاخص های بی ثباتی را بعداً خواهیم گفت که چیست. این نکته ی مهمی است که اگر اجرای طرحی با این حساسیت، در یک دوره ی از نظر سیاسی و اقتصادی با ثبات، متوقف شده است، به احتمال زیاد در دوره ی بی ثباتی هم متوقف خواهد شد. اما مسأله اینجاست که ما با زدن تیغ جراحی به پیکر اقتصاد آن را به آشوب می کشیم اما بعد که متوقفش کردیم پیامدهای منفی آن تا سالها و گاهی تا نسلها باقی می ماند بدون آن که به نتایج مثبتی دست یافته باشیم یا ساختار اقتصاد را اصلاح کرده باشیم.

نگرانی ما از همین است. طرح های زیادی مانند این را دیده ایم: طرح مالیات بر ارزش افزوده که شروع شد و متوقف شد، یا طرح بنگاه های زودبازده که به آن جدید دیگر دنبال نمی شود و بانک مرکزی و مجلس هم نسبت به نتایج آن خوش بین نیستند و ابراز تردید کرده اند. یا طرح مسکن مهر که عملاً و بی سروصدا فتیله ی آنها پایین کشیده شده است یا دیگر آن اهداف اولیه دنبال نمی شود. بنابراین مسأله ی ما این است که اگر چنین جراحی بزرگی آغاز شود و در میانه ی راه این جراحی متوقف شود چه خواهد شد؟

پیش بینی من این است، و امروز می خواهم همه ی حیثیت علمی خود را به میان بیاورم و بگویم که اگر این طرح اجرا شود، در همان شش ماه اول متوقف خواهد شد. من یک بار دیگر در گذشته چنین پیش بینی ای در مورد طرح «ضربتی اشتغال» داشتم و آن زمان مورد اعتراض هم واقع شدم، اما درست از آب درآمد. در هنگام بررسی طرح ضربتی اشتغال، مجلس ششم از برخی کارشناسان اقتصادی دعوت کرد تا در یک جلسه غیررسمی نظرشان را در مورد طرح ضربتی اشتغال بگویند. آن جا گفتم که این طرح در کمتر از شش ماه متوقف خواهد شد. البته اندازه ی آن طرح یک صدم طرح هدفمندسازی یارانه ها و یک بیستم طرح بنگاه های زودبازده بود، با این حال نتایج مورد انتظار از آن حاصل نشد. امروز هم عرض می کنم که معتقدم اگر طرح هدفمندسازی یارانه ها شروع شود ظرف شش ماه -یعنی به محض این که پیامدهایش آشکار شود- مقامات را به عقب نشینی وا می دارد و آن را متوقف خواهند کرد. اما خطر این جاست که وقتی اقتصاد از



**پیش بینی من
این است، و امروز
می خواهم همه ی
حیثیت علمی خود را
به میان بیاورم
و بگویم که اگر
این طرح اجرا شود
در همان شش ماه اول
متوقف خواهد شد**

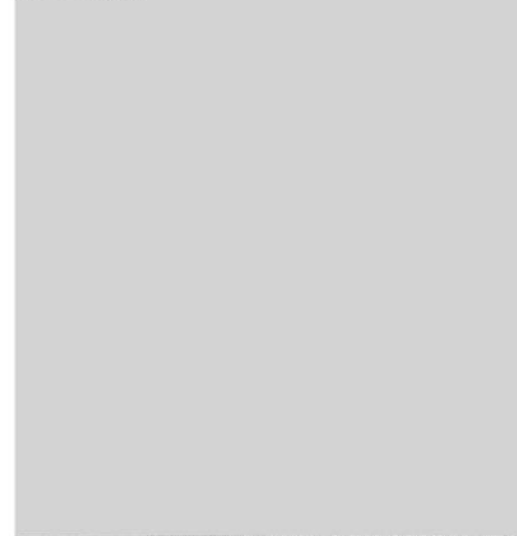




وضع کنونی اش حرکت کرد و تورم بالا رفت و تغییر قیمت‌ها رخ داد، دیگر حتی اگر اجرای طرح متوقف شود، اقتصاد به وضعیت قبلی بر نمی‌گردد. در این صورت خسارت‌ها می‌آید اما نتایج مثبت احتمالی نخواهد آمد.

بگذارید تا همین جا نکته‌ای از استیگلیتز (برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد) بیاورم که در مورد روسیه گفته است سیاست‌های تعدیل اقتصادی که پس از فروپاشی شوروی در روسیه اجرا شد، روسیه را از لحاظ اقتصادی به یک اقتصاد نیمه‌ورشکسته تبدیل کرد. از نظر اجتماعی نیز آن را به یک کشور پر از فساد و جنایت و ناامنی تبدیل کرد. اگر روسیه‌ی امروز، علی‌رغم همه‌ی این خسارت‌ها، دوام آورده است به چند دلیل است: اول ساختارها و صنایعی که از زمان شوروی به ارث است. دوم، حمایت‌های شدید غرب برای ایجاد ثبات در روسیه. چرا که روسیه لنگر ثبات آسیای میانه و منطقه‌ی اروپای شرقی است. و سوم به دلیل منابع عظیم نفت و گازی که روسیه دارد. و همین جا اشاره کنم که در مناقشه‌ی اتمی ایران و غرب که یکی از عوامل افزایش قیمت نفت بوده و هست، روسیه درآمدهای عظیمی از صادرات نفت کسب کرد و به همین علت به گمان من روسیه یکی از حامیان تداوم یافتن مناقشه‌ی اتمی ایران است تا قیمت نفت بالا بماند و او بیشتر منفعت ببرد. در هر صورت امروز روسیه دارای یک اقتصاد و جامعه ورشکسته است که از نظر استیگلیتز حاصل سیاست‌های تعدیل اقتصادی است که بعد از فروپاشی روسیه اجرا شد.

شاید بپرسید چرا این‌گونه می‌شود؟ پاسخ این است که سیاست‌هایی از نوع طرح تحول معمولاً تورم‌های بالایی به دنبال دارند و تورم، تمام مترها و استانداردهای جامعه را به هم می‌ریزد. پول استاندارد استانداردهاست و هیچ جامعه و اقتصادی بدون استاندارد کار نمی‌کند. ما همه‌ی کالاها را بر اساس ارزش پولی آنها می‌سنجیم. حتی گاهی ارزش آدم‌ها را هم با پول می‌سنجیم. وقتی تورم ایجاد می‌شود، ارزش پول به هم می‌خورد و استانداردها به هم می‌خورد و تمام روابط ما، از جمله روابط اخلاقی، بازتعریف خواهد شد. وقتی به مغازه‌داری مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم مغازه‌دار مدام کالاها را به ما گران‌تر می‌دهد کم‌کم اعتمادمان را به او از دست می‌دهیم. ما که نمی‌توانیم مدام قیمت‌های بازار را چک کنیم پس احساس می‌کنیم که شاید این فروشنده مشکل دارد و به ما گران می‌دهد. زمان می‌برد تا این که بفهمیم همه‌ی جاها قیمت‌ها بالا رفته است. وقتی تورم داریم، دلمان نمی‌آید که پولمان را به دوستی قرض بدهیم، احساس می‌کنیم تا بیاید به ما پس بدهد قدرت خرید پولمان کم شده است؛ پس ترجیح می‌دهیم سکه بخریم ولی به دوستان قرض ندهیم. پس تورم حتی روابط و مناسبات اخلاقی را هم می‌ریزد. حالا شاید کسی بگوید اشکالی ندارد، به هر ترتیب این طرح لازم است که اجرا شود. ولی تجربه‌ی دیگر کشورها نشان داده است که جوامعی که پی در پی تورم‌های بالا را تجربه کرده‌اند به لحاظ اخلاقی و



**وقتی تورم داریم
دلمان نمی‌آید که
پولمان را به دوستی
قرض بدهیم احساس
می‌کنیم تا بیاید به ما
پس بدهد قدرت خرید
پولمان کم شده است
پس ترجیح می‌دهیم
سکه بخریم ولی به
دوستان قرض ندهیم
پس تورم حتی روابط و
مناسبات اخلاقی را هم
به هم می‌ریزد**





زیرساخت‌های اجتماعی به جوامع ورشکسته‌ای بدل شده‌اند. می‌دانیم که نظریه‌ی «سرمایه‌ی اجتماعی» امروز یکی از نظریه‌های پیشرفته و پرکاربرد در مطالعات اقتصادی است. در واقع این نظریه می‌گوید اگر برخی اقتصادها توسعه یافته‌اند یا برخی کشورهای در حال توسعه توانسته‌اند سریع رشد کنند، فقط به علت صرف پول یا سرمایه‌گذاری نبوده است. این‌ها شرایط لازم بوده‌اند اما شرط کافی و عامل اصلی، سرمایه‌ی اجتماعی مردم، اخلاق مردم و فضای اعتماد بین مردم بوده است. پس تورم‌های پی در پی جامعه را به لحاظ اخلاقی ورشکسته می‌کند و زمینه‌های اخلاقی رشد را از بین می‌برد. ما نزدیک به بیست سال تورم‌های پی در پی داشته‌ایم، اکنون شوک‌های جدید تورمی برای جامعه‌ی ما می‌تواند خطرناک باشد. بنابراین مساله‌ی من این است که طرح تحول قطعاً به دوره‌ی تازه‌ای از تورم و تشدید رکود در اقتصاد ایران می‌انجامد و اکنون در شرایطی هستیم که اقتصاد ایران تحمل یک شوک تورمی و رکودی جدید را ندارد و با اجرای طرح تحول، فضای کسب و کار از وضع کنونی نیز آشفته‌تر و بی‌ثبات‌تر می‌شود.

بگذارید تا تحلیل خود را با استفاده از تمثیل یک بیمار ادامه دهم. بیماری را در نظر بگیرید که بیماری‌های متعدد و حاد و مزمنی دارد. می‌خواهیم این بیمار را درمان کنیم. شرایط درمان چیست؟ فرض کنیم این بیمار باید جراحی شود. برای یک جراحی موفق پنج دسته شرط لازم است. اول شناخت درست بیماری، دوم پیچیدن یک نسخه‌ی مناسب برای درمان یا جراحی، سوم وجود یک پزشک حاذق و دارای تجربه‌های موفق در درمان آن بیماری، چهارم وجود اعتماد متقابل و همکاری بیمار با پزشک، و پنجم با ثبات بودن و طبیعی بودن شرایط بدنی بیماری که قرار است زیر تیغ جراحی برود. یعنی بیماری که قرار است جراحی شود نباید تب داشته باشد یا نباید در تشنج یا اغما باشد یا نباید فشارش پایین آمده باشد. پس پنج شرط لازم است تا یک جراحی موفق رخ بدهد.

وضعیت اقتصاد ایران در حال حاضر همانند بیماری است که بیماری‌های متعددی دارد و برخی از این بیماری‌ها حساس و خطرناک نیز هستند. اکنون، با توجه به پنج شرط بالا، ببینیم اصولاً شرایط اقتصاد ایران برای یک جراحی موفق مناسب است یا نه؟ شرط اول، شناخت درست بیماری است فرض می‌کنیم این مرحله انجام شده و بیماری‌های اقتصاد ایران درست تشخیص داده شده است. گرچه در این مورد هم اما و اگرهای فراوانی وجود دارد و شواهد حاکی از این است که کار مطالعاتی جدی‌ای در این زمینه نشده است اما فرض

شرط کافی و عامل اصلی، سرمایه‌ی اجتماعی مردم، اخلاق مردم و فضای اعتماد بین مردم بوده است پس تورم‌های پی در پی جامعه را به لحاظ اخلاقی ورشکسته می‌کند و زمینه‌های اخلاقی رشد را از بین می‌برد



**می پذیریم که مساله ی
اقتصاد ایران فقدان
قیمت های نسبی
درست است
یعنی می پذیریم که
قیمت های انرژی
باید آزاد شود و
قیمت های نسبی
در بازار تعیین شود
تا تخصیص بهینه ی
منابع صورت گیرد**

می کنیم بین اقتصاددانان توافق وجود دارد که مسائل ساختاری اقتصاد ایران همین هایی هستند که در طرح تحول دیده شده است. گرچه من معتقدم چنین نیست و ما مسائل زیربنایی تر و زیرساختی تری داریم که اول باید آنها را حل کنیم و تا آنها حل نشوند کوشش های ما برای اصلاح نظام گمرکی و نظام بانکی و نظام مالیاتی و نظام توزیع به نتیجه ی مطلوب نخواهد رسید. ما فعلاً وارد این بحث نمی شویم و می پذیریم که طرح تحول اقتصادی و بخش اول آن یعنی طرح هدفمندسازی یارانه ها تا مرحله ی شناخت بیماری درست پیش رفته اند. یعنی می پذیریم که مساله ی اقتصاد ایران فقدان قیمت های نسبی درست است. یعنی می پذیریم که قیمت های انرژی باید آزاد شود و قیمت های نسبی در بازار تعیین شود تا تخصیص بهینه ی منابع صورت گیرد.

اکنون سوال این است: آیا شرط دوم جراحی که مساله ی نسخه پیچی درست و یافتن روش مناسب درمان است، محقق شده است؟ در اقتصاد، نوع یا روش درمان همان سیاست هایی است که اتخاذ می شود. در همان گام اول می پرسیم اکنون که اقتصادی داریم با بیماری های متعدد، چرا باید درمان را از حساس ترین بیماری شروع کنیم؟ آیا بهتر نیست درمان حساس ترین بیماری را بگذاریم پس از درمان برخی بیماری های کم اهمیت تر انجام دهیم. گرچه ممکن است پاسخ این باشد که این موثرترین بخش درمان است یعنی اگر این مساله حل شود بقیه ی مسائل هم حل می شود. ولی باید توجه کرد که اگر در نحوه ی برخورد با این بیماری حساس اشتباه کنیم ممکن است بیمار را بکشیم یا او را به تشنج و اغما ببریم. با چه استدلالی ما جراحی را از حساس ترین و فراگیرترین بخش اقتصاد شروع می کنیم؟ چون می دانیم انرژی مثل خون در رگ های اقتصاد در حال گردش است. اگر هر ماده ای در این خون تزریق کنید و هر تغییری در آن ایجاد کنید به همه ی اقتصاد سرایت می کند. پس سوال اول این است که چرا ما از حساس ترین بخش بیماری شروع می کنیم که اگر اشتباه کنیم بیمار را با پیامدهای خطرناک و وحشتناکی روبرو می کنیم؟!

نکته ی بعدی این است که این نسخه مطابق کتابهای درسی اقتصاد نوشته شده است. اما آنچه کتاب های درسی می گویند الفبای اقتصاد است. بحث قیمت های نسبی، الفبای اقتصاد است. ولی علم اقتصاد بعد از الفبا، حرف ها و نظریه های دیگری هم دارد. ما چرا تا آخر نمی رویم و در حد بحث الفبای اقتصاد متوقف می شویم؟ اقتصاد نظریه های فراوان دیگری نیز دارد. مثلاً کسی به نام داگلاس نورث، برنده جایزه نوبل اقتصادی، چهل سال تاریخ اقتصادی کشورها را مطالعه کرده تا به این نتیجه رسیده است که اقتصاد را فقط به وسیله ی پول



تئوری های اقتصادی بیان ساده شده ی واقعیت هستند نه بیان دقیق آن واقعیت بسیار پیچیده تر است تئوری ها بیان ساده شده و حدی شده ی واقعیت هستند که عمدتاً برای آموزش و توسعه ی دانش تدوین می شوند نه برای سیاستگذاری

نمی توان هدایت کرد. سرمایه، جابه جایی پول و حتی اصلاح قیمت ها توسعه نمی آورد، رشد نمی آورد، بلکه یکسری نهادها، شرایط نهادی و زیرساخت هایی که ویژه ی هر جامعه هستند، اگر برقرار نشود، پول و سایر ابزارهای اقتصادی جواب نمی دهند.

اقتصاد حرف های دیگری هم دارد که آنها را هم باید در سیاستگذاریمان لحاظ کنیم. می دانید که معمولاً در مرحله ی آموزش، از ابزارهای تئوریک ساده استفاده می کنیم در حالی که در مرحله ی سیاستگذاری خیلی باید جدی تر و عمیق تر با اقتصاد برخورد کنیم. نظریه هایی که در کتاب های درسی هست برای آموزش است نه برای سیاستگذاری. اگر در پزشکی گفته می شود برای کاهش فشار خون فلان دارو مناسب است این به این معنی نیست که پزشک به تمام کسانی که فشار خون دارند همان دارو را بدهد. بلکه پزشک باید شرایط عمومی بیمار، سایر بیماری های او، سن او، مزاج او، حساسیت های او و نظایر این ها را در نظر بگیرد و نسخه بنویسد. گاهی نیز برای تصمیم در مورد نحوه ی درمان یک بیماری تیم های پزشکی مختلفی باید تشکیل شود و مسائل متعددی را ببینند تا بتوانند به جمع بندی برسند. وقتی در پزشکی برای درمان یک بیماری مهم یا یک جراحی، متخصصین در حوزه های مختلف جمع می شوند تا جمع بندی کنند که کی و چگونه باید جراحی صورت گیرد، قطعاً در درمان بیماری های اقتصادی باید تیم های مختلف فکری کار کنند و همفکری کنند تا به یک سیاست مناسب دست یابند.

بنابراین تئوری های اقتصادی بیان ساده شده ی واقعیت هستند نه بیان دقیق آن. واقعیت بسیار پیچیده تر است. تئوری ها بیان ساده شده و حدی شده ی واقعیت هستند که عمدتاً برای آموزش و توسعه ی دانش تدوین می شوند نه برای سیاستگذاری. برای سیاستگذاری به ویژه در مورد موجود زنده ای مانند اقتصاد، تئوری ها را باید با ویژگی های اجتماعی و روانی آن جامعه ترکیب کنیم و بعد تصمیم بگیریم و

سیاستگذاری کنیم. سوال این است که آیا برای اقتصاد ایران این کار انجام شده است؟ من می خواهم بگویم چنین کاری انجام نشده است.

من دیدم که آقای رئیس جمهور در یکی از بحث هایشان در مورد انرژی گفته اند: ما اولین مصرف کننده ی سرانه ی انرژی در دنیا هستیم و بیش از همه ی کشورهای دنیا هرز روی انرژی داریم. این حرف درستی است. اما سوال این است ما که فهرست بلندی از مقامات اول را در دنیا داریم، چرا می خواهیم اصلاح خودمان را از انرژی شروع کنیم! من حدود بیست مورد یا حوزه را یافته ام که در آنها مقام اول را در دنیا داریم. چرا فکر می کنیم پیش از هر چیزی باید از مقام اول در مصرف انرژی کناره بگیریم؟ فقط مثال می زنم: در تصادفات سالیانه مقام اول را داریم. در مرگ و میر جاده ای ما مقام اول را داریم. در فرار مغزها در بین ۹۱ کشور جهان سوم حائز مقام اول هستیم. صندوق بین المللی پول حساب کرده است که سالیانه ۵۰ میلیارد دلار سرمایه به علت مهاجرت نیروهای تحصیل کرده از ایران خارج می شود. چطور نفت که هدر می رود نگاه می کنیم و می گوئیم نفت این مقدار هدر رفت و مردم زیاد مصرف می کنند؟ اما مغزهای ما که از کشور می روند و با محاسبه ی صندوق بین المللی پول حدود ۵۰ میلیارد دلار ولی با معیارهای دیگر جهانی سالیانه سرمایه ای حدود ۳۰۰ میلیارد دلار به صورت نیروی انسانی از کشور مهاجرت می کند، نباید ما را نگران کند؟! این ها سرمایه های انسانی هستند که ما در گذشته پول های فراوانی صرف آنها کرده ایم تا بزرگ شده اند و تحصیل کرده اند و اکنون به راحتی می گذاریم از کشور بروند. آمریکا برای هر فردی دو میلیون و ششصد هزار دلار ارزیابی سرمایه می کند. اگر ما ارزش هر فرد را یک میلیون دلار هم در نظر بگیریم، بدین معنی است که برای هر فرد، به ارزش امروز، یک میلیون دلار سرمایه گذاری انجام شده تا از کودکی رشد کند و آموزش ببیند و متخصص شود. اکنون سالیانه ۱۵۰ هزار نفر نیروی

**وجود رکود
در اقتصاد شبیه
پایین بودن
فشار خون و
پایین بودن
نبض در بدن
یک بیمار است
و تورم در اقتصاد
مانند وجود تب
در بدن یک
بیمار است**

را می‌دهیم (غیر از خسارت به اتومبیل‌هایمان و غیر از خسارت مجروحین‌مان). آیا بهتر نیست جراحی را از نظام رانندگی‌مان شروع کنیم؟ بنابراین ما رتبه‌های اول زیادی داریم که می‌توانیم جراحی‌های خود را از آن‌جا شروع کنیم.

از این گذشته سوالات فراوان دیگری درباره‌ی نسخه‌ی پیچیده‌شده برای اقتصاد ایران وجود دارد که پاسخ آنها روشن نیست. چه تضمینی برای موفقیت این نسخه در ایران وجود دارد در حالی که در کشورهای دیگر شکست خورده است؟ با کدام منطق می‌خواهیم در زمانی که اقتصاد دچار تورم رکودی است، یک سیاست دیگر که تورم رکودی را تشدید می‌کند اجرا کنیم؟ وجود رکود در اقتصاد شبیه پایین بودن فشار خون و پایین بودن نبض در بدن یک بیمار است. و تورم در اقتصاد مانند وجود تب در بدن یک بیمار است. به همان دلایلی که پزشکان انجام جراحی روی بیماری که هم تب دارد و هم فشارش پایین است را توصیه نمی‌کنند در اقتصاد نیز در هنگام تورم رکودی، اعمال سیاست‌هایی که تورم رکودی را تشدید کند، توصیه نمی‌شود. همچنین نسخه‌ی پیچیده‌شده، خیلی کلی به اقتصاد ایران نگاه کرده است؛ در حالی که لازم بود درباره‌ی بخش‌ها و زیربخش‌های اقتصاد ایران جداگانه اتخاذ تصمیم شود. فقط یک مثال بزنم تا اهمیت آن را نشان دهم. بخش کشاورزی ما در حالی که فقط چهار درصد انرژی کشور را مصرف می‌کند، بیست درصد اشتغال کشور را در خود جای داده است و به علت این که خانوار روستایی بیش از شهری است، این بیست درصد شاغلانی که در بخش کشاورزی هستند حدود سی درصد جمعیت کشور را پوشش می‌دهد. یعنی سی درصد جمعیت کشور برای اشتغال و کسب درآمدش تنها چهار درصد انرژی کشور را مصرف می‌کند. حالا ما می‌خواهیم با این بخش

انسانی که عمدتاً تحصیل کرده‌اند از کشور می‌روند. بنابراین سالیانه ۱۵۰ میلیارد دلار خسارت ناشی از فرار مغزهایمان را متحمل می‌شویم. آیا انسان‌های ما از انرژی و نفت برای ما مهم‌تر نیستند؟ ما دهه‌ها نفت فروخته‌ایم و مصرف کرده‌ایم تا این نیروها را بزرگ کرده‌ایم و آموزش داده‌ایم. آیا بهتر نیست شرایطی که باعث شده است آنها از کشور مهاجرت کنند را اصلاح کنیم؟

باز در مورد فضای کسب و کار رتبه‌ی ایران ۱۴۴ است و یعنی جزء ۱۰ کشور آخر است. در واقع ایران جزء ده کشوری است که بدترین فضای کسب و کار را دارند. خوب فضای کسب و کار را چه کسی باید درست کند؟ رفتار دولت، بی‌ثباتی‌های سیاسی و ریسکی که دولت با رفتارش ایجاد می‌کند موجب ناامنی فضای کسب و کار می‌شود. همچنین در ریسک اقتصادی رتبه‌ای حدود ۱۴۰ داریم. وقتی جامعه پر از ریسک است سرمایه‌ها از کشور می‌رود. باز در کیفیت سرمایه‌گذاری یکی از پایین‌ترین رتبه‌ها را داریم. در مصرف تریاک اولین کشوریم. در اعدام از لحاظ تعداد، رتبه‌ی دوم بعد از چین را داریم اما نسبت به جمعیت کشورمان، رتبه‌ی اول اعدام را داریم. و موارد فراوان دیگری وجود دارد که ما رتبه‌ی اول از نظر بدی شرایط مختلف را داریم که از اشاره به آنها صرف نظر می‌کنم. ما در خیلی زمینه‌ها اول هستیم، حالا چرا باید اصلاح خودمان را از نفت شروع کنیم که حساس‌ترین جراحی اقتصاد است؟ ما در رانندگی سالی ۲۵ هزار کشته می‌دهیم یعنی هر سال معادل یک زلزله‌ی بزرگ، کشته‌ی رانندگی می‌دهیم. هر زلزله در ایران به طور متوسط ۲۵ هزار کشته گرفته است. ما سالیانه به اندازه‌ی یک زلزله در کشورمان، در رانندگی کشته می‌دهیم که با همان روش محاسبه‌ی قبلی سالیانه معادل ۲۵ میلیارد دلار خسارت کشته‌های رانندگی‌مان

مصرف انرژی
مصرف مواد مخدر
فرار مغزها
ریسک سرمایه
ناامنی فضای کسب و کار
اعدام
تصلافت سالیانه





همان برخوردی را بکنیم که مثلاً با بخش خدمات شهری می‌کنیم. این برخورد درست نیست و می‌تواند همین نیمه‌جانی که برای بخش کشاورزی ما مانده است را نیز بستاند. بخش کشاورزی ما به علت سیاست‌های غلط دولت هم اکنون با فشار شدید واردات، آسیب‌های جدی دیده است، کافی است قیمت انرژی را هم در آن گران کنیم تا با موج بیکاری در این بخش مواجه شویم. این داستان به شکل دیگری برای بخش ساختمان هم تکرار می‌شود. بنابراین ما نمی‌توانیم برای اقتصادی که در طول چند دهه‌ی گذشته هر بخش آن را با یک سیاست خاص توسعه داده‌ایم، اکنون یک سیاست واحد برای قیمت انرژی آن دنبال کنیم.

اما شرط سوم یک جراحی موفق، اعتماد بیمار به پزشک است. یعنی مردم و بازیگران اقتصادی باید به دولت و سیاست‌های او اعتماد داشته باشند و با او همکاری کنند وگرنه عدم همکاری آنها سیاست را به شکست می‌کشاند. در ایران نه بیمار به پزشک اعتماد دارد نه پزشک به بیمار. برای نمونه وقتی دولت می‌خواست آغاز اجرای سهمیه‌بندی بنزین را اعلام کند، ۴ ساعت مانده به نیمه‌شب اعلام کرد که فروش بنزین از نیمه‌شب کارتی می‌شود. این نشان می‌دهد دولت به مردم اعتماد ندارد وگرنه قاعداً باید از چند هفته قبل مشخص می‌شد که قرار است بنزین از فلان تاریخ کارتی شود. و از این مثال‌ها که نشانگر بی‌اعتمادی دولت به مردم است فراوان می‌توان زد. متقابلاً مردم هم به دولت اعتماد ندارند. چندی پیش دبیر کارگروه طرح تحول اقتصادی اعلام کرد که ۳۰ درصد اطلاعات ارائه شده توسط مردم در پرسش‌نامه‌های اطلاعات خانوار، غلط است. یعنی آن بخشی از اطلاعاتی که قابل کنترل بوده است - مثل اتومبیل‌ها یا املاک که سوابق آنها را دولت دارد - بررسی کرده‌اند و دیده‌اند که ۳۰ درصد اطلاعاتی که مردم داده‌اند با واقعیت مطابقت ندارد. به عنوان مثال فرد خودرو داشته است، اما گفته است ندارم. و تازه این ۳۰ درصد مربوط به آن بخشی از اطلاعات است که می‌توانسته‌اند چک کنند. بسیاری از اطلاعات دیگر را دولت نمی‌تواند بررسی کند که درست است یا نه. این نشانه‌ی آن است که مردم به دولت اعتماد ندانند، نمی‌دانند دولت می‌خواهد با اطلاعاتشان چه کند؟ آیا بر علیه آنها از آن استفاده می‌کند یا نه. بنابراین اطلاعات غلط می‌دهند. متقابلاً دولت هم به مردم اعتماد ندارد و مثلاً در مورد نرخ تورم، خط فقر، مانده‌ی صندوق ذخیره‌ی ارزی، توافقات در مذاکرات اتمی با دولت‌های خارجی و نظایر این‌ها به مردم یا اطلاعات نمی‌دهد یا اطلاعات غلط می‌دهد. بنابراین برای انجام یک جراحی بزرگ اقتصادی وجود اعتماد متقابل بین جامعه و دولت لازم است که در شرایط کنونی چنین اعتمادی وجود ندارد و همین بی‌اعتمادی می‌تواند رفتار مردم را برای دولت غیرقابل پیش‌بینی کند و موجب شکست برنامه‌ها شود.

**برای انجام یک
جراحی بزرگ اقتصادی
وجود اعتماد متقابل
بین جامعه و دولت
لازم است که در
شرایط کنونی چنین
اعتمادی وجود ندارد
و همین بی‌اعتمادی
می‌تواند رفتار مردم
را برای دولت
غیرقابل پیش‌بینی کند
و موجب شکست
برنامه‌ها شود**





**آیا از جامعه‌ی
اقتصاددانان کشور
که بیش از صد و چند
نفر هستند چه کسانی
در تیم مطالعاتی
طرح تحول
همکاری می‌کنند؟
ممکن است برخی
استادان در اصفهان
یا سایر دانشگاه‌ها
موافق این سیاست
باشند اما سوال ما
در مورد آنهایی
است که از نزدیک
با تدوین این طرح
همکاری می‌کنند**

اما شرط چهارم، وجود یک تیم درمان گر قوی و پزشکیان مجرب برای جراحی است. واقعاً کدام تیم درمان گر قوی و مجرب و کدام تیم مشاوره‌ی اقتصادی قوی در این کار وجود دارد؟ از اقتصاددانان بزرگ کشور چند نفر با این طرح موافقت و یا در تدوین آن همکاری کرده‌اند؟ منظورم از اقتصاددان بزرگ کسانی است که صاحب کرسی دانشگاهی باشند، تجربه‌ی کافی، مقالات کافی و کتاب کافی در حوزه‌ی مسائل اقتصاد ایران داشته باشند. سوال این است که چند نفر با چنین ویژگی‌هایی در تیم فکری طرح تحول اقتصادی همکاری می‌کنند؟ اگر به فهرست کسانی که در این طرح همکاری می‌کنند نگاه کنیم، می‌بینیم جز یک نفر همگی آنها یا تازه چند سالی است در سستان را تمام کرده‌اند یا فاقد ویژگی‌های پیش گفته‌اند. آیا از جامعه‌ی اقتصاددانان کشور که بیش از صد و چند نفر هستند چه کسانی در تیم مطالعاتی طرح تحول همکاری می‌کنند؟ ممکن است برخی استادان در اصفهان یا سایر دانشگاه‌ها موافق این سیاست باشند اما سوال ما در مورد آنهایی است که از نزدیک با تدوین این طرح همکاری می‌کنند. فقط این که ما حرف‌های خوب بزنیم کفایت نمی‌کند. من تمام سایت کارگروه تحول اقتصادی را جست و جو کرده‌ام. در مورد طرح تحول تنها دو گزارش هست که پارسال هم همین دو گزارش بود و هیچ تغییری هم نکرده است. دو گزارش در حد پنجاه تا شصت صفحه. درباره‌ی هدفمندسازی یارانه‌ها نیز دو گزارش بیست و هفت هشت صفحه‌ای وجود دارد. یعنی قرار است یک جراحی به این عظمت در اقتصاد ایران انجام شود اما کار فکری درخوری در مورد آن انجام نشده است. شما بروید طرح توجیهی فلان کارخانه‌ی فولاد را ببینید! در حد ۵۰۰ صفحه فقط طرح توجیهی اولیه دارد و مثلاً دو سال روی آن کار شده است. این غیر از مطالعات فنی است که برای اجرای طرح می‌شود. اکنون برای یک چنین جراحی عظیم اقتصادی اگر کار فکری‌ای انجام شده است چرا در اختیار مردم یا کارشناس‌ها نمی‌گذارند؟ سایت کارگروه تحول اقتصادی مرجع اصلی همه این بحث‌هاست که نشان می‌دهد کار فکری جدی‌ای انجام نشده است. و اگر کار جدی انجام نشده است، سوال این است که چرا بر چنین جراحی بزرگی بدون کار فکری جدی اصرار داریم؟ کجاست ماتریس قیمت‌ها که ما بدانیم اثر افزایش قیمت انرژی روی قیمت تک تک صنایع چیست؟ تا بتوانیم از طریق جدول داده - ستاده یا سایر مدل‌ها، پیامدهای کلان این سیاست را برآورد کنیم. بنابراین کار فکری اندکی روی این طرح انجام شده است. ممکن است اکنون دارد کار فکری انجام می‌شود یا از این به بعد بشود ولی لایحه پارسال به مجلس رفته است و ماه گذشته از مجلس به شورای نگهبان رفته است و در واقع لایحه تصویب شده است. باید کار فکری قبل از نوشتن لایحه انجام می‌شد.

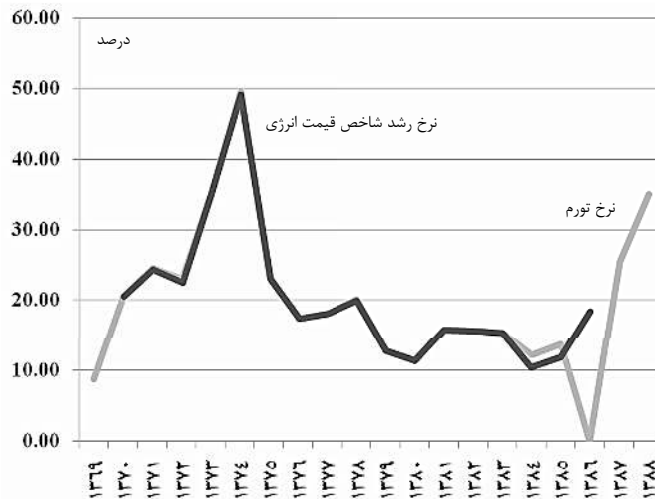


علایم حیاتی یک اقتصاد چیست؟ راستی! درجه رکود چقدر است؟ راستی! نرخ بیکاری چند است؟ راستی! نرخ تورم در اقتصاد ما چند است؟

اعتماد کنیم؟! اما شرط پنجم انجام یک جراحی موفق این بود که بیمار باید از شرایط باثبات و پایدار روحی و جسمی برخوردار باشد. علائم اقتصادی نشان می دهد که اقتصاد ایران فعلاً در اغماست. هیچ بیماری را هنگامی که در اغماست جراحی نمی کنند. اول باید بیمار را از اغما خارج کرد. بیماری که در اغماست به محرک های بیرونی واکنش نشان نمی دهد. اقتصاد ایران اکنون به خیلی از محرک ها مانند نرخ بهره یا نرخ تورم واکنش نشان نمی دهد. یعنی اکنون سرمایه گذاری در ایران تابع نرخ بهره نیست و تغییر نرخ بهره موجب تغییر سرمایه گذاری های تولیدی نمی شود. حتی به وام دادن نیز واکنش ندارد. پول به اقتصاد تزریق می شود اما اشتغال ایجاد نمی شود. بخش تولید ما نیز به نرخ تورم واکنش نشان نمی دهد. بخش تولید در یک کرختی شدید به سر می برد. و مهم تر از همه این که نبض و فشار خون در اقتصاد ما بسیار پایین است. رکود شدید صنایع ما را زمین گیر کرده است. اکنون صنعت ما، بخش تولید صنعتی ما با حدود نصف ظرفیت خود کار می کند (به گفته ی رئیس کمیسیون صنایع با ۴۰ درصد و به گفته ی سایر مسؤولین بین

اصولاً یک لایحه ی خوب لایحه ای است که همراه آن شش گزارش به مجلس برود: گزارش اجرایی، گزارش مالی، گزارش فنی، گزارش اقتصادی، گزارش سیاسی و اجتماعی. کدام گزارش برای این لایحه تدوین شده و به مجلس رفته است؟ اما از این مهم تر، تیم جراحی است که می خواهد این جراحی بزرگ را در اقتصاد ایران انجام دهد. دولتی که می خواهد چنین جراحی عظیمی را که آثار بین نسلی دارد انجام دهد، باید قبلاً چهار تا جراحی موفق کوچک تر داشته باشد. کدام جراحی موفق را ما داریم؟ مبارزه با فساد موفق بود؟ اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده موفق بود؟ طرح مسکن مهر موفق بوده است؟ طرح بنگاه های زودبازده موفق بوده است؟ چگونه به یک تیم اجرایی اعتماد کنیم که در طرح های کوچک تری که اجرا کرده دوست و دشمن می گویند یا موفق نبوده یا برخی از آنها در میانه ی راه متوقف شده است. چگونه ما برای اجرای این طرح عظیم به دولت اعتماد کنیم و سرنوشت کشور را به دست جراحی بدهیم که سابقه و تجارب خوبی در جراحی های کوچک تر ندارد؟ ما به پزشکی که وسط جراحی خون را که می بیند، عقب نشینی می کند و تیغش را زمین می گذارد، چگونه

دولتی که می خواهد
چنین جراحی عظیمی
را که آثار بین نسلی
دارد انجام دهد، باید
قبلاً چهار تا جراحی
موفق کوچک تر
داشته باشد. کدام
جراحی موفق را ما داریم؟
مبارزه با فساد موفق بود؟
اجرای قانون مالیات بر
ارزش افزوده موفق بود؟
طرح مسکن مهر
موفق بوده است؟
طرح بنگاه های زودبازده
موفق بوده است؟



شکل ۱: روند نرخ تورم و شاخص قیمت انرژی در دوره ۱۳۶۹-۱۳۸۸

مجموعه‌ی شرایط به ما می‌گوید که اقتصاد ایران در شرایط باثبات برای آغاز یک جراحی بزرگ قرار ندارد؛ بنابراین شروع یک جراحی بزرگ می‌تواند بیمار را وارد تشنج کند و حتی به مرگ او بیانجامد اکنون پرسش این است که پس راه حل چیست؟ آیا باید دست روی دست گذاشت تا این بیمارهای اقتصاد تشدید شود و موجب مرگ اقتصاد شود؟

است؟ درباره‌ی سایر بخش‌ها که هیچ اطلاعی وجود ندارد، درباره‌ی صنعت هم مثلاً رئیس کمیسیون صنایع مجلس می‌گوید درجه‌ی رکود ۶۰ درصد است، یعنی صنایع با چهل درصد ظرفیت کار می‌کنند، در حالی که وزیر صنایع آن را تکذیب می‌کند. بنابراین اصولاً اقتصاد ما علائم حیاتیش روشن نیست. در این صورت ممکن است سیاست‌های ما بر علائم حیاتی غلط استوار شود. همچنین فضای عمومی و سیاسی داخلی و خارجی با ثبات نیست، فضای کسب و کار در ایران ناامن است و ما دارای پایین‌ترین درجات امنیت فضای کسب و کار هستیم. مجموعه‌ی این شرایط به ما می‌گوید که اقتصاد ایران در شرایط باثبات و پایداری برای آغاز یک جراحی بزرگ قرار ندارد. بنابراین شروع یک جراحی بزرگ می‌تواند بیمار را وارد تشنج کند و حتی به مرگ او بیانجامد.

اکنون پرسش این است که پس راه حل چیست؟! آیا باید دست روی دست گذاشت تا این بیمارها تشدید شود و موجب مرگ اقتصاد شود؟ اول از همه باید به اطلاع پزشکان اقتصاد ایران یعنی دولت مردان کشور برسانیم که بخشی از بیماری‌ها و مشکلات اقتصاد ایران ناشی از رفتارها و تصمیمات خود شماست. یعنی

۵۰ تا ۶۰ درصد ظرفیت). بنابراین صنعت ما و اقتصاد ما هم در رکود است و هم واکنش‌های یک موجود هوشیار را ندارد. این‌ها همه نشان‌دهنده‌ی این است که اقتصاد ایران در اغماست. اول باید آن را از اگما بیرون آوریم، بعد جراحی کنیم.

نکته‌ی دیگر این است که علائم حیاتی این اقتصاد نیز شفاف نیست. درباره‌ی یک بیمار صرف نظر از این که تبش، نبض یا فشارخونش بالاست یا پایین یا پایدار است یا نه، اصلاً باید بتوانیم نبض و تب و فشارش را بگیریم. یعنی پزشک باید دائماً علائم حیاتی بیمار را چک کند. علائم حیاتی یک اقتصاد چیست؟ نرخ تورم، نرخ بیکاری، درجه‌ی رکود، نرخ بهره، ضریب سرمایه‌گذاری و نظایر این‌ها علائم حیاتی یک اقتصاد هستند. راستی نرخ تورم در اقتصاد ما چند است؟

رئیس‌جمهور یک نرخ می‌گوید، بانک مرکزی نرخ دیگری می‌گوید، و مرکز آمار ایران نیز نرخ خودش را می‌گوید. اقتصاددان مستقل نیز نرخ چهارمی را اعلام می‌کنند. الان نرخ‌های اعلام شده بین ۱۵ تا ۳۵ درصد در نوسان است. برای یک فعال اقتصادی یک درصد نرخ تورم هم تعیین‌کننده است. نرخ بیکاری چند است؟ تا کنون سه نرخ اعلام شده است. درجه‌ی رکود چقدر

اقتصاد ایران از
مسمومیت ناشی از
تداخل دارویی
رنج می برد
تصمیمات متعدد دولت
و اعمال سیاست های
مختلف مانند تزریق
داروهای مختلف به
بدن عمل می کند
وقتی انواع داروها را
به بدن تزریق کردید
موجب تداخل و
مسمومیت دارویی
می شود. در چنین
مواردی پزشکان
توصیه می کنند که
برای مدتی بیمار هیچ
دارویی مصرف نکند
اقتصاد ایران علاوه بر
همه ی مشکلاتش، دچار
مسمومیت دارویی
نیز هست

گام اول این است که پزشکی که می خواهد جراحی کند متوجه باشد که خودش بخشی از عامل بیماری است. یعنی دستان خودش آلوده است یا سرماخورده است و تب بیمار ناشی از سرماخوردگی است که از پزشک واگیر کرده است. بنابراین اول پزشک باید خودش را اصلاح کند. یعنی به سیاستگذاران بگویم که رفتار شما اقتصاد را به این وضع رسانده و بی ثبات کرده است. رفتارتان را کنترل کنید. سیاست های خود را کنترل کنید.

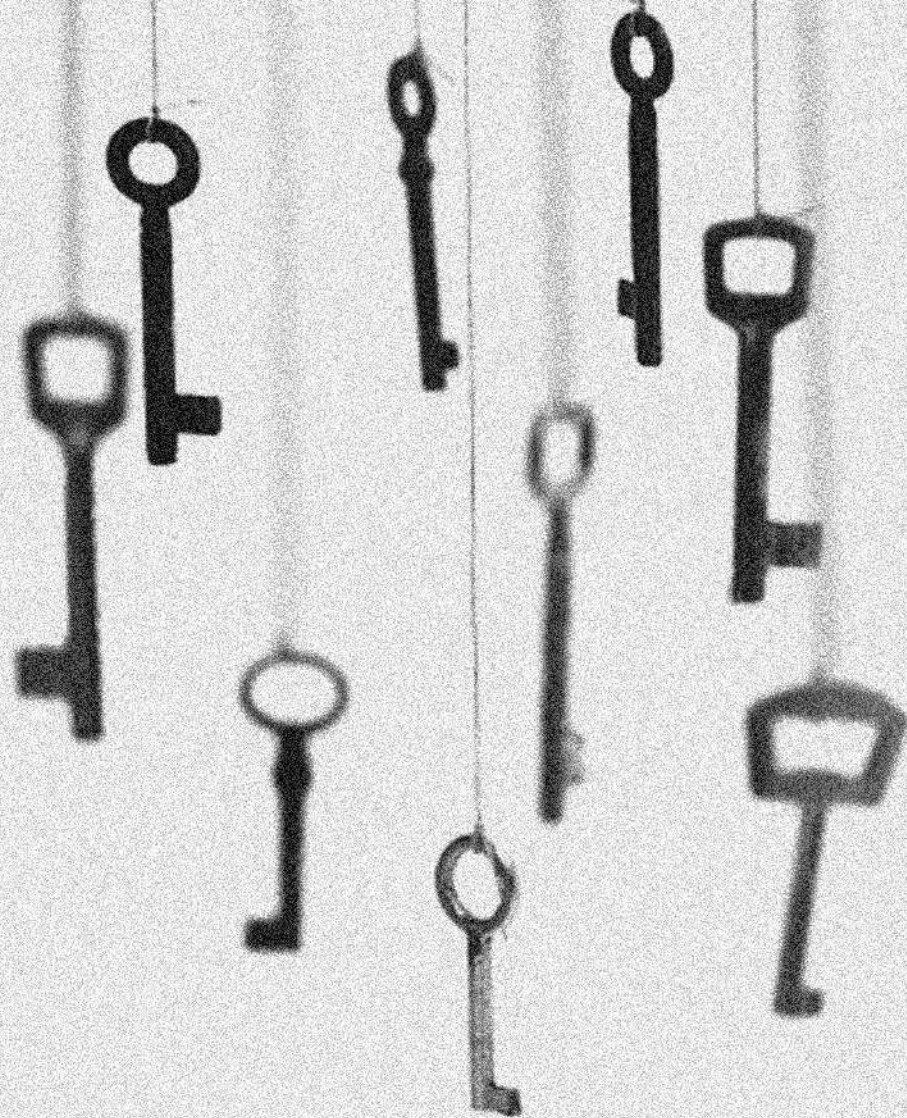
جایی خواندم که آقای دکتر پژوهان (رئیس شورای رقابت کشور) گفته بودند که در زمان آقای هاشمی برنامه ی تعدیل اقتصادی انجام شد، در زمان آقای خاتمی هیچ سیاست اقتصادی ای انجام نشد، و این دوره قرار است طرح تحول اقتصادی انجام شود. باید گفت که بزرگ ترین خدمت دولت آقای خاتمی به اقتصاد ایران را به آشوب بکشد نگرفت. به یاد دارم که در آغاز دوره ی اول ریاست جمهوری آقای خاتمی یعنی سال ۱۳۷۶، دفتر ایشان به برخی از اقتصاددانان نامه نوشت و خواست که بگویند ایشان مهم ترین سیاست اقتصادی که باید اجرا کنند، چه باشد؟ من در پاسخ نوشتم: مهم ترین سیاستی که باید اجرا کنید این است که هیچ تصمیم اقتصادی جدیدی نگیرید. چون تصمیمات اقتصادی متعدد و متداخلی که در گذشته برای اقتصاد ایران گرفته شده است به شدت آن را بی ثبات و پر آشوب کرده است. چرا که هر تصمیم اقتصادی جدید دولت به معنی جابه جایی منابع و تغییر شرایط است و دوباره باید بنگاه ها بدون مردم باید بدون خود را با وضعیت جدید منطبق کنند. گفتم بگذارید چند سالی اقتصاد ایران به آرامش و ثبات برسد. بعد برای آن تصمیمات جدید بگیرید. در واقع اقتصاد ایران از مسمومیت ناشی از تداخل دارویی رنج می برد. تصمیمات متعدد دولت و اعمال سیاست های مختلف مانند تزریق داروهای مختلف به بدن عمل می کند. وقتی انواع داروها را به بدن تزریق کردید موجب تداخل و مسمومیت دارویی می شود. در چنین مواردی پزشکان توصیه می کنند که برای مدتی بیمار هیچ دارویی مصرف نکند. اقتصاد ایران علاوه بر همه ی مشکلاتش، دچار مسمومیت دارویی نیز هست.

اجازه بدهید تا در پایان سخنم نکته ای را درباره ی

رفتار مردم ایران نسبت به تورم عرض کنم. معمولاً مردم برای تصمیماتشان یک شاخص و معیاری انتخاب می کنند. در اقتصادهای به سامان، که مردم به اطلاعاتی که دولتمردانشان می دهند اعتماد دارند، معیار اصلی برای تصمیمات مردم، نرخ تورم است. مردم به شاخص قیمت ها و نرخ تورم نگاه می کنند و تصمیم می گیرند. اما وقتی که اعتماد مردم نسبت به شاخص های عمومی که دولت اعلام می کند رخت بر می بندد، و مردم نمی توانند به اطلاعاتی که دائماً و گاه به صورت متناقض و متفاوت بمبارانشان می کند اعتماد کنند، خودشان دست به شاخص سازی می زنند. در حال حاضر قیمت بنزین در ایران به یک شاخص عمومی یا «قیمت معیار» تبدیل شده است. یعنی دیگر بنزین کالای معمولی نیست، بلکه کالای معیار است. یعنی مردم ذهنیتشان را، انتظاراتشان را، و رفتارشان را بر اساس کالای معیار تنظیم می کنند. یعنی چه؟ یعنی مردم کاری ندارند که نرخ تورمی که دولت اعلام می کند چند است. و کاری به این ندارند که بنزین مثلاً ده درصد هزینه های آنها را به خود اختصاص می دهد و بنابراین قیمت بنزین که دو برابر شده است تنها ده درصد هزینه های آنها دو برابر شده است نه کل هزینه های آنها. چون برای مردم بنزین یک کالای معیار شده است وقتی قیمت آن دو برابر می شود آنها انتظار دارند که همه ی قیمت ها دو برابر شود. بنابراین افراد در رفتارشان جوری عمل می کنند که گویی همه ی قیمت ها دو برابر خواهد شد و بنابراین همه سعی می کنند افزایش انتظاری قیمت ها را به دیگری منتقل کنند. یعنی مردم کاری ندارند که تورم ۲۰ درصد است یا ۱۵ درصد است بلکه به قیمت بنزین به عنوان کالای معیار نگاه می کنند و تمام رفتارهایشان را با آن شکل می دهند. پس بنزین در ایران کالای معیار است و دست زدن به کالای معیار خیلی حساس است و خیلی تحولات پیش بینی شده را به دنبال دارد.

این نکته را از روی آمار و نمودار نیز می توان نشان داد. در شکل (یک) نمودار نرخ تورم و نرخ رشد شاخص قیمت انرژی در کشور نشان داده شده است. شاخص قیمت انرژی از ترازنامه ی انرژی کشور و نرخ تورم از گزارش های بانک مرکزی استخراج شده است. شما در این شکل چند منحنی می بینید؟ تا سال ۱۳۸۳ فقط یک منحنی پیداست و از این سال به بعد دو منحنی

بنزین در ایران
کالای معیار است و
دست زدن به کالای
معیار خیلی حساس
است و خیلی تحولات
پیش بینی نشده را
به دنبال دارد.
این نکته را از روی
آمار و نمودار نیز
می توان نشان داد



دولت نهم افزایش قیمت بنزین نداشته ایم و افزایش نرخ تورم به خاطر سیاست های دیگر بوده است. یعنی اگر افزایش قیمت بنزین داشتیم، قطعاً تورم بالاتری نیز می داشتیم.

این نکته را باید افزود که یک دولت فقط حق دارد یک بار تورم ایجاد کند. یک دولت حق ندارد هر چه دلش می خواهد تورم ایجاد کند. دولت آقای هاشمی یک بار تورم شدید ایجاد کرد. دولت آقای خاتمی هم یک دوره ی تورمی را تجربه کرد و البته بسیار کمتر از تورم دولت قبلی اش. دولت آقای احمدی نژاد هم یک بار تورم ایجاد کرده است و سهمیه تورمش را استفاده کرده است دیگر نباید تورم ایجاد کند.

اما این سوال همچنان باقی ماند که خوب چه باید کرد؟ این ساختارهای غلط را کی باید اصلاح کرد؟ پاسخ روشن من این است که اکنون اقتصاد ایران در شرایط تورم رکودی قرار دارد. یک سیاست جدید که

می بینیم، اما در واقع در طول سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۳ نیز ما دو منحنی داریم. یکی منحنی نرخ تورم کلی کشور و دیگری منحنی رشد شاخص قیمت انرژی در کشور. ولی تغییر نرخ تورم آنچنان با تغییر شاخص قیمت انرژی هماهنگ است که موجب شده است دو منحنی بر هم منطبق شوند. یعنی در این دوره نرخ تورم در ایران دقیقاً برابر نرخ افزایش قیمت انرژی بوده است. افزایش قیمت انرژی شامل قیمت برق، بنزین، گاز و سایر انرژی هاست. یعنی به علت این که قیمت انرژی، و به طور خاص قیمت بنزین در ایران به عنوان قیمت معیار عمل می کند، می بینیم نرخ تورم در ایران دقیقاً مطابق با تغییرات قیمت انرژی حرکت می کند. این نشانگر یک رفتار روانی در ایران است. اگر سه دوره ی هاشمی، خاتمی و احمدی نژاد را نگاه کنیم، می بینیم بالاترین نرخ های تورم در سال هایی بوده که قیمت بنزین جهش کرده است. البته در دوره ی

**در تورم
برخی از مردم
زیان می کنند
اما برخی
سود می برند.
در رکود
همه زیان می برند
و در تورم رکودی
همه زیان می کنند
اما برخی بیشتر**

نتیجه اش تورم رکودی است را نباید وقتی که اقتصاد در تورم رکودی است اجرا کرد. نخست باید اقتصاد را به شرایط رونق ببریم و سپس سیاستمان را اجرا کنیم. اما توجه کنیم که علت رکود در اقتصاد ایران هم عمدتاً رفتار مسؤولان است که موجب بی ثباتی سیاسی و ناامنی فضای کسب و کار شده است. در گام اول باید این بی ثباتی ها را کاهش داد و راه را برای حرکت اقتصاد ایران به سوی رونق باز کرد. آنگاه در دوره ی رونق، اجرای سیاستی که تورم زاست مانعی ندارد. توجه کنیم که در تورم برخی از مردم زیان می کنند، اما برخی سود می برند. در رکود همه زیان می برند و در تورم رکودی همه زیان می کنند اما برخی بیشتر. ما در شرایط تورم رکودی هستیم. نه بخش تولید ما و نه بخش مصرف ما تحمل یک تورم رکودی جدید را ندارد. اکنون سوال می شود که اقتصاد را چگونه به رونق ببریم؟ ما بیست سال است داریم در این خاک پول و سرمایه می پاشیم، چرا جواب نمی دهد؟ چرا از بذر این پول هایی که پاشیده ایم اشتغالی درو نشده است، تولیدی درو نشده است، رفاهی در نیامده. نپرسیدیم چرا؟ نخست باید شرایطی را اصلاح کنیم که اصولاً مانع شروع و تحرک فعالیت های اقتصادی می شود. ما با سیاست هدفمندسازی یارانه ها می خواهیم تخصیص منابع را بهینه کنیم اما می گوئیم اول شرایط فعالیت پر رونق بنگاه های اقتصادی را مهیا کنیم، بعد بگوئیم خوب حالا لازم است تخصیص منابع تان را بهینه کنید. پس صبر کنید و اقتصاد را به رونق ببرید اگر توانستید این کار را بکنید بعد بگوئید خوب حالا وقت جراحی است.

اما چگونه اقتصاد را به رونق ببریم. اقتصاد ما اکنون در بن بست قرار دارد. یعنی هم در رکود داخلی گرفتار است و هم در حالت بستگی جهانی قرار دارد یعنی

رابطه اش با نظام اقتصاد جهانی قطع است. اول از همه باید تحرکی در این دو حوزه ایجاد کنیم. یعنی هم تولید داخلی را تحرک دهیم و هم به سوی باز کردن اقتصاد حرکت کنیم. البته این کار زمان بر است اما باید شروع کنیم. اکنون ببینیم اصولاً چرا اقتصاد ما در رکود است؟ پاسخ این است: چون تقاضای داخلی کفایت نمی کند. یعنی مردم پول ندارند تا کالاهای تولیدی کارخانه های داخل را بخرند، پس کارخانه ها هم با ظرفیت کامل تولید نمی کنند. مثلاً کل کارخانه های تولیدکننده ی لوازم خانگی در کشور ما به اندازه ی یک کارخانه ی لوازم خانگی مانند دوو یا سامسونگ، یخچال و فریزر تولید نمی کنند. چون مردم ما نمی توانند بخرند. در چنین شرایطی اقتصاد ما باید بتواند تولیداتش را ببرد و در بازار جهانی بفروشد. یعنی این فروبستگی اقتصادی ما با گشایش به سمت بازار جهانی قابل اصلاح است. ممکن است بگویند که تا این تحول ساختاری رخ ندهد؟ ما نمی توانیم به سمت بازار جهانی برویم. عرض من این است که باید در گام اول با سایر روش ها اقتصادمان را از رکود خارج کنیم. چگونه؟

برای اینکه اقتصاد از رکود خارج شود به سه چیز نیاز داریم: ۱. سرمایه، ۲. تثبیت فضای کسب کار، ۳. کاهش هزینه ی مبادله. سرمایه را دولت نباید تأمین کند ولی تثبیت و بهبود فضای کسب و کار و کاهش هزینه ی مبادله از وظایف تاریخی و سنتی دولت هاست. هزینه ی مبادله چیست؟ هزینه هایی است که نباید باشد و هست. مثلاً یک مرتبه یک مسؤول حرفی درباره ی بورس می زند و بورس سقوط می کند. این هزینه ی مبادله است، ریسک نیست. ریسک طبیعی بازار این است که شرکت ها در فرایند تولید و فروش خود سود و زیان کنند، شاخص های سهام بالا و پایین



سه مشکل داریم
کمبود سرمایه داریم
فضای کسب و کار
نامناسب است
هزینه‌ی مبادله بالاست
این سه مشکل
تولید ما را زمین گیر
کرده است.
ما اول باید
این سه را حل کنیم

قوانین را حفظ کنیم تا ماندن و کار کردن در این کشور برای دانش‌آموختگان ما معنی دار شود. همین وضعیت، یعنی بی‌ثباتی‌ها و ناامنی‌ها و هزینه‌های مبادله موجب فرار سرمایه‌ها نیز می‌شود. قبلاً وزیر اطلاعات دولت هشتم اعلام کرده بود که سرمایه‌های ایرانیان خارج از کشور ۷۰۰ میلیارد دلار است. در دولت نهم یکی از اعضای دولت چندی پیش گفت سرمایه ایرانیان خارج ۲۰۰۰ میلیارد دلار است و اخیراً نیز یکی از مسؤولین کشور آن را ۱۳۰۰ میلیارد دلار اعلام کرده است. در سه سال گذشته سرمایه‌گذاری‌های ایرانیان در دبی ۴۰۰ میلیارد دلار بوده است. این سرمایه‌ها چرا به دبی رفته است؟ مگر اینها سرمایه‌های ما نیست؟ بنابراین ما سرمایه داریم باید کاری کنیم به کشور بیاید. پس باید اول فضای کسب و کار را تثبیت کنیم، اینقدر بی‌ثباتی ایجاد نکنیم، تنش‌های خارجی را مدیریت کنیم و کاهش دهیم، فضای داخلی را به سمت امید و نشاط و اعتماد ببریم و جامعه را به سمت یک وفاق عمومی سوق دهیم. گاهی مسؤولین ما حرف می‌زنند از دهانشان هزینه‌ی مبادله می‌ریزد. یک حقوقدانی که عضو برجسته‌ی دولت هم هست هفته‌ی گذشته گفته است که بسیجی‌ها در دوران خصوصی‌سازی باید کارخانه‌ها را فتح کنند. چگونه یک حقوقدان عضو دولت به خود اجازه می‌دهد این‌گونه صحبت کند. نمی‌شود هم بگویید خصوصی‌سازی لازم است، هم بگویید سرمایه‌گذاری کنید و هم بگویید باید کارخانه‌ها را فتح کرد. اگر قرار است برای اقتصاد ایران کاری کنیم اول باید حرف زدن‌هایمان را کنترل کنیم. هزینه‌ی مبادله ایجاد نکنیم تا فضای کشور و فضای اقتصاد آرام شود. بعد هم باید فضای کسب و کار را با کاهش تنش‌های سیاسی خارجی تثبیت کنیم. اما یک کار مهم دیگری نیز باید انجام شود تا هم

برود و عده‌ای سود و برخی زیان کنند. اما وقتی یک مسؤول ارشد کشور حرفی می‌زند و موجب سقوط عمومی شاخص قیمت سهام در بورس می‌شود، خسارتی که به سهامداران وارد می‌شود هزینه‌ی مبادله است. یا وقتی که یک مرتبه به علت سخنرانی یکی از مقامات، رابطه‌ی ما با یک کشور دیگر به هم می‌ریزد، آن صادرکننده‌ای که کالاهایش در گمرک آن کشور توقیف می‌شود یا برگشت داده می‌شود، خسارتی که می‌بیند و زیانی که می‌کند هزینه‌ی مبادله است. وقتی یک دولت دائماً از سیاست‌هایش عدول می‌کند، قوانین را اجرا نمی‌کند، یا خوب اجرا نمی‌کند، هزینه‌ی مبادله تحمیل می‌کند و وقتی مردم به قراردادهای احترام نمی‌گذارند، به یکدیگر هزینه‌ی مبادله تحمیل می‌کنند.

پس سه مشکل داریم: کمبود سرمایه داریم. فضای کسب و کار ما نامناسب است. هزینه‌ی مبادله بالاست. این سه مشکل، تولید ما را زمین‌گیر کرده است. ما اول باید این سه را حل کنیم. چگونه حل کنیم؟ در مورد کمبود سرمایه، یک قلم از آن این است که ما دائماً نفت می‌فروشیم با درآمد آن نیروهای انسانی خوب تربیت می‌کنیم بعد آنها به خارج می‌روند. چرا می‌روند؟ آیا واقعاً همه‌ی اینها به خاطر این است که حقوقشان در ایران پایین است؟ بخش زیادی از این‌ها به این علت می‌روند که فضای سیاسی کشور بی‌ثبات است، قانون حرمتی ندارد و امیدی به آینده‌ی خود ندارند. می‌توانیم نرخ مهاجرت را ببینیم که چقدر نرخ مهاجرت نیروهای متخصص در سال‌های اخیر افزایش پیدا کرده است. بخشی از نیاز ما نیاز به سرمایه‌ی انسانی است. مگر دانشگاه‌های ما سالی چند فارغ‌التحصیل ایجاد می‌کنند که سالی ۱۵۰ هزار نفر آنها می‌روند؟ پس باید فضا را باثبات کنیم، اعتماد ایجاد کنیم، حرمت



کاهش هزینه‌ی مبادله
بهبود فضای کسب و
کار که در جای خود
نیاز به کاهش تنش‌های
خارجی دارد و نیز عفو
عمومی، این‌ها هیچ کدام
راه‌حلی نیستند
که مسؤولین قوای
سه‌گانه‌ی ما بتوانند
انجام دهند. بنابراین
اقتصاد ما در گره‌ای
مانده که باید
گشوده شود و این گره
فقط به دست
مقام معظم رهبری
قابل گشودن است
یعنی اکنون اقتصاد ما
راه حل اقتصادی ندارد
راه حل سیاسی دارد
و راه حل اجتماعی دارد

سرمایه‌های اقتصادی مان برگردد و هم سرمایه‌های انسانی مان فرار نکنند. هر انقلابی اگر بخواهد از یک جایی جهش اقتصادی را شروع کند باید عفو عمومی بدهد. سی سال است که انقلاب پیروز شده و نظام تثبیت شده است و هنوز عفو عمومی نداده‌ایم. به قول یکی از اقتصاددانان می‌گفت که کشور ما به هواپیمایی می‌ماند که خلبان آن در آغاز پرواز گفته است کمربندها را ببندید ولی سی سال است که هنوز نگفته کمربندها را باز کنید. بالاخره باید این کار بشود. این همه ایرانی که دوره به دوره از حوزه‌های مختلف و عرصه‌های مختلف فعالیت در ایران حذف شده‌اند و می‌شوند، این‌ها و سرمایه‌های فکری و اقتصادی آنها باید به بازی اقتصادی برگردد. این‌ها عمدتاً هم جزء نخبگان بوده‌اند. از این طریق نه تنها سرمایه‌های فکری و اقتصادی فعال می‌شوند بلکه فضای امید و نشاط به جامعه برمی‌گردد. منظورم از عفو عمومی این است که تمام کسانی که ایرانی هستند ولی شاکی خصوصی ندارند و به جهتی از حقوق اجتماعی محروم شده‌اند، مشکلی برایشان ایجاد کرده‌ایم، محدودیت‌هایی برای تحصیل، استخدام سرمایه‌گذاری و فعالیت اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی آنها ایجاد کرده‌ایم، به آنها انگ زده‌ایم و طردشان کردیم و امثال آن، اینها همه عفو شوند و محدودیت‌ها حذف شود تا این‌ها کشور را و آینده آن را از خودشان بدانند و به بازی اقتصادی برگردند و فکرشان و سرمایه‌هایشان را وارد بازی کنند. البته اگر کسی جرمی مرتکب شده است و یا شاکی خصوصی دارد طبیعی است که طبق قوانین کشور باید رسیدگی شود. اما بخش بزرگی از جمعیت کشور ما با انواع انگ‌ها و محدودیت‌ها و تزییقات روبه‌رو است که این محدودیت‌ها باید حذف شود.

اما می‌دانیم که این سه مورد که گفتیم یعنی کاهش هزینه‌ی مبادله، بهبود فضای کسب و کار که در جای خود نیاز به کاهش تنش‌های خارجی دارد و نیز عفو عمومی، این‌ها هیچ کدام راه‌حلی نیستند که مسؤولین قوای سه‌گانه‌ی ما بتوانند انجام دهند. بنابراین اقتصاد ما در گره‌ای مانده که باید گشوده شود و این گره فقط به دست مقام معظم رهبری قابل گشودن است. یعنی اکنون اقتصاد ما راه حل اقتصادی ندارد، راه حل سیاسی دارد، و راه حل اجتماعی دارد. و این جایی است که باید مقامات ارشد کشور به طور جدی

تصمیم‌گیری کنند تا بتوانند اقتصاد را از این فروبستگی در بیاورند. برای مثال برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی ما چهارده سال پیش مخفیانه تقاضایی داده‌ایم، ده سال طول کشید تا نامه‌ی ما را گرفتند و اعلام کردند نامه‌ی شما ثبت شد شما به عنوان عضو ناظر می‌توانید فقط در جلسات شرکت کنید و گوش کنید. در این مدت ۲۱ بار برای همین مساله‌ی کوچک که تقاضای ما را بپذیرند یا نه رای‌گیری شد و آمریکا و تو می‌کرد. دو سال پیش که آمریکا و تو نکرد ما جشن گرفتیم که ما عضو سازمان تجارت جهانی شده‌ایم. نه، ما عضو نشده‌ایم، آنها فقط تقاضای ما را گرفته‌اند و پذیرفته‌اند که ما برویم و در جلسات بنشینیم و نگاه کنیم، یعنی عضو ناظر باشیم. ما باید بعد از آن بلافاصله گزارش رژیم تجاری خود را می‌دادیم، چهارسال ونیم است گزارش رژیم تجاری تهیه شده است و تازه یک ماه پیش ارسال شده است. بعد از این مرحله ما هفت دوره مذاکره و رای‌گیری داریم. این مذاکرات برای کشورهای مختلف به طور متوسط ۷ ساله طی شده است. این دوره برای چین ۱۵ سال طول کشید. با وضع کنونی سیاست خارجی ایران و تنش‌هایی که داریم و با بی‌ثباتی‌های داخلی این دوره برای ایران شاید سی سال طول بکشد. این‌ها مسائلی است که باید حل شود تا اقتصاد ایران به سوی ثبات و چشم‌اندازهای روشن برود. بدون عضویت در سازمان تجارت جهانی، اقتصاد ما در بن بست می‌ماند و چشم‌انداز روشنی ندارد و برای عضویت نیز ما باید تنش‌های خارجی را حل کنیم و با کشورهایی مانند آمریکا برای حل و فصل دعای اقتصادی مذاکره کنیم. این مسائل هیچ کدام در مسؤولیت و در اختیار رؤسای قوای سه‌گانه و حتی مجلس نیست. اینها چیزهایی است که مقامات ارشد کشور و مقام معظم رهبری باید تصمیم‌گیری کنند و اقتصاد را از این فروبستگی آزاد کنند. ایشان باید به مقاماتی و به فرماندهانی و به سیاسیونی که حرف‌هایی می‌زنند که برای کشور هزینه‌ی مبادله ایجاد می‌کند، بی‌ثباتی ایجاد می‌کند، نهیب بزنند که چرا اینقدر حرف می‌زنید. و به همین ترتیب باید تنش‌های خارجی مدیریت و حل و فصل شود. بدون این تغییرات هیچ چشم‌اندازی برای خروج اقتصاد ایران از رکود وجود ندارد و هیچ آمیدی به موفقیت سیاست‌های اصلاح ساختار اقتصادی نمی‌رود.

آسیب شناسی و تحلیل منابع درآمدی شهرداری ها مطالعه ی موردی شهر اصفهان

.....دکتر نعمت الله اکبری، ناهید توسلی

دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان / کارشناس ارشد توسعه و برنامه ریزی

چکیده

رشد روزافزون جمعیت شهرها در کشورهای رو به توسعه، همراه با محدودیت منابع مالی یکی از مشکلات اساسی شهرداری برای تأمین خدمات مورد نیاز و تأسیسات زیربنایی شهری است.

در کشور ایران از سال ۱۳۶۲ با اعلام سیاست خودکفایی شهرداری ها، به سرعت کمک های دولت به شهرداری ها کاهش یافت. لیکن عدم پیش بینی منابع درآمدی جایگزین و پایدار، مدیران شهری را بر آن داشت تا در تأمین هزینه ی ارائه خدمات به شهروندان به شیوه های جدید کسب درآمد اقدام نمایند، بدون اینکه به تبعات این روش ها توجه کافی شود.

در این مقاله سعی شده است منابع درآمدی شهرداری ها و سهم هر یک در ترکیب درآمدی در چهار دوره ی زمانی ۱۳۴۲-۱۳۵۷ (دوره ی شانزده ساله قبل از انقلاب)، ۱۳۵۸-۱۳۶۱ (دوره ی چهارساله پس از انقلاب و تا زمان اعلام خودکفایی درآمدی شهرداری ها)، ۱۳۶۲-۱۳۷۷ (دوره ی شانزده ساله از زمان خودکفایی شهرداری ها تا آغاز به کار شوراهای اسلامی شهرها) و دوره ی زمانی ۱۳۷۸-۱۳۸۴ (دوره ی هفت ساله پس از آغاز فعالیت شوراهای اسلامی شهرها) شناسایی و تعیین گردد.

نتایج تحقیق نشان می دهد که ساختار درآمدی شهرداری در دو دوره ی اول بیشتر متکی بر کمک های دولتی بوده ولی در دو دوره ی بعد پس از اعلام سیاست خودکفایی شهرداری ها، ساختار درآمدی بر پایه ی عوارض ساختمانی بوده و از تولید کنندگان ساختمان دریافت می گردد.

کلید واژه: شهرداری، عوارض شهرداری، درآمد مستمر

عکس از احسان خسروی





طی چند دهه ی اخیر با توسعه ی سریع شهرها و رشد بی رویه ی جمعیت و

بزرگ شدن
محدوده های شهری
ابعاد و حجم وظایف
شهرداری ها
چندین برابر شده است
تا جایی که
منابع درآمدی فعلی،
پاسخگوی هزینه های
رو به تزاید شهرداری ها
در سال های آتی
نخواهد بود

مقدمه

عوارض تخلفات ساختمانی تشکیل می دهد. یعنی در حدود ۸۰ درصد از کل درآمدهای شهرداری از محل ساخت و سازهای جدید در شهر تأمین می شود. تأمین مالی از این طریق از طرفی، باعث بالا رفتن سطح قیمت ها می شود و از طرف دیگر اتکای درآمد به ساخت و سازهای شهری موجب نداشتن برنامه ی صحیح، هدفمند و هماهنگ با سایر برنامه های عمرانی و توسعه ی شهری شده و امر برنامه ریزی بلندمدت و سیاست گذاری را با مشکل مواجه کرده است. ترکیب درآمدی شهرداری اصفهان در حال حاضر هزینه های زیادی را بر شهروندان به صورت غیرمستقیم دارد. همچنین این ترکیب، هنگام بروز نوسانات اقتصادی، فعالیت های عمرانی را کاهش می دهد و شهرداری را با کمبود منابع مواجه می سازد. لذا با توجه به پیامدهای منفی تأمین مالی از طریق عوارض غیرمستمر مانند عوارض بر افزایش تراکم، شناسایی راهکارهای مناسب تأمین درآمدی ضرورت دارد. تنوع و تعدد منابع مالی می تواند از نظر تأمین مالی، ظرفیت بالا، مستمر و پایداری برای شهرداری داشته باشد و از نظر اقتصادی نیز مطلوب باشد.

امروزه شهرداری ها به عنوان یکی از انواع دولت های محلی، در اداره ی شهرها و عرضه ی کالا و خدمات عمومی محلی، نقش مهم و برجسته ای بر عهده دارند. شهرداری بعنوان نهاد محلی و برخاسته از متن مردم منطقه و متولی اصلی اداره ی امور خدماتی، عمرانی و نوسازی شهری ناچار است در قبال ایفای وظایف قانونی خود، به دلیل عدم وابستگی به دولت و بودجه ی عمومی به طرق مختلف بر پایه ی قانون، عوایدی را کسب و به مصرف امور مورد نظر برساند. طی چند دهه ی اخیر، با توسعه ی سریع شهرها و رشد بی رویه ی جمعیت و بزرگ شدن محدوده های شهری، ابعاد و حجم وظایف شهرداری ها چندین برابر شده است. تا جایی که منابع درآمدی فعلی، پاسخگوی هزینه های رو به تزاید شهرداری ها در سال های آتی نخواهد بود. از آنجا که اداره شهرها و اعمال مدیریت شهری کارا مستلزم در اختیار داشتن منابع درآمدی مستمر، مطمئن و بدون تبعات سوء است، می بایست به عنوان مهمترین مسائل اداره ی شهرها مورد توجه قرار گیرد.

بررسی مطالعات انجام شده پیرامون موضوع

حسین معزی مقدم در مقاله ای تحت عنوان «شیوه های تأمین منابع درآمدی شهرداری ها» در ارتباط با وظایف حکومت، نقش شهرداری ها را مطرح می کند. وی وظایف اصلی حکومت را تنظیم متغیرهای پولی و مالی در سطح کلان اقتصاد، توزیع مجدد درآمد، تخصیص منابع و تولید کالای عمومی بیان می کند. وی از شهرداری ها به عنوان یکی از انواع دولت های محلی و از ابزارهای اصلی حکومت در انجام وظیفه ی تخصیص منابع و کالاهای عمومی به شیوه ای کارآمد نام می برد. به اعتقاد وی حکومت های محلی برای این بوجود آمده اند که وظیفه ی تخصیص منابع و تولید کالاهای عمومی را به نحوی کارآمدتر ایفا نمایند. از آنجا که دولت های محلی در قیاس با دولت مرکزی، می توانند سلیقه های

در این خصوص، شهرداری ها بر اثر شناخت مسؤولیت ها و اختیارات خود و یا شرایط محلی و امکانات موجود، و به منظور اداره ی شهر به هر طریق سعی در کسب درآمدهای مختلفی نموده اند، ولی توجه و تحلیل کافی و یا مطالعه ی لازم در جهت ایجاد درآمدهای مطمئن و مؤثر کمتر انجام پذیرفته است. شهر اصفهان یکی از کلان شهرهای کشور می باشد که شهرداری آن در طبقه بندی وزارت کشور که بر اساس جمعیت، درآمد و مشخصه ی شهر صورت گرفته است، در درجه ۱۲ قرار دارد. شهرداری اصفهان دارای ۷۵ کد درآمدی است که از این تعداد تنها حدود ۵۰ کد فعال و بقیه غیرفعال می باشد. پراکندگی در بین کدهای درآمدی بسیار است. ولی در حال حاضر عمده ی درآمد شهرداری را عوارض غیر مستمری چون عوارض بر افزایش تراکم، عوارض بر تفکیک اراضی، عوارض بر پروانه های ساختمانی و

در حال حاضر عمده ی درآمد شهرداری را عوارض غیر مستمری چون عوارض بر افزایش تراکم، عوارض بر تفکیک اراضی، عوارض بر پروانه های ساختمانی و عوارض تخلفات ساختمانی تشکیل می دهد یعنی در حدود ۸۰ درصد از کل درآمدهای شهرداری از محل ساخت و سازهای جدید در شهر تأمین می شود

وی شهرداری ها برای پاسخگویی به این روند ناچار به انتخاب یکی از سه استراتژی ۱. کاهش برخی از سرویس ها و خدمات موجود ۲. افزایش بهره‌وری سازمانی ۳. یافتن منابع جدید مالیاتی و یا افزایش استفاده از منابع موجود هستند. محدودیت انتخاب دو استراتژی اول، شهرداری ها را ناگزیر به انتخاب استراتژی سوم می‌کند. شهرداری ها عمدتاً در وضع عوارض سه هدف عمده، استفاده از منابع بخش خصوصی به بخش دولتی، توزیع هزینه‌های عمومی با رعایت عدالت افقی و عمودی و رشد و توسعه ی اقتصادی را دنبال می‌کند.

حسام قلعه‌دار (۱۳۸۰) در پایان‌نامه ی خود تحت عنوان «مقایسه ی درآمدی شهرداری ها در کلان‌شهرهای ایران و بررسی تأثیرات کالبدی آن» ابتدا به شناسایی و تعیین منابع درآمدی شهرداری ها و سهم هریک از آنها در ترکیب درآمدی پرداخته و سپس با نظرسنجی از کارشناسان شهری ارتباط این منابع را با تحولات کالبدی شهرها مورد مطالعه قرار داده است. نتیجه ی تحقیق نشان می‌دهد که ساختار درآمدی کلان‌شهرهای کشور بیشتر بر پایه ی عوارض ساختمانی بوده و از تولیدکنندگان دریافت می‌گردد محقق پیشنهاد می‌کند که اگر وضع مالیات بر اراضی و املاک بر مبنای درصدی از ارزش واقعی آنها همواره با اعمال سیاست های تشویقی و تنبیهی در خصوص پرداخت به موقع عوارض و مالیات صورت گیرد، می‌تواند موجب افزایش توانمندی های مدیریت شهری و توسعه پایدار گردد.

نعمت‌الله اکبری و رضا نصر اصفهانی (۱۳۸۳) در مقاله ی خود تحت عنوان «عوارض نوسازی و عمران شهری، منبع درآمدی کارا برای تأمین مالی

متفاوت مردم مناطق مختلف را به نحو مناسب تری پاسخ دهند؛ تخصیص منابع توسط دولت های محلی کارآمدتر است.

ایشان در خصوص روش های تأمین مالی، مسائل زیر را مطرح می‌کنند:

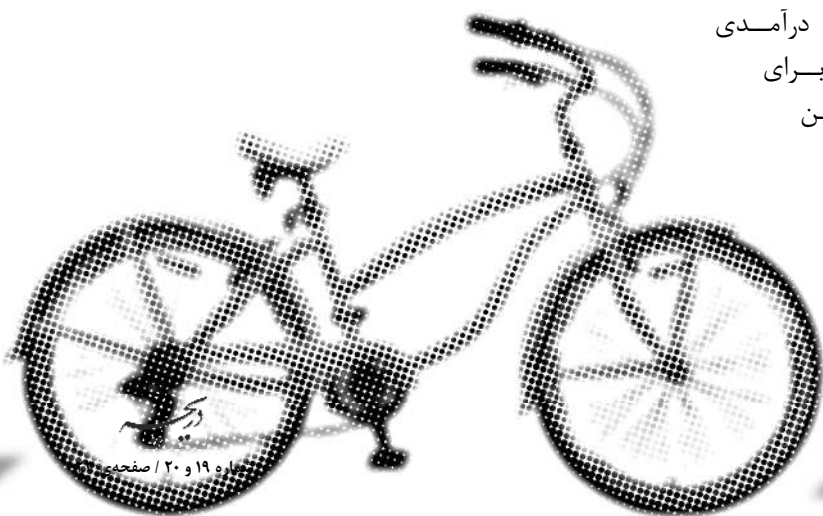
۱. یک شیوه کسب درآمد باید دارای چه خصوصیاتی باشد تا به عنوان شیوه‌ای قابل قبول شناخته شود؟

۲. کدام یک از شیوه های کسب درآمد از ویژگی های ضروری فوق الذکر برخوردارند؟

۳. محدودیت های استفاده از هر روش چیست و ترکیب بهینه ی منابع مختلف چگونه می‌باشد؟

احمد کارگر در مقاله‌ای تحت عنوان «منابع تأمین مالی شهرداری ها؛ چالش ها و راهبردها» به بررسی منابع و مصارف شهرداری ها و روند تغییرات آن پرداخته است. وی در بررسی روند تغییرات درآمد یکی از مهمترین مسائل در اداره ی شهرها را تأمین منابع درآمدی کافی و اعمال مدیریت شهری کارا و مستمر می‌داند. وی اهم فعالیت های شهرداری را کسب درآمدهای مختلف از منابع متنوع و سازگار با شرایط محلی و امکانات موجود می‌داند. وی در ادامه ی بررسی تغییرات نرخ رشد منابع درآمدی در طول تاریخ به ماکسیمم نرخ رشد درآمد در سال ۷۲-۱۳۷۱ و مینیمم نرخ رشد در سال های ۷۸-۱۳۷۲ اشاره داشته است. از دیدگاه وی در سال های اخیر عمده ترین منابع درآمدی مرتبط با بخش مسکن و عوارض دریافتی از ساخت و سازهای این بخش بوده که ۶۸ درصد از کل درآمد شهرداری را شامل می‌شده است. وی در ارائه ی راهکار برای افزایش درآمد شهرداری، عوارض نوسازی را گونه ی منحصر به فرد عوارض شهری دانسته که علاوه بر امتیازات و ویژگی های حقوقی و اجرایی متکامل خود و تصویب مستقیم آن توسط قوه ی مقننه، نقش و تأثیر بدنه ی قوه مجریه و شورای شهر به گونه‌ای مؤثر و ملموس پیش بینی شده است.

قادری و احمدی در مقاله‌ای تحت عنوان «ارزیابی برنامه‌ریزی عوارض شهرداری ها» به افزایش تقاضا برای خدمات از یک طرف و افزایش هزینه ی تولید و خدمات از طرف دیگر اشاره می‌کند. از دیدگاه



مرور زمان و با جدا کردن وظایف و اختیارات، و عدم تغییرات اساسی در قوانین مطابق با زمان از معنای واقعی خود دورتر و دورتر شده‌اند.

به طور خلاصه اهم وظایف شهرداری‌ها در ایران به شرح زیر است:

تنظیم امور حمل و نقل درون شهری، ایجاد خیابان‌ها و معابر، نظیف و نگهداری معابر در سطح شهر، ایجاد و نگهداری فضای سبز، مراقبت در امور بهداشت شهر، جلوگیری از تکدی و جمع‌آوری متکدیان، تأسیس مؤسسات فرهنگی، بهداشتی و تعاونی مانند پرورشگاه، درمانگاه، باغ وحش، نمایشگاه، امور گورستان‌ها و متوفیات، ثبت موالید، ازدواج، حفاظت شهرها در مقابل سیل و حریق، امور صنفی و پیشه‌وری، ایجاد میادین میوه و تره‌بار، نظارت بر قیمت و مرغوبیت مواد غذایی، جلوگیری از ایجاد مکان‌های مخالف اصول بهداشت و سد معبر، ساختمان‌سازی و صدور پروانه ساخت، تفریحات عمومی و...

هزینه‌ی شهرداری‌ها

هزینه‌ی شهرداری‌ها به دو بخش هزینه‌های عمومی و هزینه‌های سازمان‌ها و مؤسسات وابسته تقسیم می‌شود. هزینه‌های عمومی شامل وظیفه خدمات اداری، خدمات شهری و عمران شهری است. و هزینه‌های خدمات اداری و خدمات شهری از محل اعتبارات جاری و هزینه‌های عمران شهری از محل اعتبارات عمرانی تأمین مالی می‌گردد.

هزینه‌های شهرداری‌ها در دهه‌ی اخیر به دلایل مختلف نسبت به سال‌های ما قبل آن، رشد چشم‌گیری داشته است. از جمله عوامل افزایش هزینه‌های این نهاد، افزایش گسترده‌ی فعالیت‌های خدماتی و توسعه فعالیت‌های عمرانی می‌باشد که اجرای این طرح‌ها مستلزم صرف میلیاردها ریال اعتبار می‌باشد.

بسیاری از قوانین مربوط به منابع درآمدی برای پوشش هزینه‌های شهرداری، مربوط به سال‌های گذشته بوده و به صورت یک رقم ریالی مقطوع بیان

هزینه شهرداری» به بررسی عوارض نوسازی و عمران شهری و محاسبه‌ی توان بالقوه‌ی شهر برای تأمین مالی هزینه‌های شهرداری پرداخته است. در این تحقیق ترکیب موجود درآمد شهرداری و بررسی مسائل و معضلات ناشی از این ترکیب درآمدی و محاسبه‌ی توان بالقوه‌ی اخذ عوارض نوسازی برای تأمین مالی شهرداری مورد مطالعه قرار گرفته است. همچنین در این تحقیق به مشکلات موجود و ریشه‌یابی علل به اجرا در نیامدن صحیح قانون نوسازی اشاره شده که مهمترین دلیل به اجرا در نیامدن قانون نوسازی، عدم کارشناسی صحیح و به موقع مطابق قانون در تغییر مبنای محاسبه‌ی عوارض نوسازی بیان شده است.

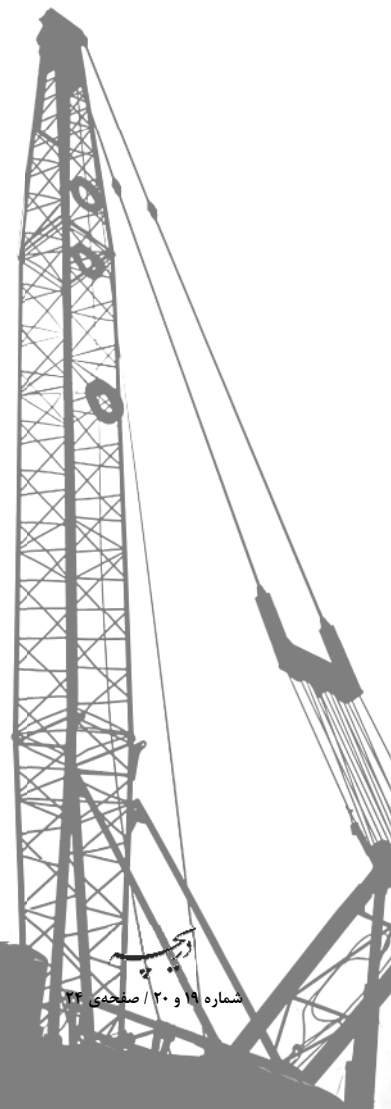
تفاح خور و صابریان (۱۳۸۳)، در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش و سهم دولت در تأمین مالی شهرداری‌ها» با ذکر ویژگی غیر قابل رقابتی و تفکیک‌ناپذیری کالاهای عمومی به حمایت‌های دولتی از شهرداری‌ها به عنوان سازمان‌هایی که متولی ارائه‌ی کالاها و خدمات عمومی هستند تأکید می‌نماید. وی ضمن بیان سیستم‌های متمرکز و غیر متمرکز، نقش دولت در تأمین مالی شهرداری‌ها به عنوان سیستم‌های غیر متمرکز را ضروری می‌داند.

تعریف شهرداری

شهرداری سازمانی است که در محدوده‌ی شهر برای رفع آن دسته از نیازهای عمرانی و رفاهی مردم شهر که جنبه محلی دارد و نیز برای ایجاد و اداره‌ی پاره‌ای تأسیسات شهری که مربوط به نیازهای مردم همان محل است تشکیل می‌گردد. به عبارتی شهرداری از جمله تأسیسات محلی غیر متمرکز می‌باشد. هدف از تأسیس شهرداری‌ها این است که امور با مشارکت مردم محل اداره شود.

وظایف شهرداری‌ها

شهرداری یعنی سازمان یا اداره‌ای که شهر را اداره می‌کند. به نظر می‌رسد، شهرداری‌ها در اوایل تشکیل در کشور به معنای واقعی خود نزدیک تر بوده‌اند و به



شده است. به عبارت دیگر امکان مطابق سازی آن با شرایط تورمی روز وجود ندارد، که این امر باعث شده است این منابع نتوانند پاسخگوی هزینه های این نهاد باشند.

بررسی منابع درآمدی شهرداری ها

یکی از مهمترین مسائل اداره ی شهرها، تأمین منابع درآمدی مکفی برای اداره ی شهرها و اعمال مدیریت شهری کارا و مستمر می باشد. در این خصوص، شهرداری ها بر اثر شناخت خود و یا شرایط محلی و امکانات موجود، و به منظور اداره ی شهر به هر طریقی سعی در کسب درآمدهای مختلفی نموده اند.

به طور کلی منابع درآمدی شهرداری ها در طول دوره های متفاوت دارای وزن های مختلف بوده است. سهم کمک های دولتی در سال های قبل از ۱۳۶۲، سیر صعودی داشته است. ولی بر اساس طرح خودکفایی شهرداری ها در قانون بودجه ی مصوب سال ۱۳۶۲، مقرر گردید شهرداری ها طی یک برنامه ریزی سه ساله به خودکفایی برسند. از آن پس سهم این کمک ها از ناحیه ی دولت سیر نزولی را آغاز کرده است. خودکفایی شهرداری ها و حرکت در جهت کاهش وابستگی آنها به منابع اعتباری دولتی، از سیاست ها و خط مشی های اساسی در برنامه های اول، دوم و سوم کشور بوده است. همزمان با کاهش کمک های دولت به شهرداری ها و اعمال سیاست های خودکفایی سازمان های محلی، شهرداری ها جهت تأمین هزینه های شهری به شیوه های مختلفی متوسل شدند. مهمترین و عمومی ترین این شیوه ها وضع عوارض جدید یا گسترش عوارض موجود بوده است. در سال های اخیر، بیشترین منبع درآمدی قابل اتکای شهرداری های کشور جهت هزینه های شهری عمدتاً بر عوارض ساختمان ها، فروش تراکم و تغییر کاربری اراضی بوده است.

به وجود آمد که درآمدها و منابع مالی شهرداری ها را به ۷ طبقه تقسیم بندی نمود. اکنون شهرداری ها بودجه ی خود را در این قالب تنظیم می کنند. منابع درآمدی شهرداری ها به دو گروه درآمدهای عمومی و درآمدهای مؤسسات و سازمان های وابسته تقسیم می کنند.

کد ۱۰۰۰: درآمدهای ناشی از عوارض عمومی (درآمدهای مستمر).

کد ۲۰۰۰: درآمدهای ناشی از عوارض اختصاصی.

کد ۳۰۰۰: بهای خدمات و درآمدهای مؤسسات انتفاعی شهرداری.

کد ۴۰۰۰: درآمدهای حاصل از وجوه و اموال شهرداری.

کد ۵۰۰۰: کمک های اعطایی دولت و سازمان های دولتی.

کد ۶۰۰۰: اعانات، هدایا، و دارایی ها.

کد ۷۰۰۰: سایر منابع تأمین اعتبار.

سهیمیه ی شهرداری از پرداخت های وزارت کشور

این منبع درآمدی یکی از منابع متناسب با توسعه ی پایدار و توزیع بهینه ی خدمات در سطح شهر می باشد. در واقع دولت با پرداخت های متناسب با سطح اقتصادی و منابع درآمدی هر شهر می تواند سیاست های کلان اقتصادی را در جهت از بین بردن تفاوت های منطقه ای و ایجاد رونق اقتصادی محقق سازد. بدیهی است با حمایت های مستقیم دولتی می توان به توزیع بهینه ی خدمات و اجرای برنامه های توسعه ی شهری پرداخت. سیاست های ایجاد اشتغال و فقرزدایی و توسعه ی شهرها بدون حمایت دولتی به ندرت قابل دستیابی هستند.

عوارض توأم با مالیات وصولی در محل

این منبع درآمدی به دلیل این که به صورت غیرمستقیم از مصرف کنندگان دریافت می گردد و برای عموم قابل مشاهده نمی باشد، دریافت آن برای شهرداری ها راحت تر و باعث تنش کمتر در

تا قبل از سال ۱۳۷۹ درآمدها و منابع مالی شهرداری های کشور به ۹ طبقه تقسیم شده بود که هر طبقه شامل چند منبع می شد. بعد از سال ۱۳۷۹ طبقه بندی جدیدی از درآمدهای شهرداری



شهرداری ها به عنوان

سازمان های محلی

زمانی قادر به

اداره ی صحیح

امور شهری و کسب

درآمدهای کافی

خواهند بود که بتوانند

مبنتی بر شیوه ی

عمل خود

و عملکرد مثبت

در جهت

جلب اعتماد مردم

حرکت نمایند

پرداخت کنندگان می شود. از طرف دیگر چون از مواد نفتی، گاز و آب دریافت می گردد از قابلیت پیش بینی بالایی برخوردار است. کسب درآمد بالا و فعال بودن این منبع درآمدی باعث صرفه جویی در مصرف مواد سوختی و آب می گردد که بهبود محیط زیست را در پی خواهد داشت.

عوارض بر ساختمان ها و اراضی

عوارض بر پروانه های ساختمانی و عوارض تراکم بر بالکن و پیش آمدگی بیشترین سهم را از کل درآمد این کد درآمدی به خود اختصاص داده است. از میان این سه منبع نیز عوارض تراکم، بیشترین سهم را دارد. عوارض تراکم نیز از لحاظ اثرات توری می شدیدی که بر روی قیمت اراضی مورد نیاز خدمات شهری به جا می گذارد، نامناسب می باشد. بقیه ی منابع درآمدی شامل عوارض پارکینگ-عوارض قطع اشجار و عوارض درآمدهای وصولی از حریم استحقاقی شهرها می شود که سهم ناچیزی از درآمد را دارند و در نتیجه، آلودگی شدید هوا- تخریب محیط زیست و حاشیه نشینی... را در پی خواهد داشت.

عوارض بر ارتباطات و حمل و نقل

از آنجایی که این طبقه ی درآمدی به درآمدهای حاصل از عوارض اولین شماره گذاری و عوارض سالیانه ی اتومبیل و موتور سیکلت، حق امتیاز تاکسی و مینی بوس و اتوبوس، عوارض نقل و انتقال و معاینه ی اتومبیل، حق ثبت نام آزمایش رانندگی، عوارض گذرنامه، عوارض مسافران هوایی داخلی و... تقسیم می گردد، باعث تخریب شدید محیط زیست و آلودگی هوا و صوت و فشار شدید تراکم اتومبیل بر معابر شهر همچنین تحمیل هزینه های زیر ساختی گزاف در تأمین خدمات مورد نیاز شهر از قبیل پارکینگ های طبقاتی، بزرگراه ها، پایانه ها و قطار شهری در کلانشهرها می شود بنابراین بایستی درآمد بالایی را به خود اختصاص دهند، تا از این طریق خدمات زیر ساختی مورد نیاز حمل و نقل و ارتباطات در شهرها تأمین گردد. کسب درآمد جزئی از این منبع درآمدی موجب بروز تراکم شدیدتر وسایط نقلیه بر روی معابر و پارکینگ های موجود و در نتیجه ناتوانی شهرداری ها برای تأمین فضاهای خدماتی

مورد نیاز از قبیل تعریض خیابان های موجود، عدم توسعه خیابان های شریانی، عدم احداث پارکینگ های طبقاتی و... خواهد شد.

عوارض بر پروانه های کسب، فروش و تفریحات

این طبقه از درآمدهای شهرداری شامل عوارض بر سینما و نمایش، عوارض بر اماکن عمومی، عوارض بر پروانه ی کسب و پیشه و حق صدور پروانه، عوارض دستگاه های قالببافی و عوارض بر صادرات کالا و... می شود که ارتباط مستقیم با توسعه و رشد اقتصادی و نقش عملکرد شهرها دارد. و یکی از منابع مهم درآمدی می باشد. این منبع چنانچه درآمد مناسبی را به خود اختصاص دهد، موجب شکل گیری فضاهای شهری و مراکز تجاری فعال و پویا در شهرها می گردد. در این صورت شکل گیری مجتمع های مسکونی متناسب (در حد ۴ طبقه) در نواحی مرکزی شهر می تواند باعث توسعه ی پایدار در شهرها شود و تعادلی بین کار، مسکن، رفت و آمد و اوقات فراغت ایجاد می نماید.

درآمدهای حاصل از فروش شهرداری و وصولی در مقابل خدمات

این طبقه از درآمدهای نه گانه ی شهرداری ها یکی از مناسب ترین کدهای درآمدی است که شامل فروش اموال غیر منقول و منقول، فروش زباله، حق آسفالت و لکه گیری، درآمد حاصل از فروش محصولات محلی، درآمد حاصل از کرایه ی ماشین آلات، عواید حاصل از پارکینگ و پارکومترها، حق کارشناسی و فروش نقشه و... می باشد که در صورت فعال بودن، منبع مالی مناسبی برای توسعه ی موزون و کالبدی شهرها می باشد و به توسعه ی پایدار شهری در زمینه های مختلف زیست محیطی، کالبدی و اجتماعی می انجامد. بالعکس پایین بودن سهم درآمد شهرداری ها از این منبع درآمدی حکایت از عدم توجه مدیریت شهری به بهداشت (بازیافت و فروش زباله)، تأمین خدمات پارکینگ شهر، آسفالت معابر و... دارد و به نوبه ی خود فرسودگی و تخریب کالبد شهر را به دنبال خواهد داشت.



**اداره‌ی شهری
و تأمین هزینه‌های آن
باید به گونه‌ای باشد که
منجر به
نارضایتی عمومی نگردد
و مردم
شهرداری را
به عنوان سازمانی
محلی و متعلق به خود
احساس کنند و
در زمینه‌های مختلف
با تشکیلات شهرداری
همکاری نمایند**

از سایر مؤسسات و یا هدایای دریافتی از شهروندان و همچنین مازاد درآمد بر هزینه‌ی دوره‌های قبل نیز جزو این منبع درآمدی می‌باشد.

منابع درآمدی و مشارکت شهروندان

مهمترین منبع جدیدی که در روال علمی و امروزی مدیریت شهری به یاری مشکلات می‌آید، بسیج منابع مردمی از طریق مشارکت شهروندان است، و نیل به این امر نیازمند نقش مشارکت طلب مدیران شهری است. شهرداری‌ها به عنوان سازمان‌های محلی، زمانی قادر به اداره‌ی صحیح امور شهری و کسب درآمد‌های کافی خواهند بود که بتوانند مبتنی بر شیوه‌ی عمل خود و عملکرد مثبت در جهت جلب اعتماد مردم حرکت نمایند.

همکاری و مشارکت متقابل شهروندان و شهرداری می‌تواند باعث صرفه‌جویی و کاهش هزینه‌های شهری گردد. بسیاری از هزینه‌های شهری شهرداری‌ها به دلیل عدم مراعات شهروندان در حفظ و نگهداری اماکن عمومی، نظافت شهری و عدم آشنایی به حقوق شهروندی و زیست محیطی می‌باشد.

مشارکت مردمی می‌تواند سریع‌ترین راه برای اداره‌ی مطلوب شهر و تأمین هزینه‌های شهری و کاهش قابل توجه این هزینه‌ها باشد. از مصادیق بارز مشارکت شهروندان، پرداخت عوارض در زمان معین می‌باشد، به نحوی که پرداخت عوارض توسط شهروندان در پی اعتماد متقابل بین شهرداری‌ها و پرداخت‌کنندگان قانونی هزینه‌های شهری می‌باشند. لذا اداره‌ی شهری و تأمین هزینه‌های آن باید به گونه‌ای باشد که منجر به نارضایتی عمومی نگردد و مردم شهرداری را به عنوان سازمانی محلی و متعلق به خود احساس کنند و در زمینه‌های مختلف با تشکیلات شهرداری همکاری نمایند.

منابع درآمدی شهرداری‌های جهان

معمولاً به منظور تحلیل منابع درآمدی شهرداری‌ها در جهان، منابع درآمدی را به ۴ دسته مالیات‌های محلی، بهاء خدمات و عوارض، نقل و انتقالات دولتی و استقراض تقسیم می‌نمایند. نوع نظام حکومتی کشورها بیانگر نوع اتکالی شهرداری‌ها به هر یک از

درآمد تأسیسات شهرداری و جرایم تخلفات

این منبع درآمدی شامل دو قسمت عمده است. یکی درآمد حاصل از خدمات و تأسیسات شهرداری است که شامل اتوبوسرانی، کشتارگاه، غسالخانه، پارک‌ها و کارخانه‌ها، آسفالت، تأسیسات معدن و... است که عمدتاً به دلیل هزینه‌های زیادی که به مدیریت شهری وارد می‌نمایند، مشمول یارانه می‌شوند و در حقیقت عمده‌ی درآمد فعال این منبع درآمدی حاصل از اجرای ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها می‌باشد. از آنجایی که کوچک‌ترین حرکت‌ها مربوط به احداث بنا حتی تعمیرات جزئی از دید مأموران شهرداری مخفی نمی‌باشد، هیچ دلیلی برای کسب درآمد زیاد از این منبع نمی‌باشد. مگر این که دیدگاه مدیران شهری از تخلفات ساختمانی جنبه‌ی درآمدی باشد و کسب درآمد فراوان از این منبع موجب ساختار کالبدی شهرها، افزایش حاشیه‌نشینی، برهم خوردن سیمای شهر و... می‌شود.

درآمد حاصل از وجوه اموال شهرداری

این منبع درآمدی نیز متناسب و سازگار با توسعه‌ی کالبدی شهرها که از محل مال الاجاره ساختمان‌ها و تأسیسات شهرداری، حق ورود به تأسیسات شهرداری، درآمد‌های حاصل از وجوه سپرده‌های شهرداری و درآمد حاصل از سرمایه‌گذاری در سایر مؤسسات کسب می‌گردد. کسب درآمد بالا از این منبع حکایت از استفاده‌ی بهینه از سرمایه‌ها و تأسیسات شهرداری و نگهداری مناسب تأسیسات شهرداری دارد. در نتیجه توسعه و بهبود تأسیسات شهرداری و بهبود سیمای کالبدی تأسیسات فضاهای شهری را در پی خواهد داشت.

کمک‌های بلا عوض، هدایا، وام و استفاده از موجودی‌های دوره‌ی قبل

از منابع بسیار کارا در توانمندسازی شهرداری‌ها توسط کمک‌های بلا عوض دولتی به منظور مناسب‌سازی محیط زیست، توسعه و تجهیز تأسیسات شهری، عمران شهرها، حفظ میراث و همچنین در مواقع اضطراری و خرید اتوبوس از طریق وزارت کشور پرداخت می‌گردد. کمک‌های بلاعوض

منابع در آمدی فوق است، در کشورهایی که دارای سابقه‌ی نظام سوسیالیستی بوده‌اند میزان اتکالی درآمد شهرداری‌ها به نقل و انتقالات دولتی رقم قابل توجهی از بودجه را تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر کمترین اتکاء به منبع درآمدی نقل و انتقالات دولتی و بیشترین اتکاء به مالیات‌های محلی و بهای خدمات و عوارض در کشورهایی می‌باشد که دارای نظام حکومتی غیرمتمرکز می‌باشند و حاکمیت‌های محلی در نظام سلسله مراتب حکومتی این کشورها جایگاه ویژه‌ای دارند.

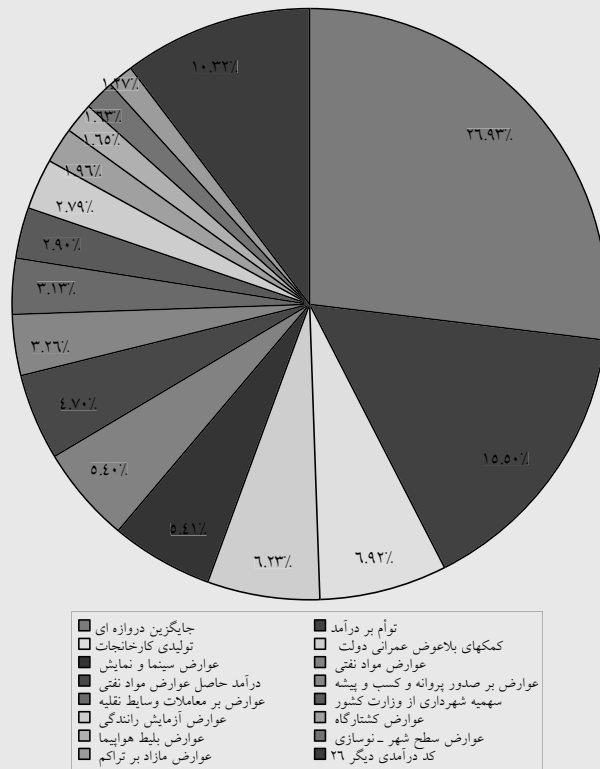
بررسی منابع درآمدی شهرداری اصفهان در دوره‌ی زمانی ۱۳۸۴-۱۳۴۲

ردیف‌های مختلف درآمد شهرداری اصفهان طی سال‌های ۸۴-۱۳۴۲ دارای نوسانات و تحولات گوناگونی بوده است. به همین دلیل دوره‌ی زمانی فوق جهت بررسی به چهار دوره‌ی زمانی مختلف تقسیم شده است. تقسیم‌بندی مذکور به چهار دوره، مبتنی بر تحولات و یا تغییرات خاص در هر مقطع زمانی می‌باشد. چهار دوره‌ی مذکور عبارتند از: دوره‌ی زمانی ۵۷-۱۳۴۲ (دوره‌ی شانزده‌ی ساله‌ی قبل از انقلاب)، دوره‌ی زمانی ۶۱-۱۳۵۸ (دوره‌ی چهارساله‌ی پس از انقلاب و تا زمان اعلام خودکفایی درآمدی شهرداری‌ها)، دوره‌ی زمانی ۷۷-۱۳۶۲ (دوره‌ی شانزده‌ی ساله‌ی از زمان خودکفایی شهرداری‌ها تا آغاز به کار شوراهای اسلامی شهرها)، دوره‌ی زمانی ۸۴-۱۳۷۸ (دوره‌ی هفت‌ساله‌ی پس از آغاز فعالیت شوراهای اسلامی شهرها).

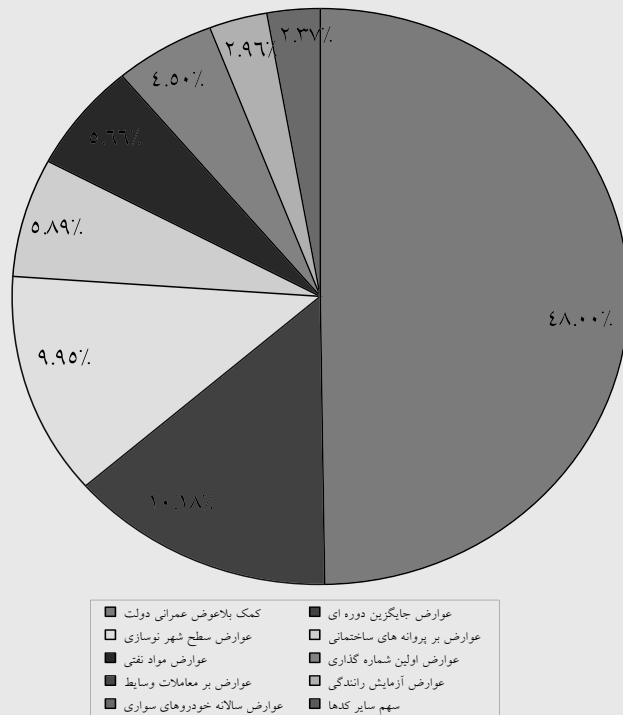
در سال ۱۳۴۲ درآمد شهرداری اصفهان از طریق ۳۷ ردیف درآمدی کسب شده است که به مرور و با گذشت زمان طی سال‌های ۸۴-۱۳۴۲ ردیف‌های دیگری نیز به منابع درآمدی شهرداری اضافه شده و در این میان برخی از ردیف‌ها نیز حذف گردیده‌اند.

الف: بررسی وضعیت مهمترین درآمدهای شهرداری از سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۲

همان‌طور که نمودار شماره ۱ نشان می‌دهد بیشترین سهم از درآمدهای واقعی را در دوران پیش از انقلاب اسلامی عوارض جایگزین دروازه‌ای و عوارض توأم بر درآمد داشته‌اند که پس از آنها عوارض

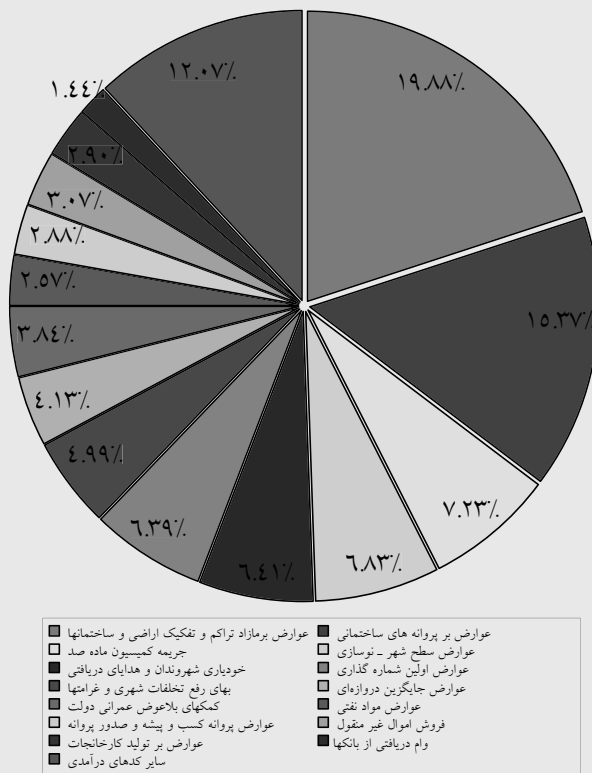


نمودار ۱: سهم مهمترین کدهای درآمدی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۲

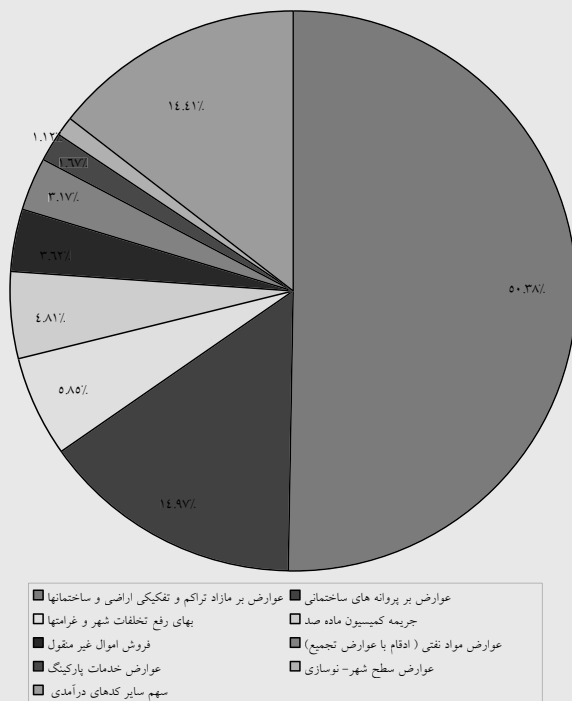


نمودار ۲: سهم مهمترین کدهای درآمدی سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۸

کارخانه‌ها، کمک‌های بلاعوض عمرانی، عوارض سینما و نمایش، عوارض مواد نفتی و... مرتبه‌های دیگر را بر خود اختصاص داده‌اند. نکته‌ی حائز اهمیت این است که سهم عوارض حذف پارکینگ و زیربنا بسیار ناچیز و عوارض مزاد بر تراکم و نوسازی به ترتیب ۱/۲۷ و ۱/۶۳ درصد از میانگین سهم کل درآمدهای شهرداری را در دوره‌ی زمانی مذکور به خود اختصاص داده‌اند. طی این دوره ۴۱ کد درآمدی وجود داشته، که میانگین سهم آنها در طی این دوران از یک صدم درصد بیشتر بوده است. که در این میان تنها ۱۵ کد موجود در نمودار زیر به تنهایی ۸۰/۶۸ درصد از کل سهم را در طی سال‌های ۵۷-۱۳۴۲ به خود اختصاص داده‌است. نکته‌ی حائز اهمیت این است که در این میان عوارض مزاد بر تراکم سهمی برابر با ۱/۲۷ درصد داشته و نقش عوارض حذف پارکینگ و زیربنا بسیار ناچیز (در حد صفر) بوده است.



نمودار ۳: سهم مهمترین کدهای درآمدی سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۶۱



نمودار ۴: سهم مهمترین کدهای درآمدی سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۴

ب) بررسی وضعیت مهمترین درآمدهای شهرداری از سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۶۱

درآمد شهرداری اصفهان در طی سال‌های ۱۳۵۸-۶۱ بر اساس مهمترین کدهای درآمدی در نمودار شماره ۲ آمده است.

مطالعه‌ی درآمد شهرداری اصفهان در این دوره نشان می‌دهد در طی سال‌های ۱۳۵۸-۶۱ بیشترین سهم از درآمدهای شهرداری مربوط به کمک‌های بلاعوض عمرانی بوده که میانگین سالیانه‌ی آن در حدود ۴۸ درصد می‌باشد. پس از آن عوارض جایگزین دروازه‌ای، عوارض نوسازی بیشترین درآمد را در این دوره شامل می‌شود. عوارض پروانه‌ی ساختمانی در این دوره ۱۰ درصد از کل درآمدها را به خود اختصاص داده است. از میان ۸ کد موجود در نمودار ۲ مجموعاً ۸۰/۵۱ درصد از کل درآمدها در طی این دوره به آنها تعلق یافته است.

ج) بررسی وضعیت مهم‌ترین درآمدهای شهرداری از سال‌های ۱۳۶۲-۱۳۷۷

این دوره‌ی شانزده‌ساله از زمان خودکفایی شهرداری‌ها تا آغاز به کار شوراهای اسلامی شهرها است. در این دوره طرح خودکفایی شهرداری‌ها مطرح شد و مقرر گردید شهرداری‌ها طی یک برنامه‌ریزی

در سال های اخیر
پس از خودکفایی
شهرداری ها
و جایگزین نشدن
منابع جدید درآمدی
برای آنها،
مشکلات زیادی
برای شهرداری ها
بوجود آمد
به گونه ای که
درآمد شهرداری ها
به عوارض
ساخت و ساز شهری
متکی شد.
این درآمدها
از سال ۱۳۸۰
روند صعودی داشته است

سه ساله به خودکفایی برسند. بنابراین در این دوره سهم کمک های دولتی سیر نزولی خود را آغاز کرد. همزمان با کاهش کمک های دولت به شهرداری ها و اعمال سیاست های خودکفایی سازمان های محلی، شهرداری ها جهت تأمین هزینه های شهری به شیوه های مختلفی متوسل شدند. مهمترین و عمومی ترین این شیوه ها وضع عوارض جدید یا گسترش عوارض موجود بوده است. در این دوره، بیشترین منبع درآمدی قابل اتکای شهرداری های کشور جهت هزینه های شهری عمدتاً بر عوارض ساختمان ها، فروش تراکم و تغییر کاربری اراضی بوده است.

همان طور که مشاهده می شود بیشترین سهم درآمدی را در این دوره عوارضی چون مزاد تراکم و پروانه های ساختمانی داشته اند که مجموع میانگین سهم آنها طی این دوره در حدود ۳۵ درصد می باشد. در این دوره کمک های دولتی تنها ۳ درصد از کل درآمدهای شهرداری را تشکیل می دهد و این در حالی است که در دوره قبل ۴۸ درصد از کل درآمدها را تشکیل داده است. بنابراین کاهش کمک های دولت در این دوره باعث اتکای شهرداری ها به عوارض بر ساخت و ساز در شهر شد.

د: بررسی وضعیت مهمترین درآمدهای واقعی
شهرداری از سال های ۱۳۷۸-۱۳۸۴

در سال های اخیر پس از خودکفایی شهرداری ها و جایگزین نشدن منابع جدید درآمدی برای آنها، مشکلات زیادی برای شهرداری ها بوجود آمد، به گونه ای که درآمد شهرداری ها به عوارض ساخت و ساز شهری متکی شد.

این درآمدها از سال ۱۳۸۰ روند صعودی داشته است. این درآمدها به علت ماهیت خود دارای نوسان شدید است و رکود و رونق بخش مسکن، به افزایش و کاهش این درآمدها منجر می شود. نوسانات در این عوارض سبب شده است که اغلب کارشناسان، عوارض ساختمان را غیر قابل اتکاء در درآمدهای شهرداری بدانند و به مدیران شهرداری توصیه نمایند به دنبال بی نیازی و عدم اتکاء به این درآمدها باشند.

همان طور که نمودار ۴ نشان می دهد طی سال های ۱۳۷۸-۱۳۸۴ عمده ترین بخش درآمدهای شهرداری از منبع عوارض گوناگونی مربوط به ساخت و ساز شهری بوده است. به عبارت دیگر حدود ۸۰ درصد از کل درآمد این دوره در شهرداری اصفهان از همین منبع کسب شده است. از این مجموعه ۵۰/۳۸ درصد از طریق فروش تراکم، ۱۴/۹۷ درصد از طریق عوارض بر پروانه های ساختمانی، ۱۰/۶۶ درصد از طریق تخلفات ساختمانی به دست آمده است. این گروه از منابع به دنبال سیاست هایی بوده است که در راستای خودکفایی مالی شهرداری ها در سطح ملی اتخاذ شده است. عوارض ساخت و ساز شهری در نیمه ی دوم دهه ی ۱۳۷۰ بالاترین سهم را در ایجاد درآمد شهرداری پیدا نموده است. عوارض نوسازی با سهمی برابر ۱/۱۲، سهم ناچیزی از درآمدهای شهرداری را در این دوره به خود اختصاص داده است.

بررسی راهکارهای افزایش درآمد شهرداری
۱. اخذ عوارض نوسازی منطبق با قیمت های روز
مسکن

عوارض نوسازی، گونه ی منحصر به فرد عوارض شهری است که علاوه بر امتیازات و ویژگی های حقوقی و اجرایی متکامل خود و تصویب مستقیم



آن توسط قوه‌ی مقننه، نقش و تأثیر بدنه‌ی قوه‌ی مجریه و شورای شهر به گونه‌ای کاملاً موثر و ملموس پیش بینی شده است. لذا با اندک اصلاحات و تغییرات، این مراجع می‌توانند با افزایش و یا کاهش میزان عوارض نوسازی منطبق با مقتضیات زمانی و مکانی، موجبات تأمین نیازمندی‌های شهری را از طریق اخذ عوارض نوسازی فراهم نمایند.

مشکل اخذ این عوارض، میزان ناچیز آن به علت مقطوع بودن نرخ مصوب آن است. مراجع ذی صلاح باید معیار تعیین قیمت و نسبت قیمت اراضی، ساختمان‌ها و مستحقات را به گونه‌ای واقع‌گرایانه تعیین کنند تا علاوه بر اجرای عدالت، منابع مالی مورد نیاز برای نوسازی و عمران شهرها و اجرای طرح‌های مصوب و عام‌المنفعه‌ی شهری نیز تأمین گردد. شهرداری‌ها و شوراهای اسلامی شهرها باید برای عادلانه بودن میزان عوارض نوسازی، شناخت دقیق از قیمت‌های عرفی و واقعی املاک، افزایش و کاهش‌های محسوس در قیمت این املاک در جهت تعیین قیمت و ارزیابی، داشته باشند تا این نوع عوارض به عنوان مصداق بارز «عوارض بر دارایی و ثروت» به صورت معقول و منطقی وضع گردند.

از امتیازات ویژه‌ی عوارض نوسازی در مقایسه با انواع دیگر عوارض شهری می‌توان به عمومیت در شمول، امکان تشخیص علی‌الرأس و تنظیم اوراق ممیزی در صورت عدم همکاری مالکان، لحاظ جریمه‌ی تأخیر و جایزه‌ی خوش‌حسابی و وجود ضمانت اجرایی در وصول عوارض نوسازی اشاره کرد.

۲. اخذ عوارض از مراکز منتفع از خدمات شهری مستقر در شهرها

شهرداری باید از بسیاری از مراکز بزرگ مستقر در شهرهای بزرگ به سبب بهره‌مندی این مراکز از خدمات شهری، عوارض دریافت نماید. البته

در کنار اخذ عوارض از این مراکز، باید از انعکاس افزایش قیمت، در نتیجه هزینه‌های تحمیلی این طرح به سوی مصرف‌کننده نهایی جلوگیری کرد که این مهم تنها از طریق شناخت و مطالعه‌ی دقیق و کارشناسانه‌ی سیستم اقتصادی موجود و اتخاذ ابزارهای مناسب در جهت نیل به این هدف میسر است.

ترمینال‌های مسافربری، بانک‌ها، راه‌آهن، فرودگاه از جمله مراکز هستند که بهره‌مندی فراوانی از خدمات شهری می‌برند. احداث ایستگاه‌ها و پارک سوارهای مربوط به سیستم حمل و نقل عمومی در کنار این مراکز، اتخاذ تدابیر مناسب جهت کنترل ترافیک در محدوده این مراکز، نصب تجهیزات رفاهی از قبیل پل هوایی، پل‌های روگذر و زیرگذر و... از جمله بهره‌مندی‌هایی هستند که شهرداری باید در قبال ارائه‌ی این خدمات، عوارض دریافت کند.

۳. دریافت بهای خدمات شهری

شهرداری می‌تواند در قبال ارائه‌ی خدمات شهری مطلوب از شهروندان، نهادهای دولتی و غیردولتی به نسبت بهره‌مندی از آنها خدمات شهری، عوارض دریافت نماید. از جمله ویژگی‌های این عوارض آن است که شهرداری در قبال ارائه‌ی خدمات به شهروندان و یا ارگان‌های دولتی و غیردولتی و... عوارض دریافت می‌کند. به عبارتی دریافت قانونی بهای خدمات شهری در محل ارائه‌ی خدمات می‌باشد.

ویژگی دیگر این نوع آن است که محل مصرف عوارض برای پرداخت‌کنندگان آن مشخص است. یعنی مؤدیان عوارض را بهای خدمات شهری می‌دانند که در ازای چه خدمتی، عوارض پرداخت می‌کنند و اینکه این عوارض در چه راهی صرف می‌گردد. این ویژگی باعث به وجود آمدن اعتماد عمومی به شهرداری و تسهیل در امر تأمین اعتبار پروژه‌ها در آینده است.

شوراهای اسلامی شهرها

باید برای عادلانه بودن

میزان عوارض نوسازی،

شناخت دقیق از

قیمت‌های عرفی

و واقعی املاک،

افزایش و کاهش‌های

محسوس در قیمت

این املاک در جهت

تعیین قیمت و ارزیابی،

داشته باشند

تا این نوع عوارض

به عنوان مصداق بارز

«عوارض بر دارایی

و ثروت» به صورت

معقول و منطقی

وضع گردند



شهرداری ها
می توانند برای
تأمین مالی و
افزایش درآمد
مأخذ دریافت
عوارض را به جانب
فعالیت هایی که
جنبه ی مصرفی دارند
معطوف نمایند
وضع عوارض بر مصرف
به صورت غیر مستقیم
دریافت می گردد
و تنش کمتری
برای پرداخت کنندگان
دارد

نتیجه گیری و پیشنهادات

۱. بیشترین سهم از درآمدهای واقعی را در دوران پیش از انقلاب اسلامی عوارض جایگزین دروازه‌های و عوارض توأم بر درآمد داشته‌اند. عوارض مازاد تراکم، نوسازی، حذف پارکینگ و زیر بنا سهم ناچیزی از کل درآمدهای شهرداری را در قبل از انقلاب به خود اختصاص داده‌اند.
۲. در سال‌های اخیر منبع عمده ی درآمد شهرداری از محل مسکن و دریافت عوارض از این بخش می باشد. ترکیب درآمدی حاضر هزینه های زیادی را بر شهروندان به صورت غیر مستقیم وارد می‌سازد.
۳. عوارض نوسازی یکی از عوارض مستمر و پایدار است که مبنای مناسبی برای شهرداری می‌تواند باشد. لذا شهرداری ها باید در یک برنامه ی مدون سهم و اتکای منابع درآمدی را به عوارض ساختمانی کاهش دهند و به سمت این نوع عوارض بروند.
۴. شهرداری ها می‌توانند برای تأمین مالی و افزایش درآمد، مأخذ دریافت عوارض را به جانب فعالیت هایی که جنبه ی مصرفی دارند معطوف نمایند. وضع عوارض بر مصرف به صورت غیر مستقیم دریافت می گردد و تنش کمتری برای پرداخت کنندگان دارد.

منابع

۱. اکبری، نعمت الله و دیگران، (۱۳۸۳). «ظرفیت سنجی اقتصاد شهر برای تأمین درآمد شهرداری، (مورد مطالعه ی نوسازی و عمران شهری در شهر اصفهان)»، خلاصه مقالات اولین همایش شهرداری ها و اقتصاد شهری، انتشارات سازمان شهرداری ها.
۲. جمالی، رحیم، ۱۳۸۳، «بررسی منابع درآمدی شهرداری های استان بوشهر» انتشارات شروع - بوشهر
۳. سازمان شهرداری های کشور، ۱۳۸۳، «گزارش اقتصاد شهری و شهرداری ها ۱۳۸۱»، انتشارات سازمان شهرداری های کشور، تهران
۴. صامتی، مجید، (۱۳۸۳). «بررسی نقش عوارض شهرداری و تراکم های ساختمان بر قیمت مسکن»، خلاصه مقالات اولین همایش شهرداری ها و اقتصاد شهری، انتشارات سازمان شهرداری ها.
۵. طاهری، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، «اداره امور شهرداری ها»، قومس، تهران، صص ۲۳-۵۸
۶. قلعه دار، حسام، (۱۳۸۴). مقایسه ی منابع درآمدی شهرداری ها در کلانشهرهای ایران و بررسی تاثیرات کالبدی آن، پایان نامه ی کارشناسی ارشد، رشته شهرسازی، دانشگاه شیراز.
۷. قهاری، منوچهر، ۱۳۷۰، «اداره امور شهر»، انتشارات فردوس، ص ۱۳۷.
۸. کارگر، احمد، (۱۳۸۳). «منابع تأمین مالی شهرداری ها؛ چالش ها و راهبردها» خلاصه مقالات اولین همایش شهرداری ها و اقتصاد شهری، انتشارات سازمان شهرداری ها.
۹. نادری، تورج (۱۳۸۱). «تنگناهای مالی شهرداری ها و تدوین راهکارهای منابع مالی پایدار». مجله شهرداری ها، سال چهارم، شماره ۴۰.
۱۰. معزی مقدم، حسین، (۱۳۸۳). «شیوه های تأمین منابع درآمدی شهرداری ها»، خلاصه مقالات اولین همایش شهرداری ها و اقتصاد شهری، انتشارات سازمان شهرداری ها.
۱۱. تفاح خور، احسان و روح الله صابریان (۱۳۸۳). «نقش و سهم دولت در تأمین مالی شهرداری ها». همایش شهرداری ها و اقتصاد شهری.



شعاع کوتاه اعتماد در روابط اجتماعی؛ ضرورت بازنگری در سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی

..... دکتر وحید قاسمی

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

اطلاعات ارائه شده برگرفته از پژوهشی است که درباره‌ی بخش سرمایه‌ی اجتماعی در ۲۰ مرکز شهری استان اصفهان توسط وحید قاسمی، رضا اسماعیلی، کامران ربیعی و مهدی نوری در سال ۱۳۸۵ به انجام رسیده است. در مجموع نزدیک به ۵۰۰۰ نفر از گروه‌های مختلف جنسی، سنی و شغلی مورد محاسبه قرار گرفته‌اند.

مقدمه

هر چه صداقت و راستگویی در گفتار و در عمل در میان گروهی از مردم بیشتر باشد، سطح اعتماد آنان به یکدیگر در تعامل‌های اجتماعی افزایش می‌یابد. این ساده‌ترین اصلی است که در ریشه‌یابی اعتماد اجتماعی می‌توان به آن اشاره کرد. اعتماد اجتماعی در فضای تعاملی میان افراد و گروه‌های انسانی ریشه در عوامل متعددی در سطح خرد و کلان دارد که از تجربه‌ی هر فرد انسانی در برخورد با دیگران تا تجارب تاریخی ملت‌ها را در بر می‌گیرد. اعتماد اجتماعی در دست جامعه‌شناس همچون نبض بیمار در دست پزشک است. اگر قرار است بر اساس یک شاخص کلیدی به ارزیابی سطح سلامت یا بیماری یک نظام اجتماعی دست بزنید، باید به سراغ اندازه‌گیری سطح اعتماد اجتماعی در آن نظام اجتماعی بروید.

اعتماد اجتماعی بعنوان یکی از مهمترین عوامل فرعی سازنده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی شناخته می‌شود. به عبارت دیگر بالا یا پایین بودن سطح اعتماد اجتماعی، نشانه‌ای



نظام اجتماعی بگریزید، تلاش کنید تا سیاست‌های اعتماد زدای خود را در عرصه‌ی فرهنگ و جامعه بازنگری کرده و تغییر دهید. توجه داشته باشید که سطح اعتماد اجتماعی یکی از کلیدی‌ترین متغیرهای اجتماعی در تعیین سطح متغیرهایی نظیر مشارکت‌های اجتماعی مدنی اختیاری و داوطلبانه، نرخ جرایم و کجروی‌ها، مشروعیت و مشارکت سیاسی، سطح دین‌داری و در کلان‌ترین سطح توسعه‌ی اجتماعی است.

ابعاد اعتماد اجتماعی

اعتماد اجتماعی خود متشکل از مؤلفه‌های متعددی است که می‌توان اعتماد تعمیم‌یافته یا اعتماد به غریبه‌ها، اعتماد غیررسمی و اعتماد رسمی یا نهادی را بعنوان سه مؤلفه‌ی اصلی آن تعریف کرد.

به‌طور عادی این انتظار وجود دارد که در یک نظام کلان اجتماعی صرف نظر از نوع آن -اقتصادی، سنتی، سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی- سطح اعتماد غیررسمی و به‌طور ساده‌تر اعتماد به افرادی که اغلب روابط متقابل اجتماعی ما با آنهاست نظیر اعضای خانواده، خویشاوندان دوستان و آشنایان و یا همسایگان بیشتر و در مقابل اعتماد تعمیم‌یافته و به عبارتی اعتماد به افرادی که اصولاً شناختی از آنها نداشته یا این شناخت بسیار اندک و صوری است در سطح پایین‌تری بر روی مقیاس این متغیر قرار گیرد. همچنین این انتظار وجود دارد که در یک نظام سنتی سطح اعتماد غیررسمی در مقایسه با سایر نظام‌های کلان اجتماعی، حداکثر و اعتماد تعمیم‌یافته حداقل باشد و در برابر در نظام‌های کلان فرهنگی در عین اینکه همچنان اعتماد غیررسمی در تراز بالایی قرار دارد -هر چند حوزه‌ی آن محدودتر است- اعتماد تعمیم‌یافته نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای در مقایسه با نظام‌های سنتی افزایش یافته به نحوی که غریبه‌ها بیشتر قابل اعتماد دانسته می‌شوند تا غیرقابل اعتماد.

در حالی که اعتماد اجتماعی، قلب سرمایه‌ی اجتماعی به‌طور کلی است، اعتماد اجتماعی تعمیم‌یافته محوری است که در نظام مدرن اجتماعی، سایر سازه‌های سرمایه‌ی اجتماعی پیرامون آن به یکدیگر پیوند خورده و به جنبش درمی‌آیند، شکل‌گیری گروه‌های داوطلبانه، اهداف جمعی، دنیوی و عام‌المنفعه در حالی که با ضعف سرمایه‌ی اجتماعی روبرو باشیم شکل نمی‌گیرد و یا در صورت شکل‌گیری اغلب به دلیل روابط ناسالم و غیر شفاف اجتماعی ناشی از پایین بودن اعتماد اجتماعی، موجودی با طول عمر بسیار کوتاه خواهد بود.



از بالا یا پایین بودن سطح سرمایه‌ی اجتماعی است. اعتماد اجتماعی بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی است که با سایر مؤلفه‌های سازنده‌ی آن همبسته و تا حد زیادی در موقعیت علت، در یک رابطه‌ی علی معلولی قرار دارد. اعتماد اجتماعی و وضعیت آن در یک نظام اجتماعی تابع عوامل متعددی است که بسیاری از آن‌ها در تجارب تاریخی ملت‌ها نهفته است. اعتماد اجتماعی از جمله متغیرهایی است که برنامه‌ریزی برای بهبود آن در نظام اجتماعی به سادگی امکان‌پذیر نبوده و هر چند در اثر برخی عوامل و پدیده‌های اجتماعی یا سیاسی ممکن است به ظاهر در کوتاه‌مدت کاهش یا افزایش یابد، اما پس از فروکش کردن پدیده‌هایی که دارای اثر کوتاه‌مدت بر اعتماد اجتماعی بوده‌اند، این متغیر به وضعیت قبلی خود بازگشت می‌کند.

شعاع اعتماد نشان می‌دهد که در کنش‌های متقابل اجتماعی هر فرد تا چه اندازه به کسانی که به او نزدیک یا دورند اعتماد دارد. چنین مفهومی در کنش‌های متقابل اجتماعی میان گروه‌ها و یا میان ملت‌ها و دولت‌ها نیز کاربرد دارد. نزدیکی یا دوری نیز می‌تواند بر حسب عوامل جغرافیایی و بر حسب میزان شناختی که از طرف مقابل در کنش متقابل اجتماعی داریم، تعریف شود.

به‌عنوان یک برنامه‌ریز فرهنگی و اجتماعی، هنگامی که متوجه می‌شوید اغلب مردم، افرادی را که نمی‌شناسند غیرقابل اعتماد ارزیابی می‌کنند (کوتاه‌بودن شعاع اعتماد) می‌توانید مطمئن شوید که در تدارک فضایی از تعامل اجتماعی که منجر به حرکت جامعه به سمت جلو شود ناموفق بوده‌اید. در چنین وضعیتی بدون آنکه بخواهید از واقعیت بیماری

اعتماد به آشنایان

در میان پنج گروه خانواده، خویشان، دوستان، همکاران و همکلاسی‌ها و همسایگان به طور طبیعی بیشترین اعتماد میان اعضای خانواده مشاهده می‌شود به نحوی که اعتماد به این گروه بر روی یک مقیاس پنج درجه‌ای بر روی نقطه‌ی ۴/۶ قرار دارد. پس از آن خویشان ۳/۵، دوستان ۳/۳، همکاران و همکلاسی‌ها ۳/۱ و همسایه‌ها ۲/۸، قرار گرفته‌اند. چنین وضعیتی می‌تواند تا حد زیادی طبیعی تفسیر شود، به این معنا که هر چه آشنایی ما نسبت به دیگران کاهش می‌یابد، طبیعتاً از اعتماد به آنها کاسته می‌شود، اما شدت چنین کاهش‌ی نه امری طبیعی که دارای تفسیری مرضی است.

دقیقاً تفاوت بین یک نظام دارای تعاملات اجتماعی سالم در مقایسه با یک نظام بیمار با ملاک و سنجه‌ی اعتماد اجتماعی را باید در اعتماد به کسانی نظیر همکار، همکلاسی یا همسایه جستجو کرد. شهروندان در زندگی خود دارای چه تجاربی هستند که هنگامی که صحبت از همکار و همسایه به میان می‌آید به یکباره از نقطه‌ای نزدیک قله به دامنه‌ها سقوط می‌کنند. مطمئناً بخش قابل توجهی از این تجارب، چه به صورت مستقیم و بویژه بطور غیر مستقیم بر اساس اطلاعات کسب شده هدفمند و تصادفی از رسانه‌های مختلف جمعی و غیر جمعی، تجاربی بوده‌اند که وقتی در معرض قضاوت و داوری درباره‌ی اعتماد به همکاران و همسایه‌ها قرار گرفته‌اند تمایل کاملاً آشکاری در حرکتی نزولی از خود نشان داده‌اند.

در نمودار ۱ توزیع ابعاد اعتماد غیر رسمی بر اساس شاخص‌های پراکندگی و تمایل مرکزی حداقل، حداکثر چارک اول، میانه و چارک سوم یا یکدیگر مقایسه شده‌اند. در این نمودار مجموعه‌ای از نتایج قابل توجه به چشم می‌خورند. نقطه‌ی ۲۵ درصد برای اعتماد به خانواده برابر یا بزرگ‌تر از نقطه‌ی ۷۵ درصد برای اعتماد به سایر گروه‌هایی است که در چارچوب اعتماد غیر رسمی قرار می‌گیرند. همچنین میانه‌ی اعتماد به اعضای خانواده برابر یا بزرگ‌تر از مقدار حداکثر برای سایر گروه‌ها است. کمترین اعتماد مشاهده شده در میان اعضای خانواده در نمونه‌ای به بزرگی نزدیک به ۵۰۰ نفر، بر روی مقیاس ۵ درجه‌ای نزدیک به مقدار ۴ بوده است که بیانگر جایگاه بسیار بالای خانواده به عنوان مجموعه است که در تعاملات اجتماعی می‌توان به آن اعتماد بسیار بالایی داشت. بر اساس نمودار ترسیم شده در حالی که دیدگاه‌های

ارائه شده درباره‌ی خانواده از ثبات و همشکلی بالایی برخوردار است بی‌ثباتی بسیار بالایی را می‌توان درباره‌ی اعتماد به همکار، همکلاسی یا همسایه در تعاملات اجتماعی مشاهده کرد. این دو گروه دارای دو ویژگی مشترک و دارای تفاوت جزئی یا کلی با سه گروه دیگرند، اولاً فرد در انتخاب آنها تقریباً هیچ نقشی نداشته و یا این که نقش بسیار اندکی و تا حد زیادی تصادفی داشته است. دوم اینکه شناخت فرد از این دو گروه در مقایسه با سه گروه دیگر در مجموع اندک، مبهم و غیر دقیق است. چنین ابهاماتی می‌تواند یکی از دلایل مهمی باشد که پاسخگویان را به این سمت سوق داده است تا به گزینه‌ی میانی و محافظه کارانه‌ی حد وسط روی آورند و توزیعی یکسان و همشکل برای اعتماد به دو گروه مذکور را منجر شوند.

بر اساس توزیع به دست آمده، همسایه، همکار و همکلاسی فردی است که ممکن است گاهی بتوان به آنان اعتماد زیادی داشت، اما در مقابل گاه نیز می‌توان کاملاً به او بی‌اعتماد بود. در مجموع این‌ها کسانی هستند که در تعاملات اجتماعی با آنها باید احتیاط کرد. نمی‌توان به آنها اعتماد بالا یا کاملی داشت و این موضوع وقتی با همسایه سر و کار داریم تا حدی شدیدتر است.

اعتماد به غریبه‌ها

بررسی موقعیت اعتماد اجتماعی تعمیم یافته یا اعتماد به غریبه‌هایی که شناختی از آنها نداریم، ولی



بر حسب ضرورت‌های اجتماعی و یا تصادف با آنها در تعاملی مشترک قرار می‌گیریم بیانگر این واقعیت است که اگر جامعه را با ضعف سرمایه‌ی اجتماعی در سطح خرد یا کلان مواجه می‌بینیم، یکی از نشانه‌های مهم آن را باید در ضعف اعتماد تعمیم یافته جستجو کرد. همان‌طور که ذکر شد می‌توان در روابط علی معلولی بین ابعاد مختلف سرمایه‌ی اجتماعی، اعتماد اجتماعی تعمیم یافته را در جایگاه علت قرار داد که سایر ابعاد تا حد زیادی تابع آن هستند تا تأثیرگذار بر آن، لذا وضعیت اعتماد به غریبه‌ها یک نشانه، که خود علتی بر ضعف سرمایه‌ی اجتماعی نیز تلقی می‌شود.

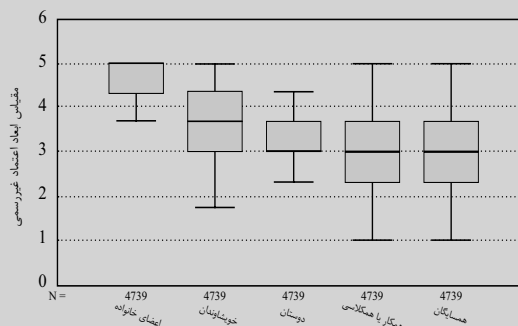
نمای توزیع برای متغیر اعتماد به غریبه‌ها بر روی یک مقیاس ۶ درجه‌ای (از کاملاً تا اصلاً) بر روی گزینه‌ی اصلاً قرار دارد. بیش از نیمی از پاسخگویان اظهار کرده‌اند که به غریبه‌ها «اصلاً» اعتمادی ندارند که یک وضعیت بسیار نامطلوب را نشان می‌دهد. تقریباً از هر ۵ نفر پاسخگو، ۴ نفر آنان هیچ اعتمادی به غریبه‌ها نداشته یا میزان این اعتماد کم یا خیلی کم است. میانگین مؤلفه‌ی اعتماد به غریبه‌ها برابر ۱/۸۶ از حداکثر مقدار ۶ بوده است.

اما چنین قضاوت صریح و آشکاری از چه نتایجی سرچشمه می‌گیرد؟ نمای توزیع «اصلاً» (نمودار ۲) چنین وضعیتی از سویی ناامیدکننده و از سوی دیگر نگران‌کننده به نظر می‌رسد. همواره با این سؤال مواجهیم که به چه دلیل باید از چنین سطح پایینی از اعتماد به غریبه‌ها برخوردار باشیم؟ اعتماد پایین نشانه‌ی آن است که افراد از بیان و رفتار کسانی که نمی‌شناسند (در موقعیت‌های خاص) اغلب دارای تفسیری هستند که آنها را صادقانه قلمداد نمی‌کنند.

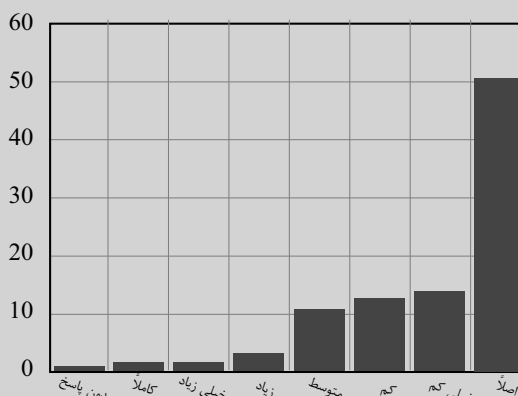
گفتار غیر صادقانه و رفتار ریاکارانه در روابط اجتماعی تا چه حد باید باشد تا ۸۰ درصد مردم به این برسند که اصلاً نمی‌توان به غریبه‌ها اعتماد کرد یا این اعتماد حداکثر می‌تواند خیلی کم یا کم باشد، نه متوسط، زیاد یا خیلی زیاد؟ در پاسخ به چنین سؤالی می‌توان از دیدگاه‌های مختلف به توضیح پرداخت. ممکن است با تردید در چنین آمار و ارقامی عنوان کرد که اصولاً نظر مردم با واقعیت متفاوت است. اگر دیدگاه مردم آن است که نمی‌توان به دیگری اعتماد کرد، این لزوماً به معنای آن نیست که در واقع مردم غیر قابل اعتمادند، چنین تفسیری می‌تواند به احتمال بسیار پایینی صحیح باشد، اما به احتمال بسیار بالایی صحت ندارد. به عبارت دیگر و بر اساس اصول حاکم بر سنجش افکار عمومی می‌توان به چنین قضاوت عامی دست زد که اگر یک اکثریت ۸۰ درصدی به موضوعی باور داشتند این باور لزوماً واقعیت ندارد، اما به احتمال زیاد واقعیت دارد. اصولاً در مطالعات اجتماعی کمتر به واقعیت محض دست می‌یابیم بلکه تنها با احتمال بالا می‌توان به قضاوت‌های نزدیک به واقعیت دست یافت.

با توجه به اینکه در حال حاضر نمی‌توان نظام اجتماعی را

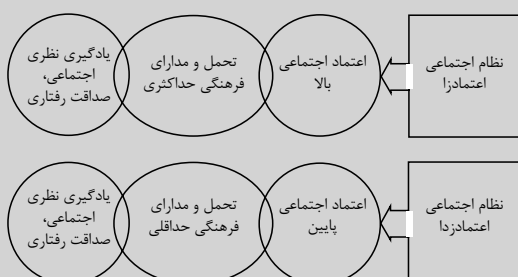
نمودار ۱: مقایسه‌ی توزیع اعتماد غیررسمی در ابعاد پنج‌گانه



نمودار ۲: توزیع نمونه‌ای بر مبنای سطح اعتماد به غریبه‌ها



شکل ۱: شباهت و تفاوت دو نوع اجتماعی اعتماد ز/ا / اعتماد زدا



آنچه
در جامعه‌ی ایرانی
عمومیت یافته است
به جای تحمل
و مدارای حداکثری
یک تحمل
و مدارای فرهنگی
حداقلی است



جامعه‌ی ایرانی این حلقه‌ی اتصال «تحمل و مدارای فرهنگی» است. از مهمترین پیامدهای عملی تحمل و مدارای فرهنگی صداقت رفتاری است که می‌تواند رفتاری مذهبی یا غیرمذهبی، مقدس یا نامقدس مبتنی بر ایدئولوژی حاکم یا متفاوت با آن باشد، ولی در هر حال به احتمال بسیار بالاتری صادقانه است.

تحمل و مدارای فرهنگی، متغیری است که دارای رابطه‌ی خطی با اعتماد اجتماعی به شرط کنترل سایر متغیرهاست. به نظر می‌رسد آنچه در جامعه‌ی ایرانی عمومیت یافته است به جای تحمل و مدارای حداکثری یک تحمل و مدارای فرهنگی حداقلی است. وضعیت مدارای حداقلی شیوه‌های رفتاری را به سمتی سوق خواهد داد که افراد برای دستیابی به منابع با ارزش در مبادلات اجتماعی در برابر یادگیری نظری اجتماعی خود در مراحل اولیه‌ی جامعه‌پذیری مقاومت کرده و به منظور دستیابی به این منابع (که برای انجام مبادلات اجتماعی ضروری اند و بدون آنها زندگی سخت و دشوار یا غیر ممکن می‌شود) و خلاف جهت آن حرکت کنند.

بر اثر عوامل و شرایط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... نسبت به یکدیگر ممکن است بیان رفتارهای صادقانه یا غیر صادقانه داشته باشند. پایین بودن اعتماد تعمیم یافته نشانه‌ای از این ارزیابی مردم است که گفتار و رفتار غریبه‌ها در موقعیت‌های خاصی که نیاز به تفسیر پیدا می‌کند از طرف آنان اغلب تفسیری غیر صادقانه پیدا می‌کنند. چنین قضاوتی دارای کدام منشأ است؟ با توجه به اصل نزدیک به واقعیت بودن قضاوت اکثریت، و بالا بودن درصد و پایین بودن میانگین محاسبه شده برای اعتماد تعمیم یافته می‌توان به برخی نتایج اولیه دست یافت و بر اساس آن به دنبال یافتن منبع و ریشه‌ی بی‌اعتمادی اجتماعی بود.

۱. بدون تردید آنچه که افراد در طی فرآیند اجتماعی شدن به لحاظ نظری می‌آموزند (بر اساس محتوای کتاب‌های درسی، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، گفتار پدر و مادر و...) مبتنی بر انجام گفتار و رفتار صادقانه و پرهیز از دروغ‌گویی و ریاکاری است.

۲. عمومیت بی‌اعتمادی به افرادی که نمی‌شناسیم (همان افرادی که در بند اول ذکر آنها رفت) بیانگر آن است که پدیده یک پدیده‌ی جمعی است و نمی‌توان آن را اساساً ناشی از ویژگی‌های شخصیتی و روانی افراد دانست.

یافت که در فرآیند اجتماعی شدن، عدم صداقت در رفتار و گفتار را به کودکان و نوجوانانش آموزش دهد و با توجه به اینکه اعتماد اجتماعی مستقیماً تابع صداقت اجتماعی است تفاوت در سطوح اعتماد اجتماعی در جوامع مختلف را در یک سطح کلان می‌توان در دو قضاوت زیر جستجو کرد:

- برخی از نظام‌های اجتماعی در عرض انتقال ارزش اجتماعی صداقت رفتاری، در ایجاد هنجارهایی موفق بوده‌اند که چنین ارزش اجتماعی نظری به واقعیت در عمل تبدیل شده است و لذا اعتماد اجتماعی در آنها بالاست.

- سایر نظام‌های اجتماعی هر چند ارزش اجتماعی صداقت رفتاری را به لحاظ نظری در فرآیند جامعه‌پذیری به نسل جدید منتقل کرده‌اند، اما در ایجاد یک نظام جمعی یا هنجارهای اجتماعی که بتواند منجر به واقعیت بخشی صداقت رفتاری شود ناموفق بوده‌اند. چنین عدم توفیقی یا توفیق اندک منجر به رفتارهای غیرصادقانه و کاهش اعتماد اجتماعی می‌شود.

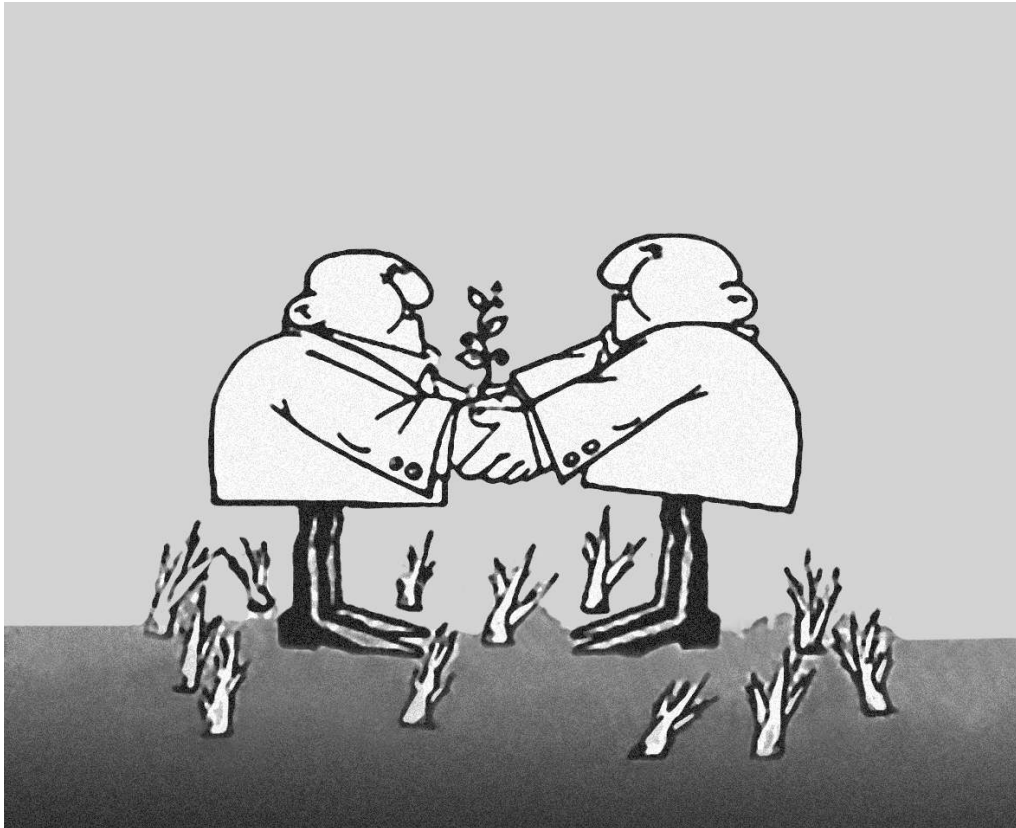
بر اساس محور بحث می‌توان دو تیپ یا گونه از نظام‌های اجتماعی ذکر شده را به صورت زیر نامگذاری کرد:

- نظام‌های اجتماعی اعتمادزا.

- نظام‌های اجتماعی اعتمادزدا.

توجه به این نکته ضرورت دارد که هر دو نظام به لحاظ نظری در رابطه با ارزش اجتماعی صداقت رفتاری یکسان، اما به دلیل تفاوت در تولید سایر هنجارهای اجتماعی متفاوتند. پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی به لحاظ محیط پیرامونی هر پدیده یا متغیر (که به لحاظ روش شناختی می‌توان آن را تراکم فزاینده واریانس متغیرها بر یکدیگر خواند) و عدم توانایی در کنترل آزمایشی متغیرها، تبیین پدیده‌ها را با مشکل مواجه می‌سازد. با این حال کنترل آماری می‌تواند تا حدی حل‌کننده‌ی چنین مشکلی باشد. باید حلقه‌های واسطی را یافت که نظر و عمل را در رابطه با صداقت رفتاری و بنابراین اعتماد اجتماعی به یکدیگر متصل می‌کنند.

این حلقه‌های واسطی در نظام‌های اجتماعی مختلف با توجه به موقعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی یا قضایی آنها متفاوتند. حلقه‌ی واسطی می‌تواند در یک سطح کلان رفاه اقتصادی باشد. به عبارتی موقعیت مناسب اقتصادی یک چارچوب فرهنگی خاص می‌تواند به اعتماد بالای اجتماعی و شرایط نامناسب اقتصادی در همان چارچوب فرهنگی به اعتماد پایین اجتماعی بیانجامد. چنین به نظر می‌رسد که در



رسانه های جمعی

- صدا و سیما.
- روزنامه ها و مطبوعات.

سازمان ها و نهادهای مالی و اقتصادی

- قرض الحسنه ها.
- بانک ها.
- بازار.

سازمان های ارائه کننده ی خدمات شهری

- شهرداری.
- شرکت گاز.
- آب و برق.
- مخابرات.

سایر سازمان ها

- آموزش و پرورش.
- نیروی انتظامی و پلیس.
- مراکز بهداشتی و درمانی.
- دادگستری.

با توجه به اینکه اندازه گیری سطح اعتماد به سازمان های اجتماعی مختلف بر روی یک مقیاس ۵ درجه ای به انجام رسیده است. بر اساس میانگین به دست آمده برای هر سازمان می توان آنها را در یکی از گروه های چهارگانه به شرح زیر طبقه بندی کرد:

طبقه بندی انجام شده در مجموع حاکی از یک وضعیت رضایت بخش است. آموزش و پرورش، صدا و سیما و نیروی انتظامی با دارا بودن میانگین هایی

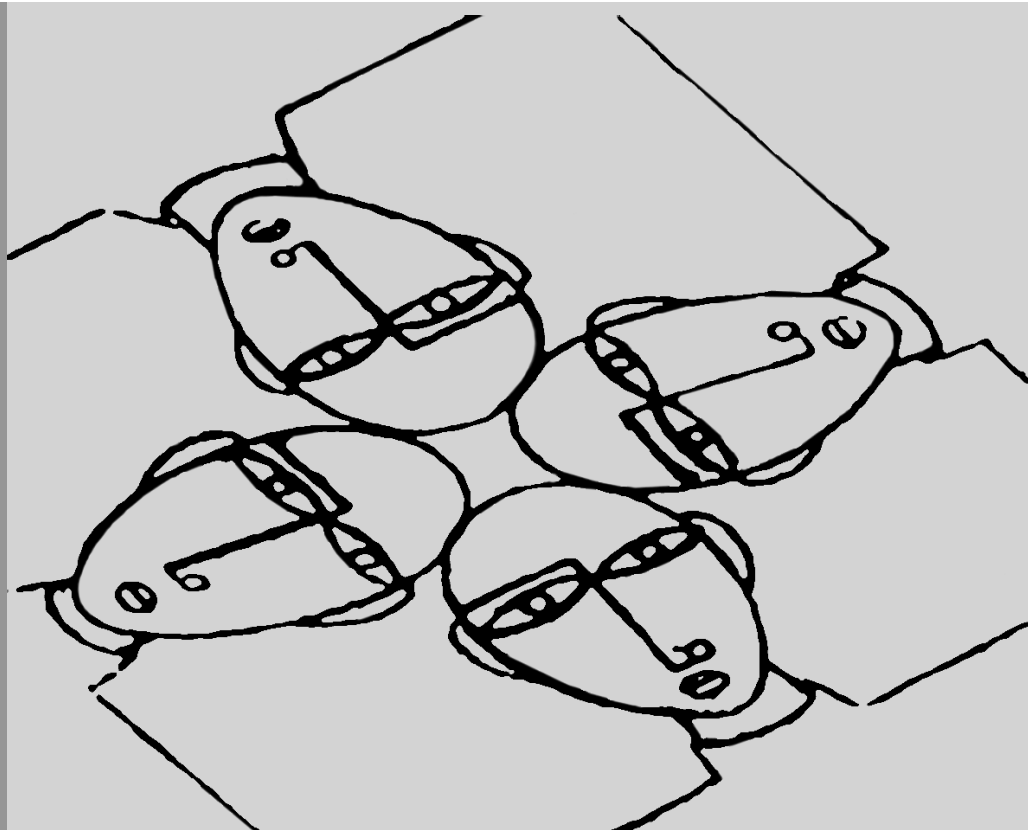
۳. یادگیری های نظری اجتماعی مبتنی بر گفتار و رفتار صادقانه ای است که تقویت کننده ی اعتماد اجتماعی است. اعتماد تعمیم یافته ی پایین بیانگر ارزیابی مردم از رفتار و گفتار صادقانه ی خود را در موقعیت هایی می بیند که در عمل نمی تواند مبتنی بر آنچه همواره آموزش دیده است عمل کند. چنین وضعیتی منبع کلی برای بی اعتمادی اجتماعی است.

اعتماد بر سازمان ها

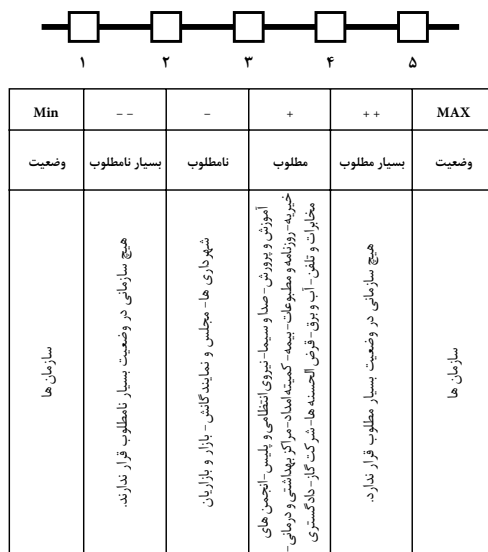
سازمان های ارائه کننده ی خدمات مختلف فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی، خدماتی، قضایی و یا سیاسی بخش مهمی از نظام کلان اجتماعی و هر کدام به عنوان یک شخص حقوقی در تعامل با شهروندان هستند. با توجه به کمیت و کیفیت ارائه ی خدمات توسط این سازمان ها و مبتنی بر تجاربی که شهروندان به طور مستقیم و غیر مستقیم در ارتباط متقابل با آنها کسب می کنند به تدریج نگرشی در آنان شکل می گیرد و تقویت می شود که اغلب می توان آن را کم و بیش منفی یا کم و بیش مثبت دانست. در این مطالعه سطح اعتماد شهروندان در جامعه ی آماری مورد بررسی، نسبت به ۱۷ سازمان یا خرده نظام اجتماعی مورد سنجش و اندازه گیری قرار گرفته است که می توان آنها را در ۵ گروه کلی به شرح زیر گروه بندی کرد:

سازمان ها و انجمن های حمایتی

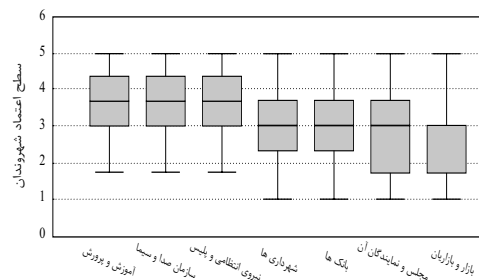
- بیمه.
- انجمن های خیریه.
- کمیته ی امداد.



شکل ۲: مقیاس ۵ درجه‌ای اعتماد به سازمان‌ها و موقعیت مختلف سازمان‌ها بر روی آن



نمودار ۲-۳ مقایسه‌ی توزیع اعتماد نهادی برای بهترین و بدترین موقعیت‌ها



بین ۳/۳۵ تا ۳/۴۵ از بهترین وضعیت در میان ۱۶ سازمان مورد بررسی برخوردارند. این در حالی است که شهرداری‌ها، بانک‌ها، مجلس و بازار و بازاریان با دارا بودن میانگین‌هایی بین ۲/۶۴ تا ۲/۸۸ در بدترین موقعیت قرار دارند. همان‌طور که در نمودار ۲-۳ نمایش داده شده است. تقریباً می‌توان نتیجه گرفت که چارک اول سطح اعتماد برای سه سازمان دارای بهترین موقعیت با میانه‌ی سطح اعتماد برای چهار سازمان دارای بدترین موقعیت در یک تراز قرار دارند.

سطح اعتماد به آموزش و پرورش و صدا و سیما به عنوان دو سازمانی که در فرآیند جامعه‌پذیری در کنار خانواده (که خود دارای سطح اعتماد بالایی است) نقش کلیدی بازی می‌کنند، به لحاظ سازه سرمایه‌ی اجتماعی موقعیتی بسیار مطلوب ارزیابی می‌شود. می‌توان گفت چنانچه سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی از طرف نهادهایی که به لحاظ تصمیم‌گیری‌های استراتژیک در سطح بالاتری نسبت به دو سازمان فوق‌الذکر دارند (نظیر شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجلس شورای اسلامی) به سمت سیاست‌هایی رو می‌کنند که به لحاظ اجتماعی می‌تواند منجر به افزایش سرمایه‌ی اجتماعی شوند. با موقعیت تعریف شده برای آموزش و پرورش، صدا و سیما و همچنین نهاد خانواده می‌توان به موفقیت در امر نهادینه کردن هنجارهای زیربنایی (اعم از ارزش‌ها و رفتارهای ضروری برای افزایش سرمایه‌ی اجتماعی نظیر مشارکت و همکاری، راست‌گفتاری و راست‌کرداری، میل به حمایت و وساطت اجتماعی، مدارای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و مانند آن حداقل به لحاظ نظری اطمینان داشت.

شعاع اعتماد
نشان می دهد که
در کنش های
متقابل اجتماعی هر فرد
تا چه اندازه
به کسانی که
به او نزدیک یا دورند
اعتماد دارد.
چنین مفهومی
در کنش های
متقابل اجتماعی
میان گروه ها
و یا میان ملت ها
و دولت ها نیز
کاربرد دارد.

در میان سازمان های مختلف، موقعیت نیروی انتظامی و پلیس با میانگین اعتماد ۳/۳۵ از ۵ و قرار گرفتن در رتبه ی سوم اعتماد نهادی بسیار جالب توجه است. در حالی که مطالعات نیمه ی دوم دهه ی هفتاد عمدتاً نشان دهنده ی پایگاه نه چندان مطلوب این نیرو در بین افکار عمومی بود ارتقای این پایگاه در نیمه ی دهه ی هشتاد و قرار گرفتن نیروی انتظامی در بین سازمان هایی با بالاترین اعتماد اجتماعی، آشکارا تأیید کننده ی این قضاوت است که پلیس و نیروی انتظامی طی سال های اخیر به گونه ای در کمیت و کیفیت خدمت رسانی به شهروندان ارتقا یافته است که آنان اثر چنین تغییری را در زندگی روزمره ی خود احساس کرده اند.

آینده ی اعتماد

آینده ی اعتماد به عنوان جزیی از فضای مفهومی سرمایه ی اجتماعی بیانگر برآورد یا پیش بینی روابط متقابل اجتماعی توأم به اعتماد در آینده است و به طور کلی نشان می دهد که افکار عمومی روند تغییرات در متغیر اعتماد اجتماعی را مثبت ارزیابی می کند یا منفی. ارزیابی مثبت افکار عمومی از این متغیر در مجموع تقویت کننده ی سرمایه ی اجتماعی و بیانگر نوعی امید بیشتر به آینده در بهبود روابط بین افراد در گروه های اجتماعی است در حالی که ارزیابی منفی متغیر آینده اعتماد توسط افکار عمومی تضعیف کننده ی سرمایه ی اجتماعی و بیانگر نوعی یأس اجتماعی نسبت به روند و کیفیت روابط و تعاملات اجتماعی است.

میانگین به دست آمده برای آینده ی اعتماد حاکی از وضعیتی نامطلوب است. مردم بیشتر بر این باورند که با گذشت زمان سطح اعتماد اجتماعی در روابط میان آنان کاسته می شود. مقدار میانگین برابر ۲/۳۶ از ۵ به طور معناداری از حد وسط مقیاس تعریف شده کوچک تر و در یک گروه بندی چهارگانه در دامنه ی وضعیت نامطلوب قرار گرفته است. امکانات به دست آمده نشان می دهند که مردم در زندگی روزمره ی خود نشانه های اندکی از بهتر شدن وضعیت اعتماد اجتماعی در جامعه می بینند و در برابر بیشتر شاهد علایمی هستند که آنان را به ارزیابی منفی از آینده اعتماد سوق داده است.

سخن پایانی

شعاع کوتاه اعتماد در کنش های متقابل اجتماعی میان افراد، حاکی از عدم توفیق قابل توجه در تدارک نظام اجتماعی است که زاینده ی اعتماد اجتماعی است. با وجود تمام آموزش های نظری که در کلاس های درس به کودکان خود درباره ی صداقت و راستگویی و سایر خصیصه هایی ارائه می دهیم که قاعدتاً فزاینده ی اعتمادی اجتماعی هستند، اما در عمل نظام اجتماعی خود را به گونه ای تعریف کرده ایم که این افراد آموزش دیده در عمل کمتر خود را در عینیت بخشی به آموخته های خود توانمند می بینند.

واقعیت آن است که کافی نیست افراد انسانی با اخلاقی تربیت کنیم و بر اساس آن امیدوار باشیم که جامعه ای سعادت مند داشته باشیم، بلکه ضرورت دارد نظام اجتماعی خود را به گونه ای تعریف کنیم که این انسان های با اخلاق به لحاظ فردی، در کنش های اجتماعی خود ناچار به رفتارهایی بر خلاف آموخته های دوران کودکی و نوجوانی خود و در کلاس های درس نشوند. برای نیل به چنین هدفی مطمئناً نیاز کمتری به آموزش های بیشتر اخلاقی در دوره های بالاتر تحصیلی داریم، بلکه بیشتر نیازمند تقویت متغیرهایی هستیم که در عمل انسان ها را به رفتارهای صادقانه و به دور از ریاکاری هدایت می کند. چنین متغیرهایی در خرده نظام های مختلف خانواده، آموزش، اقتصاد، سیاست و دین نهفته اند.

با وجود تعدد متغیرهایی که انسان ها را به رفتارهای صادقانه سوق می دهد تأکید اصلی نویسنده بر متغیر تساهل و مدارای فرهنگی است. چنین سیاستی در عرصه های مختلف سازمانی و مدیریتی، سیاسی و اجتماعی دارای معنا و مفهوم ویژه است و نباید آن را صرفاً به معنای فضای بازتر برای رفتارهای فردی در محیط خارج از خانه تعبیر کرد. در حالی که مخالفان با چنین سیاستی عمدتاً از تضعیف ارزش های فرهنگی ناشی از آن نگرانند، ادامه ی سیاست های مبتنی بر نادیده گرفتن مدارای فرهنگی، به تضعیف هر چه بیشتر اعتماد اجتماعی و رنجورتر کردن نظام بیمار اجتماعی خواهد انجامید.

کبوترخانه، تجلی گه هنر، فرهنگ و خلاقیت ایرانی

مرتضی فاضلی ورزنده

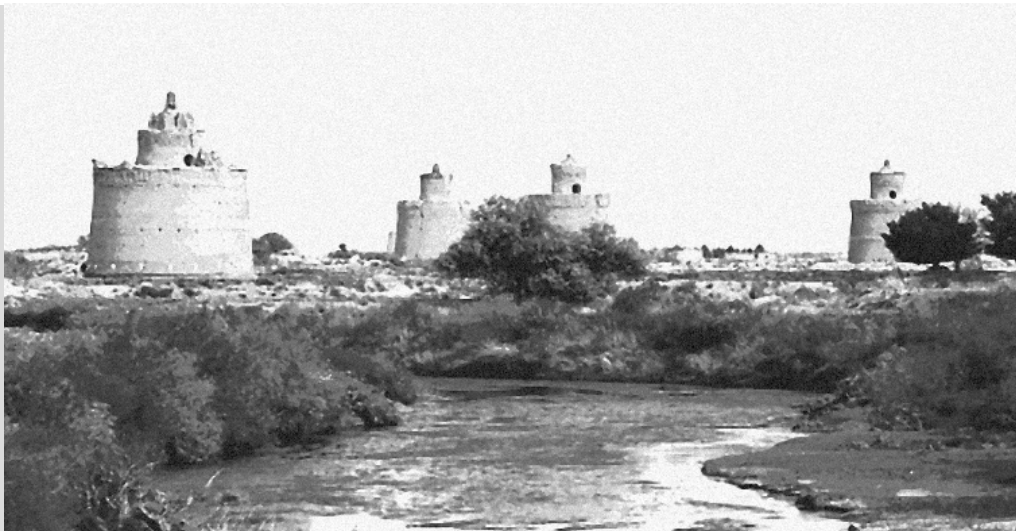
کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه ریزی روستایی



چکیده

روزگاری پیش از این، کبوترخانه‌ها در نظام کشاورزی سنتی ایران کاربرد بسیار پر اهمیتی داشتند و امروز نیز به عنوان یک فناوری برآمده از فرهنگ ایرانی قابل بررسی هستند. کبوترخانه‌ها از این منظر قابل توجه هستند که همچون بادگیرها، آب‌انبارها، قنات‌ها و کاروانسراها، جزء بناهای زادبومی ایران محسوب می‌شوند. این گونه بناها با توجه به ارتباطی که با سبک زندگی مردم و دانش بومی آنان دارند، در دنیای امروزی بسیار اهمیت دارند. همچنین با توجه به زیبایی بنا، از لحاظ گردشگری، کبوترخانه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارند که شاید تاکنون هرگز در مقاصد مورد بازدید قرار نگرفته‌اند. کبوترخانه‌ها در ایران بیشتر در استان اصفهان دیده می‌شوند.

آن چه در این نوشتار مورد توجه است صرفاً معرفی کبوترخانه‌ها نیست. بلکه عمدتاً هدف بیان نوع معماری کبوترخانه‌ها، قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و اهمیت آنها می‌باشد.



مقدمه

سنتی که در طول قرن‌ها عاری از این گونه تبعات بوده‌اند، مورد توجه قرار گرفته است. از بارزترین جنبه‌های کشاورزی سنتی ایران که آمیخته با فرهنگ کشاورزی این مرز و بوم است، باید به کبوترخانه اشاره شود که اینک برج‌های متروک و ویرانی از آنها در بعضی مناطق باقی مانده است.

پیشینه و پراکندگی کبوترخانه

کبوترخانه‌ها ساختمان‌هایی کهن هستند که معمولاً به شکل استوانه، ساخته شده‌اند و برای گردآوری کود کبوترها و دیگر پرندگان جهت مصارف کشاورزی ساخته می‌شده است. ساخت چنین بناهایی در اصفهان و یزد و پیرامون آنها معمول بوده است. کبوترخانه‌های کوچک و بزرگ ایران به حسب اندازه میان هزار تا ۴۰ هزار کبوتر را در خود جای می‌دهند. (فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۷۷)

دکتر معین از کبوترخانه به عنوان محلی که کبوتر در آن آشیان می‌سازد و نیز برج‌هایی که در بعضی نواحی می‌ساختند، یاد می‌کند. بدیهی است که مراد از کبوترخانه در این نوشتار همان معنی دوم است. دکتر فرهادی نیز به نقل از شادروان دهخدا معانی برج حمام، برج کبوتر، کفترخان، کبوتر خان و کبوترخانه را ذکر کرده است. (معین، ۱۳۷۱، جلد سوم، ص ۲۸۹۲) دکتر فرهادی از ساخت کبوترخانه و یا برج‌های کبوتر به عنوان یکی از هزاران تجربه در حال فراموشی

از اوایل قرن جاری شمسی که ارتباطات و مراودات ایران با دول خارجی و بویژه کشورهای اروپایی و ... رو به افزایش نهاد، از آنجایی که این ممالک از فناوری‌های پیشرفته و ماشینی در بیشتر زمینه‌ها برخوردار بودند، به تدریج تفکر ناکارآمدی آنچه که به شکل سنت و تجربه از گذشتگان به ارث رسیده است، در اذهان مردم بویژه دولتمردان و سیاستمداران تبدیل به نگرش غالب شد. این نگرش، موجب گردید که به تدریج توده جامعه نیز در حفظ و پاسداری از روش‌های بومی خویش جانب بی‌تفاوتی را در پیش بگیرند، بویژه آن که تحولات اجتماعی و اقتصادی نیز بر سرعت و شتاب گریز از میراث گذشته و روی آوردن به فن‌آوری‌های نوین افزود. در این میان به نظر می‌آید که بخش کشاورزی به دلیل انزوای ذاتی آن نسبت به بخش صنعت که عمدتاً متأثر از استقرار آن در محیط‌های دور از شهر می‌باشد، کمتر از بخشی همچون صنعت، گرفتار این معضل بوده است و به عبارتی مدرنیزاسیون آن و جایگزینی روش‌های سنتی آن با رویکردهای نوین کندتر صورت گرفته است. به طوری که هنوز هم می‌توان آثاری از این سنت‌ها را در کشاورزی و دامداری مشاهده نمود. این در حالی است که در یکی دو دهه‌ی اخیر با شناخت هرچه بیشتر عوارض مرتبط بر فناوری‌های نوین، روی آوردن مجدد به روش‌های



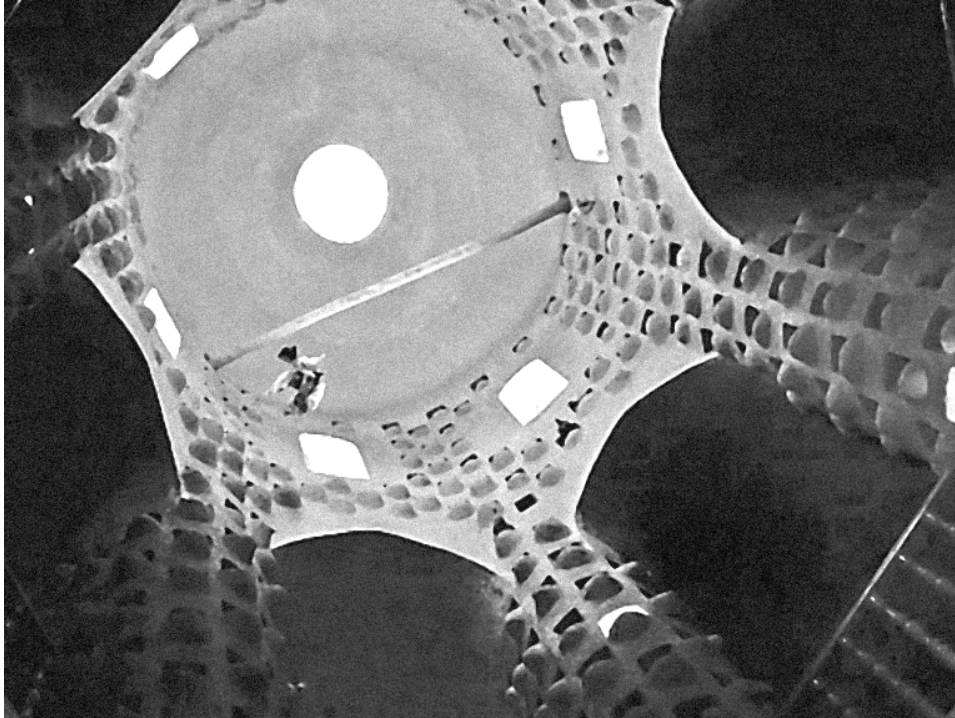
کشاورزی سنتی ایران یاد می‌کند که به تعداد بسیار و با معماری شگفت آور برای استفاده از کود با ارزش کبوتران ساخته می‌شده است. (فرهادی، ۱۳۷۲، ص ۱۴) وی پیشینه‌ی این کارخانه‌های کودسازی را لااقل از نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری می‌داند. همچنین محمودیان قدمت کبوترخانه را در ایران ۷۰۰ سال می‌داند و در تأیید ادعای خود به معامله‌ی کبوترخانه‌ها در اصفهان در حدود ۷۰۰ سال پیش اشاره می‌کند. (محمودیان، ۱۳۷۶، ص ۱۹۹) بنا به گفته‌ی ژان شاردن، جهانگرد فرانسوی، که در زمان شاه عباس در ایران می‌زیسته است، تعداد ۳ هزار کبوترخانه فقط در اطراف اصفهان وجود داشته است. (فرهادی، ۱۳۶۹، ص ۱۲) به نظر می‌آید که گستردگی چشمگیر کبوترخانه‌ها در حواشی اصفهان عمدتاً متأثر از این فرمان شاه عباس باشد که فقط پیروان مذهب رسمی کشور می‌توانند کبوترخانه بسازند. (فرهادی، ۱۳۷۷، ص ۱۱) و از آنجایی که اصفهان به عنوان پایتخت ایران، کانون حکومت شیعه بوده است، بدیهی خواهد بود تعداد شیعیان و به تبع آن کثرت کبوترخانه‌ها در این شهر و اطراف آن از سایر نقاط کشور بیشتر باشد.

مشخصات کبوترخانه

از ظرافت‌های به‌کار گرفته شده در طراحی و ساخت برج‌های کبوتر را، می‌توان در تنوع موجود در آن‌ها مشاهده نمود. در این زمینه محمودیان (۱۳۷۹، صص ۲۰۱-۲۰۲) قایل به ۶ نوع کبوترخانه بر اساس شکل ظاهری، پلان و نحوه‌ی قرار گرفتن لانه‌ها در بدنه‌ی داخلی کبوترخانه‌ها است که عناوین آن‌ها عبارتند از: ۱- استوانه‌ای ساده ۲- چند استوانه‌ای ۳- چند استوانه‌ای پیشرفته ۴- استوانه‌ای با تغییراتی در بدنه‌ی داخلی و خارجی ۵- برج‌های هزار جریب ۶- برج‌های کبوتر با تغییر پلان از دایره به مربع. بر اساس گزارش دیوان ۳، کارشناس خاک هیات اعزامی از سازمان فائو در سال ۱۹۵۵، ارتفاع برج کبوترخانه از ۱۰ تا ۲۰ متر، قطر آن از ۵ تا ۱۰ متر و در یک برج بزرگ تا ۵ هزار لانه وجود دارد.

هانری رنه آلمانی هم که در زمان شاه صفی در ایران به سر می‌برده، مدعی است که در یک کبوترخانه تا ۱۴ هزار کبوتر به راحتی می‌توانسته‌اند زندگی کنند. (محمودیان، ۱۳۷۹، ص ۱۹۹)

این در حالی است که در گزارش بالغ بر ۷۰۰ صفحه‌ای «اولین سرشماری کشاورزی ایران» که در سال ۱۳۵۲ (چهار سال قبل از سال ۱۳۵۶) توسط مرکز آمار ایران انجام شده بود، شمارش برج‌های کبوتر اصلاً در مقوله‌ای مجزا مورد توجه نبود و در سرتاسر گزارش هیچ‌گونه اشاره‌ای به تعداد کبوترخانه‌ها نشده است. با توجه به این که در سال ۱۳۵۶ تعداد ۲۹۷ برج کبوتر فعال فقط در اطراف اصفهان وجود داشته است. می‌توان انتظار داشت که در سال ۱۳۵۲ تعداد کبوترخانه‌ها در سراسر ایران رقم قابل توجهی بوده باشد. عدم توجه به مقوله‌ای که ریشه‌ی حداقل چند صدساله در کشور دارد و در آن سال‌ها شمار زیادی از آن‌ها فعال بوده‌اند، تا حد زیادی عجیب به نظر می‌آید. غفلت از این مهم را می‌توان متأثر از دو فرضیه دانست. نخست آن که اولیای امور سرشماری کشاورزی در آن سال از وجود کبوترخانه اطلاع داشته‌اند ولی آن را به عنوان نمودی از یک فعالیت کشاورزی و یا مربوط به کشاورزی قلمداد نکرده بودند؛ که در این صورت باید ایشان را بی‌اطلاع از کارکرد کبوترخانه قلمداد کرد و دوم آن که اصلاً اطلاعی از وجود کبوترخانه به منزله‌ی



این بناها هم به سبب گستردگی و شکوه و هم به سبب تنوع در فرم، اعجاب برانگیز است و این بناها مانند سایر آثار معماری ایرانی هم از عملکرد وافر و هم از فرم زیبایی پیروی کرده است.

معماران ایرانی به دلیل نگاه عالمانه به اقلیم و علم زیست‌شناسی، عجایبی حیرت‌برانگیز و ماندگار را در این سیاره‌ی خاکی، بوجود آورده‌اند.

انگلیت کمپفر آلمانی در زمان شاه سلیمان صفوی کبوترخانه‌های اصفهان را به این ترتیب شرح می‌دهد: «کبوترخانه‌ها را به شکل برج قلعه و از خشت خام ساخته‌اند. سقف آن دارای سوراخ‌های متعدد برای کبوترهاست و کنگره‌ای نیز برای آن ساخته‌اند. در داخل آن‌ها هزارها لانه‌ی ردیف هم دیده می‌شود که کبوتران در آن‌ها قرار می‌گیرند.»

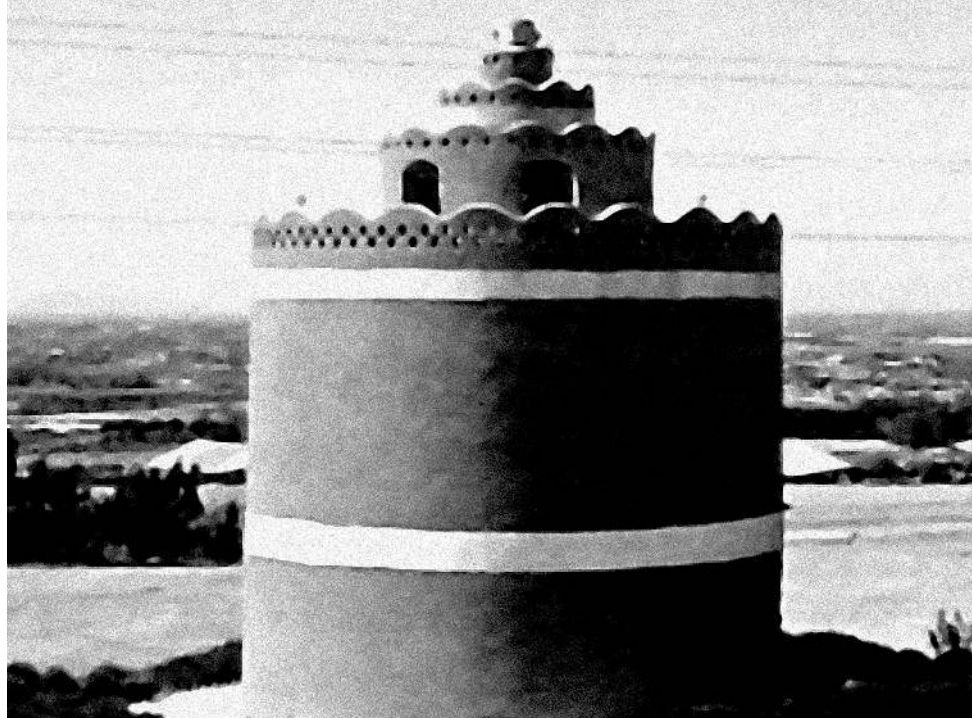
کبوترخانه‌ها مانند دژ نظامی در برابر همه‌ی دشمنان کبوتر که کم هم نیستند، مقاوم و نفوذناپذیر بوده است. ساختار معماری کبوترخانه به گونه‌ای بوده، که نه تنها در برابر پرندگان شکارچی مانند عقاب، جغد و... فکر و اندیشه گردیده، بلکه هرگز پرندگان مهاجم را نیز درون برج‌ها راهی نبوده است؛ چرا

مظهري از کشاورزی سنتی ایران که نقش قابل توجهی در فرآیند کوددهی و تغذیه‌ی گیاهی داشته و می‌تواند داشته باشد، نداشتند. باتوجه به این که در سال ۱۳۵۲ هنوز کبوترخانه‌ها نفسی و رمقی داشتند، آن را به هیچ‌انگاشتند، قابل انتظار خواهد بود که در سه سرشماری عمومی کشاورزی بعدی (سال‌های ۱۳۶۷، ۱۳۷۲ و ۱۳۸۲) نیز نامی از برج‌های کبوتر به میان نیاید.

معماری داخلی کبوترخانه‌ها

متأسفانه کبوترخانه‌های ایرانی، مانند بسیاری از مظاهر هنری ایران ناشناخته مانده است و این در حالی است که این برج‌های زیبای کبوتران، به‌عنوان زیرساخت تأسیسات کشاورزی، تمامی سرای ایران را از کناره‌های شرقی دریاچه‌ی ارومیه گرفته تا کویر یزد و میبد و برخی روستاهای نطنز و کاشان و نیز از جنوب خراسان و طبس گرفته تا گوشه و کنار شهرها و آبادی‌های این سرزمین (کبوترخانه) حضوری پیوسته داشته است. تنها در حوالی اصفهان بیش از سه هزار برج زیبای کبوتر وجود داشته است.

معماری داخلی کبوترخانه‌ها استثنایی است؛ عظمت



به ورود به داخل آن نبودند. دیگر از تجهیزات دفاعی کبوترخانه‌های ایرانی تمهیداتی بوده که در مقابل ورود گربه و روباه و تا حدی آدمیزاد و نیز مار و موش اعمال می‌شده است. موش گرچه مستقیماً دشمن کبوتر نبوده، اما با کانال‌سازی در زیر پی‌ها، برج‌ها را خالی و سوراخ می‌کرده و راهی را برای ورود سایر حیوانات شکارچی و از زیر زمین برای نفوذ مارها فراهم می‌ساخته است. (فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۷۷ و ۷۸)

ریچاردز انگلیسی، در سفرنامه‌ی خود خصوصیات کبوترخانه‌ها را تشریح کرده و نحوه‌ی استفاده از آنها را بدین صورت بیان نموده است:

یکی از برجسته‌ترین و شگفت‌انگیزترین چیزها در حول و حوش اصفهان برج‌های گرد و بلندی است که قسمت فوقانی آن دارای طرح‌های زیبا و دل‌انگیزی می‌باشد. اینها شبیه برج‌های گرد قصور قرون وسطی در انگلستان است. با این تفاوت که در بالای آنها اغلب دو یا سه برج یا مناره مشابه دیده می‌شود که به ترتیب هر یک از دیگری کوچک‌تر می‌گردد و تا آنجا که اندازه‌ی مرتفع‌ترین آنها به ۶۰ تا ۷۰ پا می‌رسد.

که نحوه ساخت این کبوترخانه به گونه‌ای بوده که امنیت همراه با آرامش و آسایش کبوتران را تأمین می‌کرده است. دقت در اجرای این برج‌های کبوتر، به حدی بوده است که درصد اشتباه ورود پرندگان مزاحم را به صفر می‌رسانیده؛ چرا که اگر حتی یک مورد پرنده یا حیوان مهاجمی به درون این کبوترخانه راه می‌یافت، هرگز هیچ کبوتری احساس امنیت نمی‌نمود و کبوترخانه خالی از حضور کبوتران می‌شد. فضای داخلی کبوترخانه آن چنان امن و مفرح بود، که گاهی محل تجمع حدود ۲۵ هزار کبوتر می‌شد. آشیانه‌ها آن چنان زیبا و منظم با زوایای یک شکل و از مصالح کاهگل ساخته شده بود، که در تابستان بسیار خنک و به گونه‌ای بوده است که باد در فضای آن جاری (بادگیر) بوده و برعکس در زمستان گرم و از وزش بادهای سرد محلی در امان بوده است. همه این تمهیدات منجر به خلق این شاهکارهای معماری یعنی کبوترخانه‌های ایرانی شده است.

قطر سوراخ‌های ورودی کبوتران به داخل برج‌ها به اندازه‌ای ساخته شده است، که تنها کبوتران می‌توانستند، وارد آن شوند و پرندگان مهاجم قادر

کبوترخانه ها و اقتصاد

و قدرشناسی ما نسبت به میراث فنی و تکنیکی خود در جمیع زمینه‌ها بدانیم که تجلی آن را می‌توان در گستره‌ی وسیع مستندسازی در هر زمینه‌ای در آن ممالک و بی‌توجهی ما در خصوص ثبت و ضبط وقایع و آثار گذشتگان مشاهده نماییم، توجه به حفظ میراث غنی کشاورزی در این مرز و بوم ما را به یک افق بالاتر رهنمون می‌کند و آن این‌که ما در ایران اهتمام لازم را در مورد جمع‌آوری و نگهداری آن‌ها داشته باشیم و این ادوات را در معرض نگاه سایرین قرار دهیم. بنابراین توجه به روش‌های سنتی می‌تواند نمود و نشانه‌ای از توجه مسئولان و متولیان امر به تجربیات اخذشده در طی ده‌ها و صدها سال در این کشور باشد.

- تهیه و تولید کود جهت استفاده در کشاورزی: معماری زیبای کبوترخانه‌های ایرانی، همراه با عملکرد اقتصادی آن یعنی کارخانه ساخت مرغوب‌ترین کود شناخته‌شده در جهان بر کسی پوشیده نیست. با عنایت به ارزش قابل توجه کود طیور و بویژه کود کبوتر و آشکار شدن هرچه بیشتر عوارض و نارسایی‌های مترتب بر استفاده از کودهای شیمیایی توجه به کبوترخانه‌ها می‌تواند منبعی با ارزش جهت تولید کود کبوتر در کشور تلقی شود.

- بهره‌گیری از کود کبوتر جهت تغذیه ماهی، طیور و سایر دام‌ها: حتی در صورتی که نتوان از کود کبوتر در تغذیه‌ی گیاهی و تولید انرژی استفاده نمود، می‌توان از آن به‌عنوان یک ماده‌ی مکمل در تغذیه‌ی سایر دام‌ها و ماهیان استفاده نمود.

اهمیت کبوترخانه در اقتصاد ایران چنان بوده است که غازان خان مغول در کنار سایر اقداماتی که برای احیای کشاورزی ایران انجام داد، فرمان‌هایی برای حفظ و بازسازی و نگهداری کبوتران و کبوترخانه‌ها صادر کرد و بی‌انصافی است که از این همه دانش و تحصیل این آثار بی‌بهره باشیم و هیچ کاری در خور عظمت آنها انجام ندهیم و هر روز شاهد فروریختن این موارث فرهنگی و هنری باشیم. متأسفانه عملکرد پرسود این بناهای بارز که در کار کشاورزی بنیادی حیاتی دارد، بر جامعه‌ی ما پنهان مانده است.

به نظر می‌رسد که توجه لازم به احیای کبوترخانه‌ها و تعریف و واگذاری نقش لازم برای آن‌ها در فرآیند توسعه‌ی کشاورزی بتواند مزایا و مواهب زیر در پی داشته باشند:

- حفظ میراث فرهنگ کشاورزی: اگر چه پرداختن بیش از حد به مقوله‌های سنتی و غافل ماندن از فن‌آوری‌های نوین می‌تواند به نوعی عقب‌ماندگی ذهنی و واپس‌گرایی تعبیر گردد. اما بریدن از گذشته نیز به همان اندازه می‌تواند خطرناک و مصیبت‌بار باشد. چرا که حداقل امتیاز مرتبط بر حفظ میراث گذشته می‌تواند در اختیار داشتن پایه و مبنایی برای توسعه‌ی فعالیت‌ها در آینده باشد که ما چه تجاربی از قبل در اختیار داریم تا آن را به نحو مناسبی در مسیر بهبود وضعیت خود به کارگیریم.

امروزه یکی از تفاوت‌های ممالک توسعه یافته با کشورهای جهان سوم را باید در ارج نهادن ایشان به تجربیات و اندوخته‌هایشان و ناسپاسی

منابع

۱. ابن بطوطه، سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ترجمه‌ی محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹.
۲. بهشتیان عباس، بخشی از گنجینه‌ی آثار ملی، بی ناشر. اصفهان، ۱۳۴۲.
۳. حسینی ابری، سید حسن، زاینده رود از سرچشمه تا مرداب، نشر گل‌ها، اصفهان، ۱۳۷۹.
۴. سازمان عمران زاینده رود، بیانیه‌ی هیأت ریسه اولین همایش علمی نخستین جشنواره‌ی گردشگری تالاب گاوخونی و کویر، دانشگاه اصفهان، تالار شریعتی، ۱۳۸۲.
۵. شاردن، سیاحتنامه‌ی شاردن، ترجمه‌ی محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.
۶. فاضلی مرتضی، ارزیابی توانمندی توریسم در منطقه‌ی رودشت و تالاب گاوخونی و راهکارهای ساماندهی آن (با تأکید بر اکوتوریسم)، (پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد)، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۵.
۷. فرهادی مرتضی، کبوترخانه‌های کمره، ماهنامه‌ی سنبله، ش ۱۷ و ۱۸، ۱۳۶۹.
۸. فرهادی مرتضی، موزه‌هایی در باد (رساله‌ای در باب مردم‌شناسی هنر)، دانشگاه علامه‌ی طباطبایی، تهران، ۱۳۷۷.
۹. فرهادی مرتضی، نگاهی به اهمیت و پیشینه‌ی کبوترخانه‌های ایران، جشنواره‌ی هنری ادبی روستا، تهران، ۱۳۷۲.
۱۰. فرهادی مرتضی، کبوترخانه‌های ایران، اعجاز معماری و خلاقیت در کار کشاورزی، ایران زمین، سال دوم، ش ۳ و ۴، معاونت امور سیاحتی و زیارتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۱. محمودیان محمد، برج‌های کبوتر اصفهان، نشر گل‌ها، اصفهان، ۱۳۷۹.
۱۲. هنرفر لطف‌الله، اصفهان در دوره‌ی جانشینان تیمور، انتشارات مجله‌ی هنر و مردم، تهران، ۱۳۵۵.

نقش ارتباطات غیر کلامی در قصه گویی

سها صراف

کارشناس ارشد علوم ارتباطات اجتماعی

مقدمه

ما انسان‌ها با نگاه، لبخند، اشک، فریاد، نوازش و بسیاری رفتارهای غیر کلامی دیگر بخش عمده‌ای از پیام‌های خود را به دیگران منتقل می‌کنیم. شناخت این رفتارها و استفاده صحیح و بجا از آنها می‌تواند رفتارهای ارتباطی ما را بهبود بخشد و به ارتباط بهتر و موثرتر ما با دیگران کمک نماید. آگاهی نسبت به این رفتارها می‌تواند برای همه‌ی انسان‌ها لازم و مفید باشد، اما بعضی از افراد بیش از دیگران، از شناخت و استفاده صحیح این رفتارها سود می‌برند. این افراد کسانی هستند که بیش از دیگران با افراد جامعه در ارتباطند و گاه حرفه‌ی اصلی آنها برقراری ارتباط و رساندن پیام به دیگران است. برای مثال اصحاب رسانه‌ها بویژه رسانه‌های دیداری و شنیداری، وکلا، اساتید، آموزگاران، مشاوران و بسیاری از افراد دیگر که فعالیت‌های حرفه‌ای خود را بر پایه‌ی ارتباط با دیگران برنامه‌ریزی می‌کنند، از جمله‌ی این افرادند. در بین این افراد می‌توان به قصه‌گوها نیز اشاره کرد.

قصه‌گویی چه به مفهوم حرفه‌ای آن و چه هنگامی که توسط مربیان، آموزگاران و یا والدین کودکان انجام می‌گیرد، اصولی دارد که شناخت این اصول می‌تواند فرایند انتقال مفهوم و پیام داستان به مخاطب را تسهیل نماید. یک قصه‌گوی خوب می‌تواند با استفاده





رفتارهای غیر کلامی که با عنوان حرکات صورت از آنها یاد می‌شود.

- **ایما و اشاره (Gestures)**: به حرکات انگشتان، دست‌ها و همچنین حرکات سر و گردن که از طریق آن فرد پیامی را به دیگری منتقل می‌کند، ایما و اشاره گفته می‌شود. بخش عمده‌ای از ارتباطات غیر کلامی را ایما و اشاره‌ها تشکیل می‌دهند. لازم به ذکر است که میزان استفاده از ایما و اشاره در فرهنگ‌های مختلف متفاوت می‌باشد.

- **ژست‌ها و وضعیت بدن (Posture and body orientation)**: در شرایط مختلف افراد، وضعیت نشستن یا ایستادن خود را به گونه‌ای نگه می‌دارند که خواسته یا ناخواسته باعث انتقال پیام به مخاطب یا مخاطبان می‌گردد. برای مثال شخصی که در حالت نشسته، بدن خود را به جلو خم می‌کند و به صحبت شخص دیگری گوش می‌دهد، در واقع مشتاق بودنش را برای شنیدن صحبت‌های مخاطب نشان می‌دهد، در حالی که اگر این فرد بدن خود را در صندلی رها کند، نوعی بی‌قیدی و عدم علاقه به شنیدن صحبت‌های مخاطب را به وی القا خواهد کرد. از این رو توجه به ژست‌ها و وضعیت بدن در ارتباطات غیر کلامی اهمیت بسزا دارد.

- **لمس کردن (Touch)**: ما کودکانمان را نوازش می‌کنیم، با دوستانمان دست می‌دهیم و گاه از دست‌هایمان برای ابراز رفتارهای خشن همچون کتک‌زدن بهره می‌بریم. اینها و بسیاری رفتارهای دیگر که به کمک دست‌ها انجام می‌گیرند، پیام‌های غیر کلامی را به مخاطب منتقل می‌کنند. ما کودکانمان را نوازش می‌کنیم و از این طریق حس عشق و محبت را به او منتقل می‌کنیم، با دوستان به گرمی دست می‌دهیم و به این وسیله خشنودی خود را از دیدن او ابراز می‌داریم و یا گاه به سردی با

از اصول و قواعد صحیح قصه‌گویی چنان لحظات ناب‌ی را برای مخاطب خود پدید آورد که از هیچ طریق دیگر امکان پذیر نباشد و یکی از قواعد قصه‌گویی شناخت و استفاده از ارتباطات غیر کلامیست. در این مقاله ابتدا به معرفی جنبه‌های مختلف ارتباطات غیر کلامی می‌پردازیم و سپس استفاده از آنها را در جریان قصه‌گویی بررسی می‌نماییم.

تعریف و انواع ارتباطات غیر کلامی

ارتباطات غیر کلامی به تمام جنبه‌ها و نشانه‌های غیر کلامی ارتباط اطلاق می‌شود. این جنبه‌ها گاه از سوی فرستنده‌ی پیام، به طور خود آگاه و یا ناخود آگاه به سمت گیرنده ارسال می‌شود و گاه گیرنده خود از محیطی که فرایند ارتباط در آن شکل می‌گیرد، پیام‌هایی را دریافت می‌کند. اساساً پیام‌های بسیاری از طرقتی غیر از استفاده از کدهای کلامی (کلمات) فرستاده و دریافت می‌شود که بسیاری از فرستندگان پیام و مخاطبان از آن آگاهی ندارند. برخی از حوزه‌های کلی ارتباطات غیر کلامی را می‌توان در موارد ذیل دسته‌بندی کرد:

- **تماس چشمی (Eye contact)**: حالت‌های مختلف چشم مانند خیره شدن، چشم‌غره، چشمک زدن، هر دو چشم را به هم زدن، نگاه را از چیزی گرفتن و... همگی رفتارهای غیر کلامی هستند که پیام‌های مختلفی را به مخاطب ما ارسال می‌کنند.

- **حرکات صورت (Facial expressions)**: حالت‌های مختلفی که افراد به صورت و چهره خود می‌گذارند تا از طریق آن پیامی را به دیگری منتقل کنند، بخشی از ارتباطات غیر کلامی را تشکیل می‌دهد. حالت‌هایی مانند ابرو درهم کشیدن، ابروها را بالا انداختن، لبخند زدن، دهان را از تعجب باز کردن، دندان‌ها را بر هم فشردن و... همگی جزو

ارتباطات غیر کلامی

به تمام جنبه‌ها و

نشانه‌های غیر کلامی

ارتباط اطلاق می‌شود

این جنبه‌ها گاه از سوی

فرستنده‌ی پیام،

به طور خود آگاه

و یا ناخود آگاه

به سمت گیرنده

ارسال می‌شود

و گاه گیرنده خود از

محیطی که فرایند ارتباط

در آن شکل می‌گیرد،

پیام‌هایی را

دریافت می‌کند



برخی از محققان تخمین زده اند که بین ۶۵ تا ۹۳ درصد از معنی در جریان ارتباط از طریق رفتارهایی غیر کلامی منتقل می شود. اگر چه این دو عدد با یکدیگر تفاوت می کنند اما آنچه بر می آید این است که ارتباطات غیر کلامی تأثیر بسیاری در انتقال معنی دارند

پوست خود را انتخاب نماید و یا آنکه چاقی و لاغری چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را تغییر داد اما در مورد ویژگی های دسته ی دوم اغلب فرد آگاهانه موارد خاصی را انتخاب می کند تا پیامی را به فرد مقابل خود القا نماید. برای مثال شخص پیراهن تیم مورد علاقه اش را می پوشد تا به مخاطبان خود علاقه و طرفداریش را از تیم خاصی نشان دهد.^۱

– **پیرا زبان (Para-linguistics):** «پیرا زبان عبارتست از ارتباط صوتی بدون استفاده از کلمات. پیرا زبان شامل اصواتی چون زمزمه ها، نفس نفس زدن و ویژگی های این اصوات است مثل بلندی، ضرب آهنگ و زیر و بم و آهنگ. پیرا زبان شامل نحوه تلفظ کلمات، لحن و درجه ی پیچیدگی جملات نیز می باشد. این خصوصیات اصوات است که به دیگران علامت می دهند که سخنان ما را به عنوان شوخی، تهدید، حقیقت، پرسش و غیره تلقی کنند.» (۲)

لازم به ذکر است که ارتباطات کلامی محدود به موارد فوق نیست، لیکن در کل می توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد: ارتباطات غیر کلامی که توسط فرد تولید می شوند و ارتباطات غیر کلامی که از طریق محیط انتقال می یابند (مثل زمان، نور، دما و...).

ارتباطات غیر کلامی و دریافت معنی از سوی مخاطب

«برخی از محققان تخمین زده اند که بین ۶۵ تا ۹۳ درصد از معنی در جریان ارتباط از طریق رفتارهایی غیر کلامی منتقل می شود.» (۳) اگر چه این دو عدد با

یک تازه آشنا دست می دهیم و بی تفاوت بودن خود را نسبت به این آشنایی با دست های خود به طرف مقابل منتقل می نماییم. اینها پیام های غیر کلامی را منتقل می کنند که شناخت آنها باعث دریافت بهتر معانی می گردند.

– **موقعیت مکانی (Proximity):** موقعیت مکانی به معنای فاصله و میزان دوری و نزدیکی فرد با مخاطب خود است. برای مثال دو محبوب در هنگام صحبت با یکدیگر در فاصله بسیار نزدیک می نشینند اما این فاصله در مورد دو دوست بیشتر است. در واقع «انسان ها در ارتباط با دیگران فضایی را به عنوان قلمرو خود متصورند که اگر آنان را از آن محروم کنند، به عکس العمل دست می زنند. این قلمرو شخصی عبارت است از منطقه ی مرزبندی شده ی نامرئی که اندام شخص در آن قرار می گیرد و دیگران نمی توانند به آن دسترسی پیدا کنند.» (۱) هر فرد از فضای شخصی خود محافظت می کند و در ضمن با حفظ این فضا، به طور غیر کلامی به مخاطب خود می فهماند که تا چه اندازه روابط آنها صمیمانه است.^۱

– ویژگی های ظاهری (Appearance):

ویژگی های ظاهری را می توان به دو دسته تقسیم بندی کرد: الف) ویژگی هایی که مربوط به فیزیک بدن است، مانند کوتاهی یا بلندی قد، چاقی یا لاغری، رنگ پوست و... ب) ویژگی هایی که مربوط به شیوه لباس پوشیدن، طرز آرایش مو و... است. اغلب افراد در مورد ویژگی های دسته ی اول اختیار کامل از خود ندارد، برای مثال فرد نمی تواند رنگ

۱. با توجه به فاصله ای که هر فرد با مخاطب خود نسبت به میزان آشنایشان در نظر می گیرد، چهار دسته بندی مطرح می شود: ۱-۱. فاصله صمیمانه یا دوستانه (مربوط به دوستان بسیار نزدیک)، ۱-۲. فاصله شخصی (مربوط به دوستان)، ۱-۳. فاصله اجتماعی (مربوط به فاصله افراد در محیط کار، جلسات اداری و...)، ۱-۴. فاصله عمومی (مربوط به فاصله ای که فرد در مکان های عمومی با دیگران دارد مثل ایستگاه مترو و...)
۲. گاه عدم آشنایی افراد با نشانه های خاص باعث استفاده نادرست آنها از لباس ها، زیورآلات و آرایش هایی می شود و چه بسا که اگر فرد معنایشان را بداند هیچ گاه از آنها استفاده نخواهد کرد.

رفتارهای غیر کلامی نیز مثل

رفتارهای کلامی انسان ها

متأثر از اندیشه ها،

ارزش ها، آداب و رسوم و

پیشینه فرهنگی است. برای

مثال ما با پوشیدن لباس

مشکی این پیام را انتقال

می دهیم

که در حالت عزاداری

به سر می بریم

در حالی که

در فرهنگ هندوها

لباس سفید

علامت عزاداریست

یکدیگر تفاوت می کنند اما آنچه بر می آید این است که ارتباطات غیر کلامی تأثیر بسیاری در انتقال معنی دارند و فرستنده یک پیام نباید تنها به انتقال مفاهیم و کلمات بسنده کند. با شناخت ارتباطات کلامی بهتر می توان فرایند ارتباط را برنامه ریزی کرد و به هدف که همان انتقال کامل معنیست، دست یافت.

نکته ی بسیار مهمی که در شناخت ارتباطات غیر کلامی وجود دارد، این است که «رفتارهای غیر کلامی نیز مثل رفتارهای کلامی انسان ها متأثر از اندیشه ها، ارزش ها، آداب و رسوم و پیشینه فرهنگی است.» (۴) برای مثال ما با پوشیدن لباس مشکی این پیام را انتقال می دهیم که در حالت عزاداری به سر می بریم در حالی که در فرهنگ هندوها لباس سفید علامت عزاداریست. همچنین میزان استفاده از پیام های غیر کلامی نیز با توجه به فرهنگ های مختلف متفاوت می باشد. برای مثال استفاده از ایما و اشاره در بین هندوها بسیار بیشتر از ماست. بنابراین برخورد هر فرد با ارتباطات غیر کلامی و تفسیری که وی از این پیام ها می کند با توجه به زمینه فرهنگی که در آن رشد یافته، متفاوت از دیگران است.

جنسیت عامل دیگریست که باعث تفاوت افراد در فرستادن و همچنین کدگشایی ارتباطات غیر کلامی می شود. «تحقیقات نشان داده که زنان بهتر از مردان قادرند پیام های غیر کلامی را دریافت کنند.» (۵) از سوی دیگر ممکن است استفاده از این پیام ها در دو جنس مختلف معانی متفاوتی داشته باشد. «زنان با لمس کردن و تماس بدنی قصد ابراز علاقه و صمیمیت دارند در حالی که مردها از تماس بدنی برای نشان دادن قدرت و تسلط خویش استفاده می کنند.» (۶)

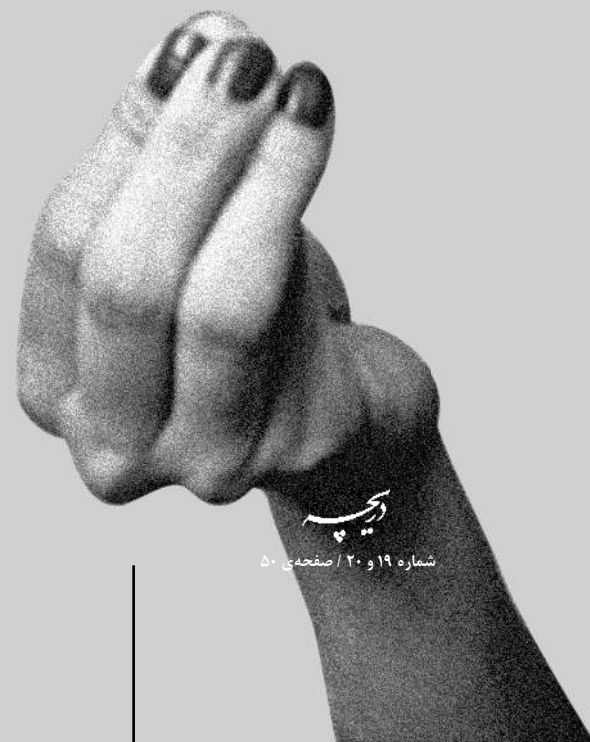
سن نیز عامل دیگریست که در دریافت و انتقال پیام های غیر کلامی مؤثر است. کودکان اغلب از اشیاء در انتقال پیام های غیر کلامی استفاده می برند. برای مثال چیزی را بر جایی می کوبند و یا شیئی را پرتاب می کنند. در دریافت پیام نیز بیشتر پیام های غیر کلامی را کدگشایی می کنند که با تغییر آهنگ صدا همراه است. دریافت پیام از شیوه ی نگاه فرستنده ی پیام در مرحله ی بعدی قرار دارد. دریافت معانی ارتباطات غیر کلامی که از طریق قرارداد به وجود می آید در مرحله ی آخر قرار دارد و متناسب با فرهنگی که کودک در آن رشد می کند، متفاوت است.

چگونه از ارتباطات غیر کلامی در قصه گویی برای کودکان بهره ببریم

قصه گویی یک ارتباط کلامی است که بین قصه گو و شنونده داستان برقرار می شود. لیکن پیش از این گفتیم که در هر ارتباط کلامی بخش بزرگی از معنی از طریق ارتباط غیر کلامی منتقل می شود. بنابراین در قصه گویی نیز ارتباطات غیر کلامی نقش مهمی را ایفا می کنند و یک قصه گوی خوب می بایست به این بخش از ارتباط نیز توجه نماید تا بتواند پیام داستان را آن گونه که باید و شاید به مخاطب القا نماید. در اینجا با توجه به مراحل که برای قصه گویی می بایست طی شود، پیام های غیر کلامی مختلفی را که ممکن است در فرایند قصه گویی پیش آید مطرح می نماییم.

در فرایند قصه گویی اولین و شاید مهمترین مرحله انتخاب داستان است. در انتخاب داستان سه نکته حائز اهمیت است. ۱. داستان با قصه گو متناسب باشد، ۲. داستان با شنونده داستان متناسب باشد و ۳. داستان با شرایط زمان و محیطی که قصه گویی در آن اتفاق می افتد، هماهنگ باشد.

همان گونه که ذکر شد شکل ظاهری افراد یکی از انواع پیام های غیر کلامی است. در واقع افراد با ظاهر خود پیام هایی را به مخاطب منتقل می کنند. شرایط ظاهری یک قصه گو



یک محیط کم نور برای
قصه گویی می تواند
القاء کننده ی پیام هایی
چون احتیاط، ترس،
پیچیدگی و توهم باشند،
در حالی که یک محیط
پرنور می تواند مفاهیمی
چون هیجان، هوشیاری،
نشاط و سطحی بودن را
انتقال دهد

غیر کلامیند. قصه گو می بایست شرایط را بسنجد و تا آنجا که می تواند شرایط را در کنترل خود در آورد. برای مثال نشستن شنوندگان باید به گونه ای باشد که تماس چشمی قصه گو با آنها به آسانی مقدور شود. بسته به نوع داستان می توان امکان تماس چشمی شنوندگان با یکدیگر را نیز مهیا کرد هر چند ممکن است که تماس چشمی مخاطبان با یکدیگر باعث تعامل آنها شوند و تحت تاثیر واکنش های یکدیگر به داستان، نتوانند یک تجربه و یا برداشت شخصی از پیام داستان داشته باشند..

یک محیط کم نور برای قصه گویی می تواند القاء کننده ی پیام هایی چون احتیاط، ترس، پیچیدگی و توهم باشند، در حالی که یک محیط پرنور می تواند مفاهیمی چون هیجان، هوشیاری، نشاط و سطحی بودن را انتقال دهد. بنابراین قصه گو می بایست با توجه به داستان سعی نماید این عوامل محیطی را تنظیم نماید.

مرحله بعدی در فرایند قصه گویی، آماده سازی داستان است. پس از آنکه قصه گو داستان مناسب را انتخاب کرد می بایست آن را برای گفتن آماده کند. در منابع مختلف تذکر داده شده که کار قصه گو

نیز خواسته یا ناخواسته پیام هایی را به شنوندگان داستان منتقل می کند. بنابراین یک قصه گو در درجه ی اول می بایست «قصه هایی را انتخاب نماید که با توجه به شرایط ظاهری او هماهنگ باشد. یک قصه گو نمی تواند هر قصه ای را تعریف کند.» (۷) برای مثال اندازه و جثه ی قصه گو، تن صدای قصه گو و حتی جنسیت قصه گو در انتخاب بهترین قصه برای گفتن، نقش دارد.

داستان می بایست با شنونده نیز هماهنگ باشد. چنانکه داستان انتخاب شده با شرایط فرهنگی و یا سن شنونده هماهنگی نداشته باشد، وی قادر نخواهد بود پیام های کلامی و غیر کلامی داستان را به خوبی رمزگشایی نماید و معنای کلی داستان و پیام قابل انتقال در آن را دریابد.

در مرحله سوم، داستان می بایست با محیطی که قصه گویی در آن اتفاق می افتد هماهنگ باشد. محیط، پیام های غیر کلامی را هم به قصه گو و هم به شنونده داستان منتقل می کنند. درجه حرارت اتاق یا محل قصه گویی، میزان نور، طرز چیدمان اثاثیه، شیوه ی نشستن شنوندگان و تعداد آنها، میزان سکوت و آرامش محیط همه و همه منتقل کننده پیام های



قصه گو نباید قصه را حفظ کند بلکه باید طرح قصه را در خاطر داشته باشد این امر کمک می نماید که تصمیم بگیرد کجا تاکید بیشتری داشته باشد، چه زمانی را به مراحل مختلف قصه اختصاص دهد و چگونه قصه را به بخش هایی تقسیم کند که به تداوم آن کمک کند. (۸) «قصه گو نباید قصه را حفظ کند بلکه باید طرح قصه را در خاطر داشته باشد. این امر کمک می نماید که تصمیم بگیرد کجا تاکید بیشتری داشته باشد، چه زمانی را به مراحل مختلف قصه اختصاص دهد و چگونه قصه را به بخش هایی تقسیم کند که به تداوم آن کمک کند. (۹) در هنگام آماده سازی داستان، قصه گو باید توجه نماید که در بخش های مختلف از چه نوع ارتباطات غیر کلامی می تواند استفاده نماید. در کدام قسمت نیاز است که صدا را بالا بیاورد و یا آنکه با صدای زیر و یا بم سخن بگوید.

در همین مرحله است که قصه گو می بایست در مورد لباس خود نیز تصمیم بگیرد. لباس بخشی از ارتباطات غیرکلامی است و پیام هایی را به مخاطب منتقل می کند. یک قصه گوی توانمند اجازه نمی دهد که یک لباس نامناسب جریان انتقال پیام را مختل نماید. در این مرحله باید توجه کرد که چه لباسی مناسب چه داستانیست. برای مثال یک لباس سنتی مناسب تعریف کردن یک داستان غربی نیست و برعکس با یک لباس آخرین مد غرب نمی توان یک حکایت قدیمی را تعریف کرد و پیام های مختل کننده به مخاطب نفرستاد.

مرحله ی سوم نقل داستان است. در این مرحله قصه گو از مقدماتی که پیشتر آماده کرده یعنی انتخاب داستان مناسب و آماده کردن داستان برای نقل، بهره برداری می کند. لیکن آنچه در این مرحله اهمیت دارد شیوه ی نقل داستان است. اولین و مهمترین عامل در این مرحله صداست. ابزار اصلی قصه گو برای انتقال داستان به شنونده، صدا و

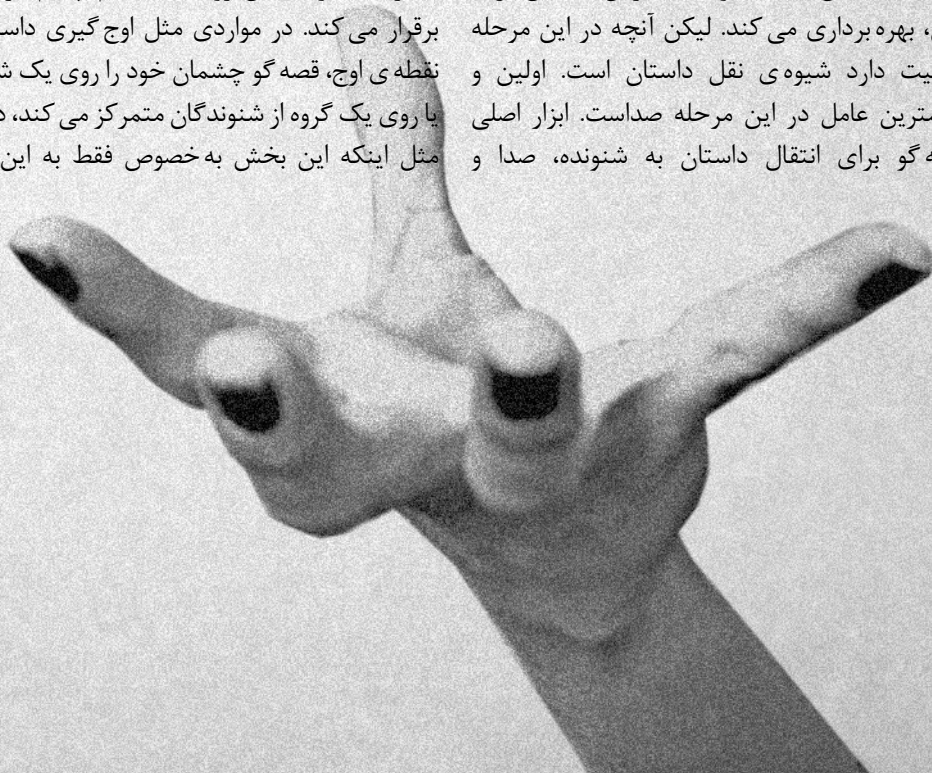
«از برکردن یا از رو خواندن نیست... هرگز نباید قصه ای را برای گفتن به خاطر سپرد، بلکه با توجه به ساختمان قصه به خاطر سپردن طرح کلی آن کافیست.» (۸) «قصه گو نباید قصه را حفظ کند بلکه باید طرح قصه را در خاطر داشته باشد. این امر کمک می نماید که تصمیم بگیرد کجا تاکید بیشتری داشته باشد، چه زمانی را به مراحل مختلف قصه اختصاص دهد و چگونه قصه را به بخش هایی تقسیم کند که به تداوم آن کمک کند.» (۹) در هنگام آماده سازی داستان، قصه گو باید توجه نماید که در بخش های مختلف از چه نوع ارتباطات غیر کلامی می تواند استفاده نماید. در کدام قسمت نیاز است که صدا را بالا بیاورد و یا آنکه با صدای زیر و یا بم سخن بگوید.

در همین مرحله است که قصه گو می بایست در مورد لباس خود نیز تصمیم بگیرد. لباس بخشی از ارتباطات غیرکلامی است و پیام هایی را به مخاطب منتقل می کند. یک قصه گوی توانمند اجازه نمی دهد که یک لباس نامناسب جریان انتقال پیام را مختل نماید. در این مرحله باید توجه کرد که چه لباسی مناسب چه داستانیست. برای مثال یک لباس سنتی مناسب تعریف کردن یک داستان غربی نیست و برعکس با یک لباس آخرین مد غرب نمی توان یک حکایت قدیمی را تعریف کرد و پیام های مختل کننده به مخاطب نفرستاد.

مرحله ی سوم نقل داستان است. در این مرحله قصه گو از مقدماتی که پیشتر آماده کرده یعنی انتخاب داستان مناسب و آماده کردن داستان برای نقل، بهره برداری می کند. لیکن آنچه در این مرحله اهمیت دارد شیوه ی نقل داستان است. اولین و مهمترین عامل در این مرحله صداست. ابزار اصلی قصه گو برای انتقال داستان به شنونده، صدا و

دقیق مفاهیم و حالت ها را آفرید، دست کم می توان اثر آنها را مشخص تر کرد.» (۱۰)

ارتباط غیر کلامی دیگری که در این مرحله مورد استفاده قرار می گیرد، تماس چشمی است. «چشم های قصه گو نقطه ی تمرکز به شمار می روند» (۱۱) و همان طور که پیش از این نیز گفته شد قصه گو می بایست در جایی قرار گیرد که بتواند با مخاطبان خود تماس چشمی برقرار کند. قصه گو می تواند با نگاه خود شنونده را محصور نماید و یا آنکه پیام های مختلفی را القاء کند. «این نگاه قصه گوست که به گونه ای انتزاعی شنوندگانش را به قصه متصل می کند و به آنها می گوید که این قصه فقط برای آنهاست. قصه گوی ماهر در طول قصه با گرداندن نگاهش از فردی به فرد دیگر، با شنوندگانش روابط مستقیم چشم در چشم برقرار می کند. در مواردی مثل اوج گیری داستان یا نقطه ی اوج، قصه گو چشمان خود را روی یک شنونده یا روی یک گروه از شنوندگان متمرکز می کند، درست مثل اینکه این بخش به خصوص فقط به این گروه



تعلق دارد. این شیوه باعث تاکید بیشتر بر آن قسمت می‌شود و اثر عاطفی آن را برجسته می‌نماید. با این حال قصه‌گو تنها گاهی از این شیوه استفاده می‌کند چون توجه بیش از اندازه به بخشی از شنوندگان عاملی برای بی‌نظمیست.» (۱۲)

مورد دیگر چهره‌ی قصه‌گوست. «قصه‌گو می‌باید چهره‌ای قابل انعطاف داشته باشد که همه حالات را بتواند در خود نشان دهد. حرکات چهره باید منطبق بر حالت داستان باشد و هرگز نباید به کاریکاتور تبدیل شود، مگر آنکه داستان چنین ایجاب کند.» (۱۳) آشنایی با حالت‌های مختلف چهره و پیامی که از این حالت‌ها دریافت می‌شود کمک شایانی به قصه‌گویی می‌کند. «تلاش برای شناخت حالت‌های مختلف صورت از اواسط قرن نوزدهم شروع شد. زمانی که داروین احساسات را در ۶ گروه طبقه‌بندی کرد که شامل عصبانیت، ترس، غمگینی، ناراضی، تعجب و خوشحالی می‌شد. اما اکنون محققان به این نتیجه رسیده‌اند که بیان احساسات از طریق چهره بسیار گسترده‌تر از چیزی است که داروین تقسیم‌بندی کرده است. در یک پروژه‌ی تحقیقاتی که توسط یک گروه تحقیقاتی از دانشگاه کمبریج شکل گرفت حالت‌های چهره در ۴۱۲ شکل مختلف مشخص شد.» (۱۴) در واقع بیان احساسات از طریق صورت بسیار گسترده است و شناخت انواع آن به دقت و مطالعه نیاز دارد اما می‌تواند در برقراری ارتباط بسیار حائز اهمیت باشد.

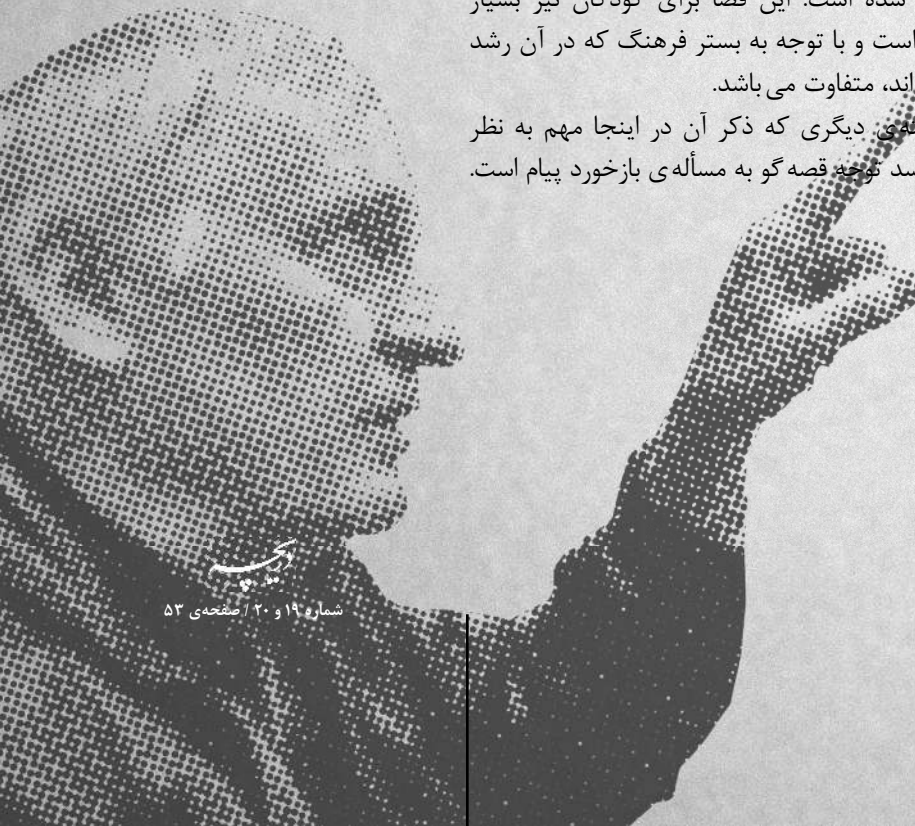
یکی دیگر از ارتباطات غیر کلامی که کاربرد فراوان دارد، استفاده از دستهاست. «استفاده از دست به هنر گوینده یک بعد اضافی می‌بخشد.» (۱۵) گوینده می‌تواند با استفاده از دست‌ها اندازه، بافت، وزن، فاصله و... را به مخاطب القاء نماید. لیکن آنچه اهمیت دارد توجه به این مسأله است که برداشت

مخاطبان از پیام‌های غیر کلامی دست‌ها با توجه به فرهنگ آنها مختلف است. برای مثال «در فرهنگ آلمانی انگشت شصت برای نشان دادن عدد ۱ به کار می‌رود در حالی که در ژاپن شصت به معنای عدد ۵ است و در اندونزی برای نشان دادن عدد ۱ از انگشت میانی استفاده می‌شود.» (۱۶) از طرف دیگر میزان استفاده از حرکات دست در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. برای مثال در ایران استفاده از حرکات دست کمتر از دیگر بخش‌های خاورمیانه است. آنجا نباید در اینجا فراموش شود این است که در استفاده از حرکات دست به هیچ وجه نباید اغراق کرد و بیش از اندازه آنها را به کار گرفت، چرا که باعث ایجاد اختلال در دریافت معنی می‌شوند.

مورد دیگر موقعیت مکانی قصه‌گوست. همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، قصه‌گو می‌بایست در محلی قرار بگیرد که با مخاطبان خود تماس چشمی داشته باشد. همچنین نسبت فاصله قصه‌گو به شنوندگان داستان نیز عامل بسیار مهمی است. هر فرد انسانی برای خود فضای خصوصی را طراحی نموده است که نزدیک شدن به این فضای خصوصی می‌تواند باعث دلهره، تشویش و حتی عصبانیت فرد شود. اندازه این فضا در مواجهه فرد با افراد گوناگون و در محیط‌های فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. قصه‌گو می‌باید میزان آشنایی خود با شنوندگان را بسنجد و سپس در نظر بگیرد که چه فاصله‌ی مکانی مناسب‌تر است. این فاصله نباید به گونه‌ای انتخاب شود که شنونده احساس کند کسی وارد حریم و فضای مخصوص به او شده است. این فضا برای کودکان نیز بسیار مهم است و با توجه به بستر فرهنگ که در آن رشد کرده‌اند، متفاوت می‌باشد.

نکته‌ی دیگری که ذکر آن در اینجا مهم به نظر می‌رسد توجه قصه‌گو به مسأله‌ی بازخورد پیام است.

محققان به این نتیجه رسیده‌اند که بیان احساسات از طریق چهره بسیار گسترده‌تر از چیزی است که داروین تقسیم‌بندی کرده است. در یک پروژه‌ی تحقیقاتی که توسط یک گروه تحقیقاتی از دانشگاه کمبریج شکل گرفت حالت‌های چهره در ۴۱۲ شکل مختلف مشخص شد



در جریان قصه گویی حرکات، ژست ها و تمامی ارتباطات غیر کلامی می بایست با روند داستان پیش بروند. آنجا که داستان اوج می گیرد پیام های غیر کلامی قوی تری به کار برده می شود و در مرحله ی فرود از شدت ارتباطات غیر کلامی نیز کاسته می گردد

نتیجه گیری

در جریان ارتباطات انسانی، ارتباطات غیر کلامی نقش مهمی را ایفا می کنند. این ارتباطات که از طرق مختلف، پیام های متفاوتی را به فرد منتقل می نمایند با توجه به سن، جنسیت، فرهنگ و... به صور گوناگون فرستاده و رمزگشایی می شوند. قصه گویی یکی از شیوه های برقراری ارتباط است و در این ارتباط نیز رفتارهای غیر کلامی نقش بسیار موثر و مهمی را بازی می نمایند. یک قصه گوی خوب و ماهر می بایست بر این ارتباطات غیر کلامی وقوف داشته باشد و بتواند در مراحل مختلف قصه گویی از آنها بهره ببرد تا از این طریق داستان را با بهترین اثر گذاری به مخاطب خود منتقل نماید. چهره، دست ها، صدا، شیوه بیان، چشم ها، ظاهر و وضعیت قرار گرفتن قصه گو و... هر کدام منتقل کننده پیام های غیر کلامی به شنونده داستان است و این قصه گوست که می باید کنترل همه ی این پیام های غیر کلامی را در اختیار داشته باشد.

در حین قصه گویی، قصه گو می تواند از حالات چهره و پیام های غیر کلامی و گاه کلامی که شنوندگان ارسال می کنند، روند کار را ارزیابی نماید. توجه به این پیام ها می تواند به قصه گو کمک کند که بفهمد آیا جریان قصه گویی به خوبی پیش می رود و اگر چنین نیست چه تغییراتی می تواند این روند را بهبود بخشد. نکته ی آخر اینکه، با توجه به دسته بندی مراحل شش گانه ی قصه گویی که همان زمینه چینی، بحران، اوج گیری، نقطه ی اوج یا گره گشایی، فرود و نتیجه گیری است، پیام های غیر کلامی نیز می بایست تا حدودی همین مراحل را طی کنند. برای مثال هیجان بیش از اندازه در مرحله ی زمینه چینی و استفاده از حرکات اغراق شده در این مرحله مناسب نیست. در واقع در جریان قصه گویی حرکات، ژست ها و تمامی ارتباطات غیر کلامی می بایست با روند داستان پیش بروند. آنجا که داستان اوج می گیرد پیام های غیر کلامی قوی تری به کار برده می شود و در مرحله ی فرود از شدت ارتباطات غیر کلامی نیز کاسته می گردد.

منابع

۱. ارتباطات انسانی، دکتر علی اکبر فرهنگی، انتشارات رسا، چاپ ششم، ۱۳۸۲، صص ۲۸۲ تا ۲۸۳.
۲. ارتباطات میان فردی، روانشناسی تعامل اجتماعی، جولیا تی وود، ترجمه مهرداد فیروزبخت، انتشارات شهر کتاب. ص ۳۳۰.
3. Non-verbal communication, <http://members.aol.com/nonverbal2/nvcom.htm>, Juan, 14, 2008.
۴. ارتباطات میان فردی، روانشناسی تعامل اجتماعی، جولیا تی وود، ترجمه مهرداد فیروزبخت، انتشارات شهر کتاب. ص ۲۸۷.
۵. همان منبع، ص ۲۹۴.
۶. همان منبع، ص ۳۰۸.
۷. قصه و تأثیر آن در تربیت کودکان، سایت اینترنتی آفتاب به آدرس:
http://aftab.ir/articles/art_culture/literature_verse/c5c1193237201_literature_p1.php.
- تاریخ بازیابی: ۱۳۸۷/۳/۲۱.
۸. قصه گویی و نمایش خلاق، دیوید چمبرز، ترجمه ثریا قزل ایغ، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۲۴.
۹. همان منبع، ص ۲۶.
۱۰. سایت اینترنتی گرافیک کودک به آدرس <http://elhamgeraphic.persianblog.ir> /۱۰/۱۳۸۶/ تاریخ بازدید: ۸۷/۳/۲۴
۱۱. قصه گویی و نمایش خلاق، دیوید چمبرز، ص ۳۷.
۱۲. همان منبع، ص ۳۸.
۱۳. همان منبع، ص ۳۷.
14. First Certificate Master, simon Haines & Barbara Stewart, Oxford University Press, p. 139.
۱۵. قصه گویی و نمایش خلاق، دیوید چمبرز، ص ۳۸.
16. Non verbal communication mode, <http://members.aol.com/nonverbal2/nvcom.htm>, Juan, 14, 2008.

هزار دقیقه با هزارستان

گفت و گو با استاد حسن کسایی / بخش دوم

مجید زهتاب



نه من،
که اهالی موسیقی
هیچ وقت از رادیو
و تلویزیون ایران
تمنّی نگرفته‌اند.
بگذریم که
حالا دوتا خواننده
کنسرت می‌دهند
و مردم می‌روند
بلیت می‌خرند
و می‌بینند

• خوب، وارد بحث دوستان شما بشویم، موافقید؟ در این چند مجلسی که در محضر شما بودیم بارها ذکر خیر اکبرخان نوروزی شد. دوست دارم از ایشان بیشتر بگویم.

از شرح زندگی اکبرخان نوروزی در رادیو تقریری کرده‌ام که شاید مناسب نباشد باز مفصلاً بگویم. اما باید خلاصه عرض کنم که اکبر نوروزی، ابتدای کارش با ریتم شروع شد و در معیت آقای شکرالله قهرمانی که به او شگری ادیب السلطنه می‌گفتند - چون با یکی از شازده‌های قاجاری حشر و نشر داشت و بیشتر در اصفهان به سر می‌برد- در مجالس شرکت می‌کرد. شکرالله شاگرد آقاحسین قلی بود. شکرالله چون بیشتر در اصفهان بود اکبر در معیت ایشان شروع به ساززدن کرد و ردیف صحیح را آموخت و موسیقیدان‌های اصفهان هم بودند. از جمله: رضاخان باشی که تار می‌زد و دایی جلیل شهنواز بود. غلامرضا خان سارنج بود که کمانچه می‌زد و شوهر خواهر آقای شهنواز بود. قبل از آنها سلیمان اصفهانی بود که نابغی کمانچه بوده است. الیاس هم بود که خوب کمانچه می‌زد و هردو از کلیمی‌های اصفهان بودند.

• خوب اکبر خان نوروزی را می‌فرمودید...

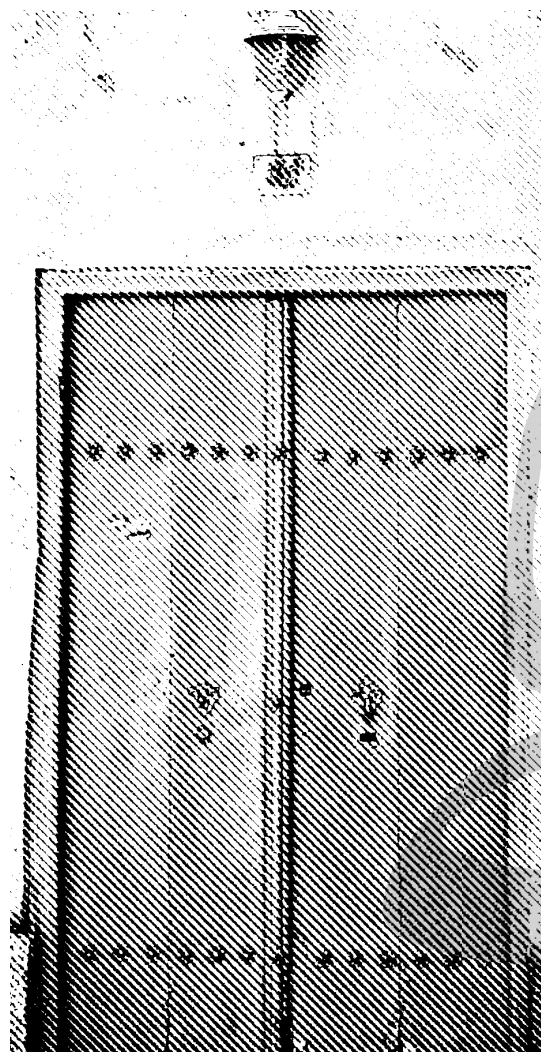
اکبرخان در وجودش یک شیفتگی و سوختگی داشت. او تا ۹ سالگی در قهجاورستان اصفهان بود که در واقع گه جاورستان یعنی مجاور کوه است. کاشی‌کاری‌ها و مساجد و پل‌ها و آثار هنری موجود در اصفهان او را شیفته کرده بود و این زیبایی‌ها در وجود او به رقص بدل شده بود و بعد که ساز را شروع کرد، همان زیبایی‌ها را در ساز نشان می‌داد.

• تا چه سالی زنده بودند؟

گویا تا سال ۱۳۳۱ و اینها.

کسی را داشتیم که موزع روزنامه بود به نام ادیب که تا همین اواخر هم زنده بود. هر که از او می‌پرسید که مثلاً: «آقای براننده چطور ساز می‌زد؟» می‌گفت: «اکبر خان خیلی خوب ساز می‌زد!» می‌پرسیدند: «حسن شکوهی چطور می‌خواند؟» می‌گفت: «اکبر خان خیلی خوب می‌زد!»

یعنی وقتی که خورشید هست شما نباید ستاره ببینید و در پرتو آن خورشید باید نور را ببینید. متأسفانه از اکبرخان اثری به‌جای نمانده است برای اینکه در زمان او هنوز ضبط‌صوت نبود. ولی بزرگترین اثری که از اکبرخان مانده است، جلیل شهنواز است. من



متأسفانه از اکبرخان
اثری به جای نمانده است
برای اینکه در زمان او
هنوز ضبط صوت نبود.
ولی بزرگترین اثری که
از اکبرخان مانده است،
جلیل شهناز است.
یکی از استادان من برادر
بزرگ همین آقای شهناز
بود به نام علی آقا شهناز.
او استاد تار بود و من
بیشتر ردیف را از این مرد
یاد گرفته‌ام. بسیار خوب
تار می‌زد

و رفیع ترش کرده‌اید. اما من گمان می‌کنم که
همین ساز و کاری که هست که هنرمند جماعت
حداقل در جغرافیای ما از هنرش بهره‌ی دنیایی
نمی‌برد، از عیوب و مشکلاتش که بگذریم سبب
تصفیه‌ی هنر ما شده است. یعنی آدم‌هایی
را که برای مادیات وارد ساحت هنر می‌شوند
فیلتر می‌کند و تعدادشان بسیار اندک و ناچیز
می‌شوند. تنها آدم‌هایی که عشق و سوز درونی
دارند در عرصه‌ی هنر می‌توانند دوام بیاورند و
ماندگار شوند.

بله! اگر الان بنده و آقای شهناز را نمی‌شناسند
اما امکان دارد بیست، سی سال دیگر شمع به دست
بگیرند و پی ما بگردند.

حالا اصلاً چیزی که بسیار باعث تأسف است این
است که این موسیقی فعلی یک ضایعه‌ی جهانی
است آقا! استاد ابوالحسن صبا ۵۰ سال پیش نوشته
است که: «موسیقی جز (جاز) عن قریب موسیقی دنیا
را از بین خواهد برد.» امروز تلفن کردم به جهانبخش
پازوکی و گفتم آقای پازوکی فعلاً در باغ وحش
موسیقی زندگی می‌کنیم، والسلام! حالا هر که
می‌خواهد خوشش بیاید و هر که می‌خواهد نه. خوب

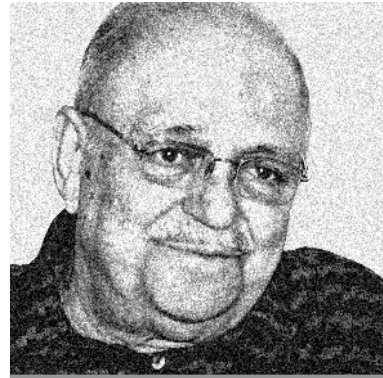
شاهد بوده‌ام در جلساتی که پدر من با تجار، هفته‌ای
یک بار دور هم بوده‌اند و اکبر خان هم می‌آمد و آقای
شهناز هم بود پدر من می‌گفت: «جلیل، بابا مضرایهای
اکبرخان را بدزد!» یکی از استادان من برادر بزرگ
همین آقای شهناز بود به نام علی آقا شهناز. او استاد
تار بود و من بیشتر ردیف را از این مرد یاد گرفته‌ام.
بسیار خوب تار می‌زد.

• شما خیلی جوان بودید که با اکبرخان نروزی
آشنا شدید، بله؟

بله. من با ساز اکبر خان آواز می‌خواندم و کم‌کم
وارد گود شدیم و میان پیغمبران جرجیس را انتخاب
کردم، نی را. ولی هرگز من خودم فکر نمی‌کردم
بتوانم در نی اینگونه تغییر شخصیت بدهم. در آتیه
خواهند آمد و قدر خواهند دانست. مرسوم است که
ما تا کسی نمیرد قدرش را نمی‌دانیم!

• البته شما بحمدالله از دسته‌ی هنرمندانی هستید
که در روزگار خودشان هم معروف بوده‌اند و همه
آنها را شناخته‌اند و در واقع چندین طبقه روی
ساختمانی گذاشته‌اید که استادانتان بنا کرده‌اند





موسیقی مثل آب
زاینده‌رود از بدو تولد
در من روان بود و در
وجودم جریان داشت،
موسیقی مثل آب
زنده‌رود مرا با خودش
برد و هنوز هم
در آن غرق و غوطه‌ورم

من هم ۸۰ سال روی موسیقی زحمت کشیده‌ام، کار کرده‌ام، مرارت برده‌ام، خون دل خورده‌ام، نمی‌خواهم تعریف خودم را بکنم اما اگر آدمی ۸۰ سال خشت بمالد دیگر کمرش راست نمی‌شود. شوخی که ندارد. مگر می‌شود هر کسی از راه برسد، هیچ چیز نداند و هیچ کس را هم قبول نداشته باشد! فهمیدن خودش بالاترین مسئله است اگر همه می‌فهمیدند که ما روزگارمان خیلی عالی بود!

• استاد این موسیقی جاری در وجودتان را از کی کشف کردید؟

موسیقی مثل آب زاینده‌رود از بدو تولد در من روان بود و در وجودم جریان داشت، موسیقی مثل آب زنده‌رود مرا با خودش برد و هنوز هم در آن غرق و غوطه‌ورم و ماجرای موسیقی ما هم مثل همین آب زنده‌رود است. این آب یک جایی باریک می‌شود، یک جایی عمق پیدا می‌کند، یک جایی پهن می‌شود اما هیچ وقت بند نمی‌آید و جایی که باید شکوفا بشود، می‌شود. این شهر هم وقتی، مورد تاراج و حمله قرار می‌گیرد؛ اما وقتی هم شکوفان می‌شود. شاه عباسی پیدا می‌شود و همه‌ی دشمنان را قلع و قمع می‌کند. این آثار بدیعی که در سایر شهرهای ایران هم هست را الآن به‌عنوان کاروانسرا نگاه می‌کنید، اینها کاروانسرا نیست. اینها بهترین هتل‌های آن زمان است. ساختن اینها به یک نظر نیست. هر کدامش ده‌ها سال مرارت و سختی و زحمت داشته است. ساختن این مساجد، با این سنگ‌های مرمر این کاشی‌کاری‌ها، اینها ایمان می‌خواهد اینها برای شکم سیر کردن نیست اینها اصالت و شرافت این مردم و جامعه را نشان می‌دهد. ما هیچ‌وقت باری به هر جهت نبوده‌ایم و نخواهیم بود.

• قبلاً فرموده بودید چگونه و به‌خاطر نادانیهای یک عده از مسؤولین وقت آدمهایی مثل قمر و صبا خیلی زود مردند. در این فکر که همیشه اوضاع هنری ما همین بوده و اهالی هنر در

بیشتر دورانها در سختی بوده‌اند و روزگاری قدرشان مشخص می‌شده که کار از کار گذشته بوده است.

بله، اتفاقاً من هم جمله‌ای در این مورد نوشته‌ام که شنیدنش برای شما خالی از لطف نیست و آن هم این‌که: «هنرمندان واقعی ما در زندگی گرسنگی سیری می‌خورند ولی سرشار از عشق زندگی می‌کنند!» من وقتی یاد چنین خاطراتی می‌افتم و یأس می‌خواهد وجودم را تسخیر کند، با خودم این شعر را زمزمه می‌کنم:

بارها گفتم این قرار کنم
که روم ترک عشق یار کنم
باز اندیشه می‌کنم که اگر
نکنم عاشقی چه کار کنم؟!

نه من، که اهالی موسیقی هیچ‌وقت از رادیو و تلویزیون ایران تمتعی نگرفته‌اند. بگذریم که حالا دوتا خواننده کنسرت می‌دهند و مردم می‌روند بلیت می‌خرند و می‌بینند. از علی اکبر شیدا بزرگترین آهنگ ساز زمان و بعد عارف و بعد امیر جاهد و بعد همینطور بیابید تا مثلاً آقای مرتضی خان نی‌داود که در سن ۴۵ سالگی موسیقی را رها کرد و به خانواده‌اش در آمریکا پیوست و تا آخر عمر در معیت آنها زندگی کرد و بسیاری دیگر. یعنی می‌خواهم بگویم که در زمان ما و هم اکنون هم، برای آهنگسازان و نوازندگان، پیشیزی ارزش قائل نمی‌شوند. البته نه اینکه من دیگر در این سن و سال از کسی توقعی داشته باشم. من دیگر هشتاد سال دارم و انواع مرضی‌ها هم به سراغم آمده است. رفته بودم پیش دکتر و از من پرسید که چه بیماری داری؟ گفتم بپرس چه بیماری نداری! نمی‌خواهم این آخر عمری با گله‌گزاری کسی را گله‌مند کنم!

• پس برگردیم به بحث خودمان شما درویش خان را دیده بودید؟
نه ایشان همانطور که همه می‌دانند اولین



حسین تهرانی

کار ضرب متبخر بود. او شاگرد حاجی خان بود. البته نوازنده‌ی ضرب بسیار خوب دیگری هم داشتیم که تصنیف هم خوب می‌خواند به نام آقا رضاخان روانبخش که حسین از او هم چیزهایی یاد گرفته بود.

• ظاهراً حسین تهرانی برای اولین بار در ضرب نت می‌نویسد، بله؟

نه! صبا، برای او نت ضرب را می‌نویسد. اصلاً صبا برای اولین بار برای ضرب نت نوشت. شاگرد صبا بوده است. صبا ستاره‌ی درخشانی بود که او را آنطور که باید نشناختند. گفت:

«زیور دست جهان بودم مرا نشناختند
گوهری را رایگان در خاک راه انداختند»

• خوب، از غلامرضاخان سارنج بفرمایید؟

غلامرضاخان سارنج کمانچه می‌کشید و آن وقت هم که ایشان کمانچه می‌کشید، کسی نبود یا اگر هم بود در حدی که بشود از او ذکر بکنی نبود. ایشان بسیار با فرهنگ ساز می‌زد و آدم منبع‌الطبع و بزرگواری هم بود. وقتی که در ارکستر شروع به کمانچه زدن می‌کرد بدون میکروفن صدای همه را محو می‌کرد. عجیب اینکه نمکدانی را که در اصل کدو بود از آشپزخانه برداشته بود و داده بود، برایش از آن کمانچه ساخته بودند. کمانچه‌ای بسیار عالی هم شده بود! یکی از مدیران مدرسه‌ی بهشت آیین که انگلیسی بود این کمانچه را آنوقت به قیمت ۴۰۰ تومان خریداری کرد و با خودش برد. این کمانچه هم چیز عجیب و غریبی بود مثل سنتور رضا ورزنده. آن هم از نظر ابعاد و ساخت یک سنتور غیر قاعده بود اما وقتی می‌زد، بیداد می‌کرد. اصلاً آقای ورزنده ضرب با وجودش عجین شده بود. و جالب اینکه در رادیو و با سازی که کوک کردن آن اینقدر وقت می‌برد و دشوار است هر مقامی را که من



غلامرضاخان سارنج

کشته‌ی تصادف اتومبیل در ایران است و در سال ۱۳۰۴ یعنی سه سال قبل از تولد من در سن ۵۳ سالگی از دنیا رفته است و چند نفر از شاگردان برجسته‌ی او هستند که موفق به دریافت تبریزین طلا از ایشان شده‌اند.

• این چند نفر چه کسانی‌اند؟

موسی خان معروفی، مرتضی خان نی‌داود - که ارشد کلاسش بوده‌است و بعد از فوت درویش خان هم کلاس موسیقی را او اداره می‌کرده است -، ارسلان درگاهی و یک نفر دیگر که نام او الآن در ذهنم نیست.

• این تبریزین یک نشان رسمی بود؟

نه. یک تبریزین کوچک طلا بود که درویش خان به شاگردان ممتازش می‌داد؛ یعنی شما دیگر از نظر من در کارتان فارغ‌التحصیلید. ببینید خود این تشخیص و تشویق و حمایت از این افراد و شناساندن آنها به جامعه چقدر مؤثر بوده است و چه ایده و اندیشه‌ی زیبایی بوده‌است در آن زمان.

• یادم می‌آید که شما هم به افرادی در این سالها لوح تقدیرهایی با امضای خودتان می‌دادید؟

بله من هم در حد خودم برای تشویق از کسانی که از نظر من خدمات و زحماتی در موسیقی داشته‌اند تقدیر کرده‌ام از جمله: خانم ناهید دایی جواد، ملیحه‌ی سعیدی (نوازنده‌ی قانون)، مهدی ستایشگر (پژوهشگر موسیقی)، حسن ناهید، محمد موسوی، شهرام میرجلالی، و کیوان ساکت. البته این کاریست که ما کرده‌ایم ولی باید به نحو مقتضی از نسل جوان موسیقی کشور هم در جای خود تقدیر شود.

• در صحبت‌های پیشین از حسین تهرانی چندین بار ذکر خیری کردید. از او بیشتر برایمان بگویید. بله. حسین فرم ضرب را عوض کرد و خیلی در

ارکستر

استاد جلیل شهنواز

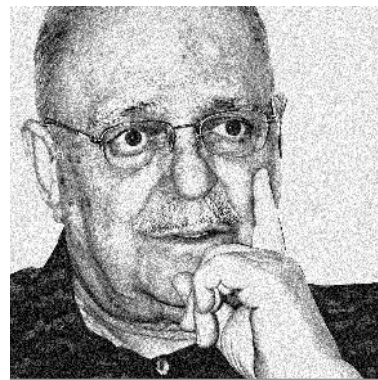


می‌زدم، بلافاصله شروع به زدن می‌کرد. یا با آقای شهنواز و یا با دیگران. ایشان یکی از نوابغ روزگار ما بود و اصلاً مضراپه‌ایش هم فرم دیگری داشتند. این آدم از کاشان آمده بود و تحصیلات آکادمیک نداشت و نت هم نمی‌دانست اما وقتی که ساز می‌زد آدم می‌دید که با دریایی از عظمت روبروست.

• گفتید آن ساز آقای سارنج را کی ساخته بود؟ یکی بود در دالان مهمانخانه‌ی گلزار که به او چیکانی می‌گفتند، تعمیر ساز می‌کرد و این ساز را هم او درست کرده بود.

• خوب استاد، هرچند که پراکنده در مورد یکی از دوستان شما صحبت کرده‌ایم اما می‌خواهم اینجا اختصاصاً از او بگویم. کسی که تقریباً آن کلامی را که آن موزع روزنامه در مورد اکبرخان نوروزی می‌گفت شما در مورد این دوست می‌گویید. یعنی ما هر جا که سؤال کرده‌ایم کی خوب ساز می‌زند فرموده‌اید: آقای جلیل شهنواز. شما و ایشان دوقلوهای بزرگ موسیقی ایران هستید. با آقای شهنواز هر جا صحبت می‌شود همیشه ذکر خیر شما را دارند و شما هم همین‌طور. شما از کی و چطور با هم دوست شدید؟

من در طفولیت که با آقای تاج و اکبرخان بودم، آقای شهنواز هم یواش‌یواش با این آقایان دمخور و دمساز شده بود و آمد و رفت داشت. در دورانی که من شروع کرده بودم به نی و یک جهشی در سازم بود، آقای شهنواز پیش من آمد و من را تحسین کرد و از آن زمان رفاقت ما شروع شد. ظهرها پیش هم بودیم. خیلی پیش می‌آمد که با هم یک جا مهمان می‌شدیم. بالاخره به هم گره خوردیم و اگر بخوایم از خاطرات بگویم که ۶۰ سال خاطره را نمی‌توانم در یک جمله‌ی کوتاه بیان کنم اما چیزی را که من از شهنواز دیدم این بود که گاهی شب‌ها که با هم بودیم تا نیمه شب با هم ساز می‌زدیم و من دیگر می‌خوابیدم. یک وقت بیدار می‌شدم، ساعت ۴ بعد از نیمه شب و می‌دیدم که او هنوز تار را زمین نگذاشته است. یک روز گفتم آقای شهنواز ببخشید من یک چیزی را می‌خواهم به شما بگویم: من متأسفم که ساز من و شما را کسی نمی‌فهمد. گفت: «آقای کسائی من یک عمر است

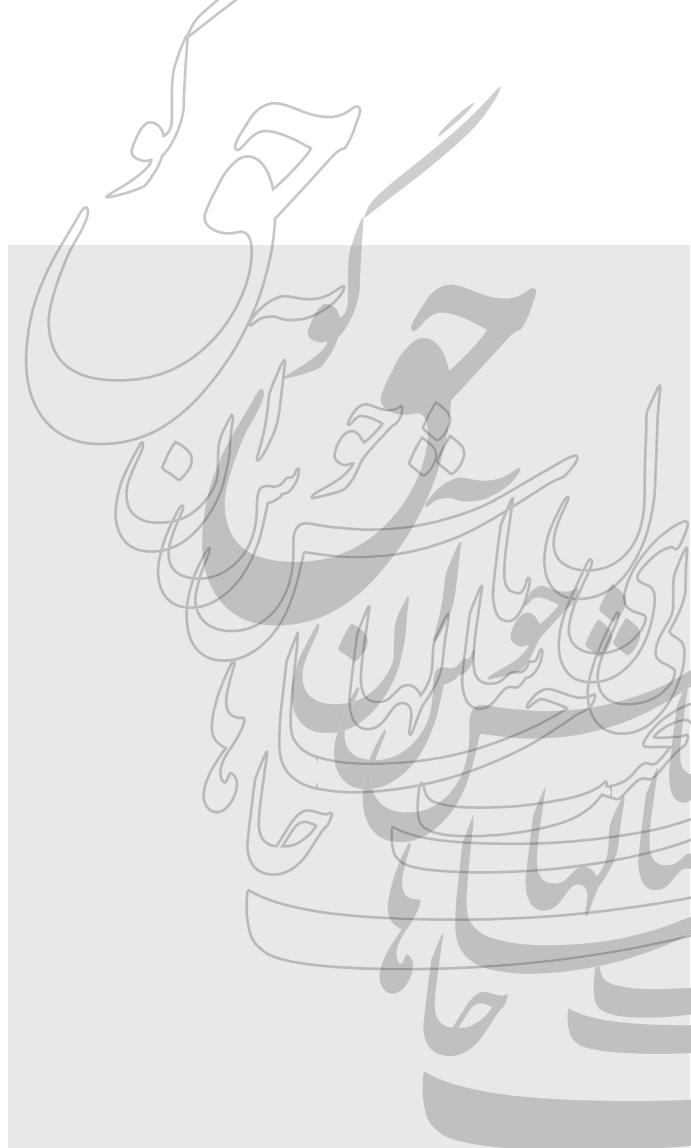


چیزی را که من از شهنواز دیدم این بود که گاهی شب‌ها که با هم بودیم تا نیمه شب با هم ساز می‌زدیم و من دیگر می‌خوابیدم. یک وقت بیدار می‌شدم، ساعت ۴ بعد از نیمه شب و می‌دیدم که او هنوز تار را زمین نگذاشته است

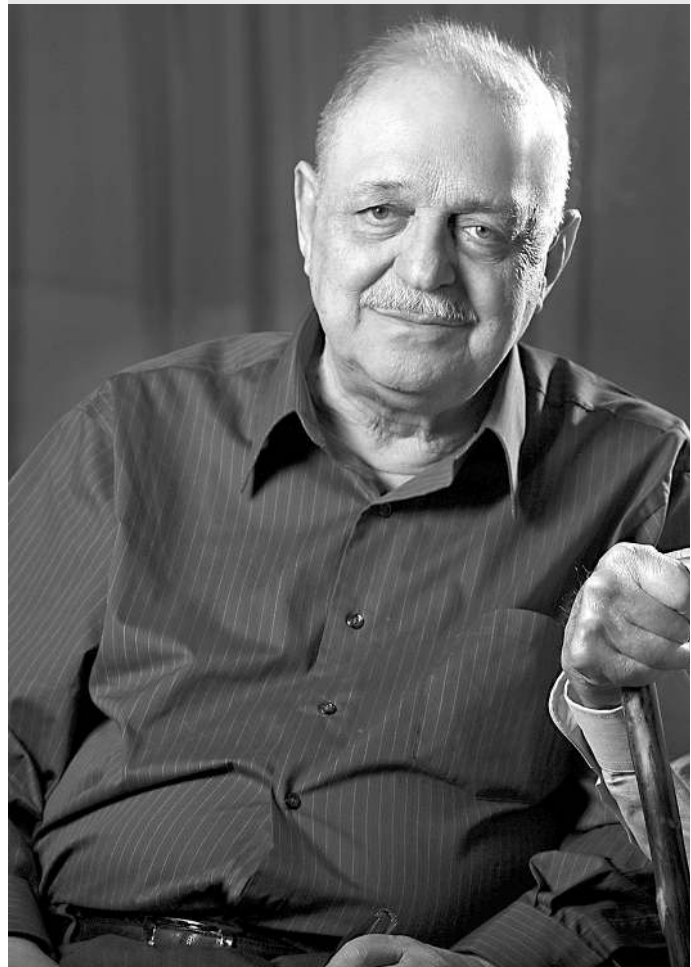


اکبرخان نوروزی

پیکر



استاد حسن کسایی



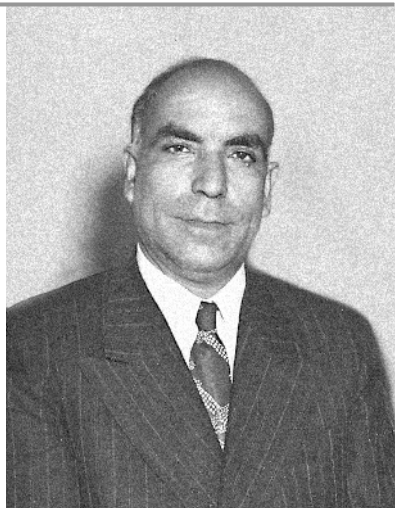
برای عشق و دل خودم ساز می‌زنم و ساز تو را گوش می‌دهم. من اعتنایی ندارم که کسی می‌فهمد یا نه. من باید پاسخ درون خودم را بدهم.» و من دیگر در هیچ هنرمندی این عشق را نسبت به سازش ندیدم و این را هم اذعان می‌کنم که درست است من درویش خان را ندیده‌ام، آقا میرزا حسینقلی را ندیده‌ام، ولی آثارشان را شنیده‌ام. اینها می‌خواسته‌اند قدرت‌نمایی و تندنوازی کنند. ولی آقای شهناز و اکبرخان نوروزی سازشان کیفیت بی‌نظیری داشت یعنی انسان را به وجد می‌آورد. به کمال عشق و علاقه و محبت می‌رساند. یعنی آدم وقتی ساز اینها را می‌شنید بعد از آن اصلاً عوض می‌شد.

خدا رحمت کند، لطف‌الله مجد را. هنرمند بسیار عزیز بود و بسیار خوب ساز می‌زد. انگار یک قطره اشک بود. ده دقیقه که ساز می‌زد خیس عرق می‌شد و ساز را کنار می‌گذاشت. اما آن ده دقیقه را با سبک و رویه‌ی شخصی خودش بسیار شیرین ساز می‌زد. ولی شهناز سازش یک دریای اشک بود. انتها نداشت. درست است که امروزه ۷۲ مقام را می‌گویند ۴۰۰ گوشه در ماهور داریم و ۶۰۰ گوشه در... اینها حرف مفت است! ساز بایستی دلنشین باشد و نوازنده مبتکر اما به شرطی که از چهارچوبه‌ی قواعدسازی خارج نشود. مثل دو خط واگن باید روی آن حرکت کند و بتواند آنقدر فی‌ما بین این خطوط ملودی و آثار جدید خلق کند تا وقتی که به مقصد برسد. من بعد از ۸۰ سال عمر و ۷۴ سال که ساز آقای شهناز و سازهای دیگران را شنیده‌ام و آثار کسانی مثل درویش خان راه، صفحات آقا میرزا حسینقلی و سایرین راه، به مصداق «آب دریا را اگر نتوان کشید/ هم به قدر تشنگی باید چشید» شنیده‌ام، می‌دانم که باید انصاف داشت!

البته که نوازندگان دیگری هم هستند که خوب هم ساز می‌زنند اما گذشته که هیچ، در آینده هم که رو به رشد و ترقی است بعید می‌دانم کسی در حد آقای شهناز متولد شود. سال‌ها بایست، عمرها بایست، موها باید سفید شود، چروک‌ها باید در صورت‌ها پیدا شود تا کسی مثل استاد شهناز پدید بیاید که هرچند گفتنش برای او چندان رضایتبخش نیست اما وضعیت زندگی‌اش هم در حد هنرش نیست. این هم به این خاطر است که موسیقی را در ایران فقط به نام آواز می‌شناسند و ساز را نمی‌شناسند. ولی در دنیای موسیقی، بتهوون، باخ، شوپن، موتزارت و سایرین را



شهناز سازش یک دریای اشک بود. انتها نداشت. گذشته که هیچ، در آینده هم که رو به رشد و ترقی است بعید می‌دانم کسی در حد آقای شهناز متولد شود سال‌ها بایست، عمرها بایست ...

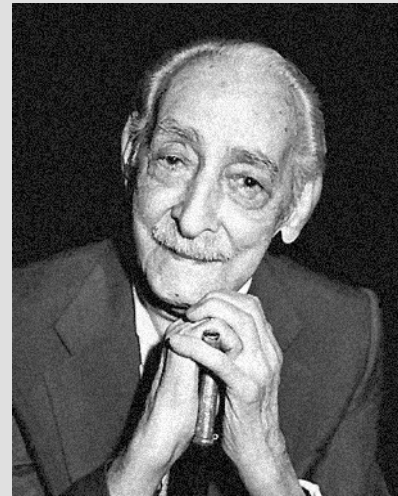


جلال تاج اصفهانی

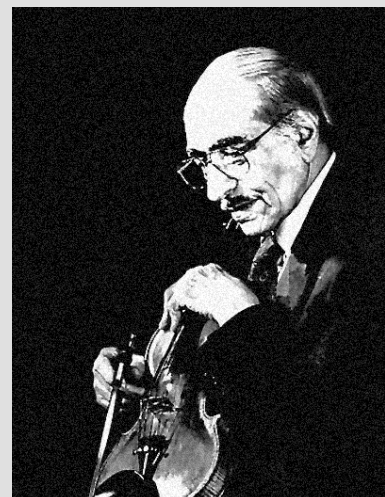




آقا حسینی



احمد عبادی



علی تجویدی

می‌شناسند که همه شهرت‌های جهانی دارند. و هیچ خواننده‌ای نتوانسته در حد آنها قدم کند.

با وجود اینکه ما در عین حال یک مناعت طبیعی هم داریم. عاشق هنرمان هستیم. عاشق کاسبی نیستیم. خوب بنده را بفرمایید کجا تابه‌حال کنسرت داده‌ام. من اهل هنرفروشی نبوده‌ام. یک میراث پدری داشته‌ام و غیر از آن هیچ و با زندگی سخت و حقوق ناچیز رادیو زندگی کرده‌ام ولی خانه‌ی پدری‌ام را حفظ کرده‌ام برای شهرداری که حالا بیاید و بگوید در طرح است و...!

• این خانه، خانه‌ی فرهنگ ایران است و گمان می‌کنم متعلق به همه‌ی آیندگان و هنردوستان ایرانی است و من از همین‌جا پیشنهاد می‌کنم هر کس که علاقه‌ای به هنر و تاریخ موسیقی ایران دارد و سمتی دارد که می‌تواند این کار را بکند، بیاید و این خانه را به هر قیمتی که هست بخرد که صد سال دیگر بعد از شما خانه‌ی موسیقی ایران باشد.

عرض کنم که حدود پانزده سال پیش خانه‌ی من را در طرح تربیت بدنی گذاشتند و گفتند که یک سوم خانه را باید به تربیت بدنی واگذار کنید. همان‌وقت گفتم آدم هست که روزی یک میلیون درآمد دارد و هنری هم ندارد. سواد هم ندارد. شما می‌آیید من را زیر فشار قرار می‌دهید؟ سال ۶۴ به اتهام واهی من را گرفتند و چهارده روز زندان کردند که شهردار آمده است خانه‌ی تو. و بعد این تشویق‌ها و مدال‌هایی که گفتم را به من دادند، با هزار مکافات خانهم را از دست تربیت بدنی نجات دادم. می‌گفتند بیا ۱۰۰ میلیون بده و خانه را از طرح تربیت بدنی دربیار و جالب اینکه آن زمان همه‌ی خانه‌ی من اینقدر نمی‌ارزید، چون یک سومش هم در طرح تعریض خیابان بود. به هر ترتیب که بود خانهم را از طرح تربیت بدنی بیرون آوردم.

خدا نگیردشان دست روز مسکینی که دست ما نگرفتند و می‌توانستند!

• از دیگر دوستان اهل موسیقی شما استاد تجویدی و استاد عبادی بوده‌اند. از آنها برایمان بگویید.

بله. آقای تجویدی که اصلاً اصفهانی است و در خانواده‌ی هنر رشد کرده، برادرش هم نقاش بود. پدرش هادی خان از شاگردان کمال‌الملک بود که

کارهای او در موزه‌ی لوور موجود است. پدربزرگش هم خطاط خط قرآنی بود و به همین مناسبت هم فامیلی مختار تجویدی را انتخاب کردند. ایشان آهنگ‌های بسیاری ساخته‌اند. یکی از پدیده‌های بزرگ موسیقی ما بود. اشعاری که برای آهنگ‌هایش ساخته بودند هم، از شاعران خوبی مثل رهی معیری، نواب صفا، بیژن ترقی، معینی کرمانشاهی و دیگر شعرا بود.

• ظاهراً از کیفیت بی‌نظیر آثار ایشان که بگذریم از لحاظ کمیت هم در میان معاصرین آهنگسازی با این حجم آثار را نداشته‌ایم.

بله. آقای تجویدی در خواب و بیداری مشغول آهنگسازی بود. گاهی با او حرف می‌زدیم و می‌گفت: «من، حالا، ریتم!» و این عبارتی بود که همیشه به کار می‌برد یعنی من الان ضرب در مغزم کار می‌کند و دارم آهنگ می‌سازم. تجویدی مرد بسیار با احساسی بود و به من هم بسیار عشق می‌ورزید و با ساز من حالش منقلب می‌شد. تهران که رفته بودم، من را یک سال در خانه‌اش نگاه داشت و نمی‌گذاشت که جای دیگری بروم. با هم بسیار مأنوس بودیم. خوب او در کار آهنگ‌سازی بود و برای عده‌ای از خواننده‌های خانم آهنگ می‌ساخت.

• استاد با آقای تجویدی آثار مشترکی هم داشته‌اید؟

بله. یکی دوتا نوار با هم زده‌ایم. یک دشتی من با کوک بالا برای ویلن با آقای تجویدی زدم که مرحوم حسین تهرانی هم ضربش را گرفت و مرحوم ادیب خوانساری هم خواند. نوار فوق‌العاده‌ای هم از کار درآمد که تشخیص داده نمی‌شد که کدام ویلن است و کدام نی است! آهنگ "سلام" را هم با هم زدیم که مرحوم مهدی غیائی ضربش را گرفت و بسیار ضرب گرم و دلنوازی گرفته بود و ما دو تا هم ساز غریبی زدیم ولی بدون آواز.

• استاد عبادی؟

عبادی فرزند آمیز عبدالله ردیف‌زن بود و اصالتاً اهل فراهان بودند. هنوز طفل بود که پدرش فوت شده بود. او سه‌تار را نزد خواهرش یاد گرفته بود. یک آدمی بود که رویه و سبک و سیاق خاص خودش را داشت.

با هزار مکافات
خانه‌ام را از دست
تربیت بدنی نجات
دادم. می‌گفتند بیا
۱۰۰ میلیون بده و خانه
را از طرح تربیت بدنی
دریبار و جالب اینکه
آن زمان همه‌ی خانه‌ی
من اینقدر نمی‌ارزید

اینکه نابینا شد. من به پول آن وقت ۳۰۰ تومان برای او جمع کردم - که این مقدار سه برابر پول مورد نیاز او برای جراحی بود - و بردم و گفتم که: «کسی را دیده‌ام که می‌تواند تو را برای عمل چشمت به خارج از کشور ببرد.» طولی نکشید که دیدم دو نفر آمدند و به من می‌گویند که: «تو چرا این بی‌انصافی را کرده‌ای و در غذای یآوری چیزی کرده‌ای که خورده و نابینا شده‌است و می‌گوید مرا کسائی نابینا کرد!» من خیلی از این حرف رنجیده خاطر شدم و به آن دو نفر گفتم: «اگر چیزی هست که بشود در غذا بریزی و کسی که سالم است بخورد و کور بشود بدهید به من تا بخورم و جبران شود.» آن دو نگاهی به هم کردند و رفتند. من دیگر از ایشان دلگیر شدم و سراغش نرفتم و زمان گذشت تا اواخر عمرش روزی تاج برای عیادت ایشان رفته بود و بعد از آن برای من نقل کرد که یآوری در کمال تألم و تأثر گفته بوده: «او نهایت محبت را به من کرد و می‌خواست من را برای عمل به خارج از کشور بفرستد، اما من به او حسادت کردم و این حرف را زدم.» این را من هم از آقای تاج شنیدم و هم از آقای شاهزیدی که در آن مجلس حضور داشته‌است. بعد هم من دیگر ایشان را ندیدم. اما تأسف خوردم که چرا تاج

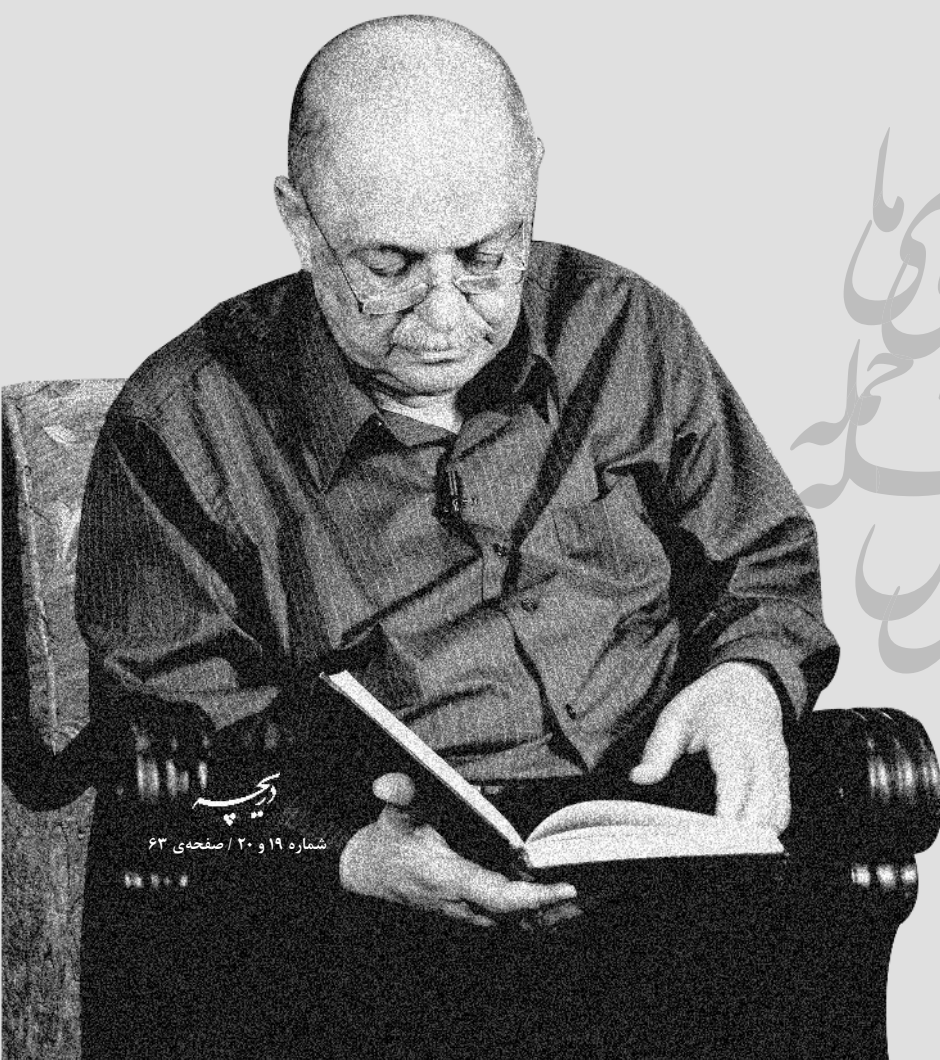
• شما از کی با ایشان مرتبط شدید؟
من از زمانی که به رادیو رفتم در برنامه‌ی گل‌ها با او آشنا شدم. ببینید شاعر می‌گوید:

ذره ذره کاندر این ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست

ما هم کم‌کم به هم جذب شدیم و یکدیگر را دوست می‌داشتیم در رادیو هم بارها من تعریف او را کردم. او هم می‌گفت که دیگر مثل کسائی نمی‌آید. به خانه‌ی من می‌آمد من هم با او رفت و آمد داشتم و با هم به مهمانی می‌رفتیم.

• خوب است وارد صحبت مرحوم یآوری بشویم.
با ایشان چقدر آشنا بودید؟

من ایشان را شب عروسی عبدالباقی دایی جواد یعنی پدر ناهید خانم دیدم که عده‌ای جمع شده بودند و ایشان نمی‌زد. من تا آن زمان ایشان را ندیده بودم و نمی‌شناختم. وقتی که من با او روبرو شدم دیدم که صداهای بم را بلند می‌زند و صدای اوج و غیث را آرام. من این را از ایشان برداشت کردم و به کمال رساندم. بعد هم یکی دو جلسه بیشتر ایشان را ندیده بودم تا



محمد سواد احمدی
عشق مادر
طهر علی
محمد سواد احمدی
عشق مادر
طهر علی



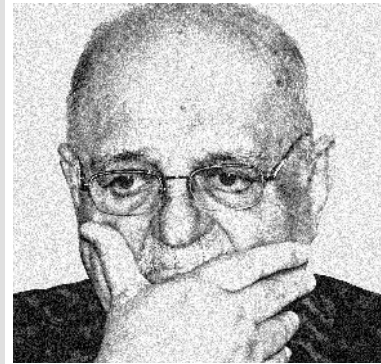
تقی سعیدی در کنار استاد

هشتادسالگی هم هنوز مشغول تولید آثار جدید برای آیندگان هستم. نکته‌ای که باید بگویم این که آقای میرزا علی محمد قاضی عسگر که شاگرد حبیب شاطر حاجی بوده‌است هم از دوستان پدر من بوده‌اند و حتی پدر من وقتی که ایشان پیرمرد بود و دو دانگ می‌خواند یک مغازه‌ی سقط فروشی برایش باز کرد که بیکار نباشد و در معاشرت‌هایی که داشته‌اند بعضی از تکه‌های مهجوری را که کسی نمی‌داند مثل «حسن موسی» یا «سبلی» و بعضی اسامی که در هیچ ردیفی نیست را من از ایشان یاد گرفته‌ام و اجرا کرده‌ام. یک بار هم وقتی که ادیب خوانساری به اصفهان آمد پرسید که خواننده‌ی خوبی به نام قاضی عسگر داشته‌ایم، او کجاست؟ چون در جوانی اوج می‌خوانده‌است و قدرت صدا داشته‌است. ولی این اواخر که من او را دیدم در سن هفتاد و چند سالگی بود و صدایی برایش نمانده بود. البته گاهی هم اشخاصی پیر می‌شوند و در سن

این موضوع را زودتر به من نگفته بود تا از او استمالتی کنم. او ردیف را خوب می‌دانست اما اجرایش ناصحیح و صداها ناموزون بود.

• ایشان شاگرد چه کسی بودند؟

شاگرد نوایی بوده‌اند در دوران صباوت ایشان. و البته واقعیت این است که من هم چند جلسه بیشتر پیش نوایی نرفتم اما نوایی در مدت یک سال و نیمی که با تاج در محافل اجرا می‌کرد من ناخودآگاه از او مطالبی را می‌گرفتم، و مطالب خوبی داشت. گرچه نی کوجه‌پس‌کوجه‌های تاریکی دارد که نتوانسته‌اند از آن عبور کنند و من از نایب هم ندیده‌ام - نمی‌گویم وجود نداشته‌است، می‌گویم من ندیده‌ام - آنچه را که در نی امکان داشته‌است، در تمام فراز و نشیب‌ها و سکوت‌ها و ترموله و هرچه که هست من چیزی را فروگذار نکردم. هرچند حالا با کمال بی‌انصافی می‌گویند که کسائی به کسی یاد نمی‌دهد. خوب من در همین سن



امروز اگر کسی
بخواهد آواز بخواند،
یک بیت یا دو بیت
کافی است.
موسم موسیقی
تحریر دادن وقتی بود
که ترانه نبود



اسماعیل ادیب خوانساری و مرتضی محجوبی



مهدی نوایی



عباس غازی

**بعضی‌ها آنقدر
روح بزرگی دارند
که به همه چیز اعتنا
دارند اما به همه چیز
هم بی‌اعتنا هستند.
یعنی در عین نیاز
بی‌نیازند و این تضاد
در همه کس
نمی‌تواند باشد**

کاسبی‌اش همخوانی نداشت. بلبل را در قفس می‌کنند در حالیکه گنجایش او بیش از این قفس است اما شرایط زندگی این است. در اینجا شعر مولانا به فریاد می‌رسد که:

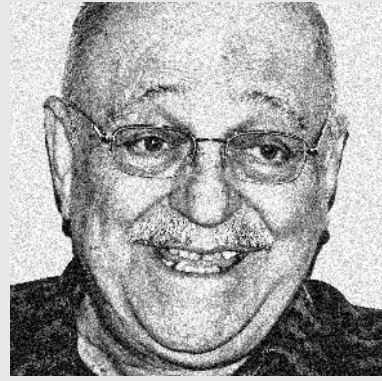
هر کجا باشد شه ما را بساط
هست صحرا گر بود سم‌الخیاط

اگر آدم در چشمه‌ی سوزن هم باشد، وقتی که اندیشه‌ی والا داشته باشد برای او صحرا می‌شود و تنگی جا را حس نمی‌کند. این بستگی به روح انسان‌ها دارد و این یکی از اسرار خلقت است. بعضی‌ها آنقدر روح بزرگی دارند که به همه چیز اعتنا دارند اما به همه چیز هم بی‌اعتنا هستند. یعنی در عین نیاز بی‌نیازند و این تضاد در همه کس نمی‌تواند باشد. اینها آدم‌های خاصی در جامعه هستند که هر نوع شلاقی به آنها بزنی صدایی نمی‌کنند و مگر نوع استمالتی هم از ایشان بکنی چندان فرقی به حالشان نمی‌کند. یعنی در دنیای زیبایی اندیشه‌ی والای خودشان به سر می‌برند و دلشان می‌خواهد که همه خوب و خوش باشند و زندگی خوبی داشته باشند و خوب فکر کنند. هر جا هم ببینند که مطابق سلیقه‌شان نیست، آرام‌آرام فاصله می‌گیرند. عباس غازی اینگونه بود. من را هم همان یکی دو جلسه‌ی اول که دید، گفت: «من می‌بینم که شما بیش از آن چیزی هستید که در مورد شما شنیده بودم و فکر می‌کردم.»

البته ما چندان هم با هم محشور نبودیم. یکبار این اواخر بعد از عمل معده‌اش او را در خانه‌ی آقای میرعظیمی دیدم که حال خوشی هم نداشت و با این وجود من خواهش کردم و یک تکه برای من ساز زد. من یادم هست که آقای عباس غازی

نود سالگی هم جوهره‌ی صدا و قدرت و صحبت کردنشان به جاست. اشخاصی هم در سن ۶۰ سالگی به جایی می‌رسند که آدم صحبت کردنشان را هم نمی‌فهمد. البته باید بگویم که امروز اگر کسی بخواهد آواز بخواند، یک بیت یا دو بیت کافی است. موسم موسیقی تحریر دادن وقتی بود که ترانه نبود. وقتی ترانه آمد و مردم شنیدند و کسانی مثل قمر و روح انگیز یا دلکش - که ترانه را با صدایش زنده کرد - آمدند و سایر آقایان و خانم‌ها خواندند دیگر آواز خواندن بیش از دو بیت چندان لطفی ندارد.

• چقدر خوب است که این مطالب چاپ شود و مردم از شما بیاموزند که چطور بعد از اینهمه سال از کسی یاد می‌کنید که یکی دو گوشه در موسیقی به شما آموخته و می‌گویید که این دو گوشه را من از ایشان دارم. هم حق ایشان را ادا می‌کنید، هم نامشان را زنده می‌کنید، هم به همه‌ی ما یاد می‌دهید که چیزی از کسی کم نمی‌شود اگر بگویید من این را از فلان معلم یاد گرفته‌ام. حتی اگر خودش از معلمش پیش افتاده باشد. استاد خوب است همین‌جا وارد بحث عباس آقای غازی بشویم. من این اواخر خیلی با آقای غازی مانوس بودم. خیلی به خط علاقه داشت و به خانه‌اش که می‌رفتی دور تا دور خط نصب شده بود، اما میان آنها سه تا عکس پرتره چهره‌نمایی می‌کرد که همه‌ی علایق این مرد را نشان می‌داد. عکس تاج، حضرت تعالی و آقای یاور. شما از ایشان چه خاطراتی دارید؟ ایشان مرد وارسته‌ای بود که با شغل و



شعری ساخته بود که:

دقایقی ز زمانه هنوز در پیش است
که از سراسر بگذشته قیمتش بیش است

که من چون کسالت‌های متعددی در این سن دارم
و ناراحتی‌هایی دارم و زجر می‌کشم این را اینگونه
می‌خوانم که:

دقایقی ز زمانه هنوز در پیش است
که هر دمی ز دم نوش آن همه نیش است!



جواد کسایی

• **خدا رحمتش کند. این اواخر یادم هست که گاهی نی را درمی‌آورد و انگشت‌هایش تق تق روی نی می‌خورد اما نفس یاری نمی‌کرد و صدا در نمی‌آمد. خوب جناب استاد از خانم ناهید دایی‌جواد هم به مناسبت پدرشان سخنی به میان آمد، از ایشان بگویید.**

پدربزرگ ایشان یعنی آقامحمدحسین دایی‌جواد با پدر من بسیار مأنوس بودند و من در کودکی و جوانی به کزات به خانه‌ی ایشان رفته بودم. بعد هم عبدالباقی دایی‌جواد پدر ناهید که بسیار هم خوش‌مشرب بود با ما حشر و نشر داشت. می‌گفت آقای کسائی من هیچ‌وقت خودم کسی نبودم چون همه یا می‌گفتند این آقا، پسر آقامحمدحسن است یا می‌گفتند این آقا، پدر ناهید است!

• **خانم ناهید از کی کار هنریش را شروع کرد؟** او جوان بود که متوجه استعدادش شد. بعد آقای جهانگیر پازوکی برایش آهنگ ساخت و غروب کوهستان را خواند و چند آهنگ خوب دیگر که آقای پازوکی برای ایشان ساخت. پازوکی اساساً به‌طور ذاتی در این کار استاد بود.

• **جناب استاد بنابر صحبت‌هایی که با هم داشتیم از میان شاگردان شما دو نفرند که اکنون از بهترین دوستان و همنشینان شما هستند. یکی آقای غیور، یکی آقای سعیدی. درباره‌ی آقای غیور که مفصل صحبت کردیم. با آقای سعیدی از کی و چگونه آشنا شدید؟**

آقای سعیدی زمانی که برای نخستین بار پیش من آمد یک موی سفید در سرش نبود و الآن یک موی سیاه ندارد! انگار که نقاش طبیعت بیست‌وچهار



دکتر محمد عمومی

ساعت دارد انسان را بگیریم می‌کند. در سن بلوغ به انسان زیبایی می‌بخشد و در میانسالی کم‌کم پنبه‌ی جوانی را از گوش آدم بیرون می‌کشد! بله، فکر می‌کنم آقای سعیدی هم نزدیک سی سال هست که با من مأنوس شده‌اند.

• **سی سال که از انقلاب گذشته استاد! گویا سابقه‌ی آشنایی شما به قبل از انقلاب می‌رسد؟**

بله کمی بیشتر است! آقای سعیدی ابتدا با سبک و سیاق آقای تاج می‌خواند و خوب، خیلی هم پسندیده است. اما من به ایشان گفتم: «آقای سعیدی من از نظر خواندن شاید صدای اوج خواندن را نداشته باشم اما مراتبی را در خواندن می‌دانم که اگر در آن کار نکنید بیش از این به هنر آواز دسترسی پیدا می‌کنید.» و آن ادای کلمات و مصوت‌هاست. مثلاً وقتی بخشی از آواز به کلمه‌ای مثل «گفتم» ختم می‌شود دیگر دهان، حتی اگر تحریر هم می‌خواهد بگوید نباید باز شود. از این قبیل خیلی چیزهای دیگر هم هست که ایشان هم با ذکاوتی که داشت همه را کسب کرد و سبک آواز در ایشان تغییر کرد.

• **یعنی ایشان با وجودی که شاگرد تاج بود ولی مقلد تاج نیست؟**

نخیر. ایشان فعلاً با تمام وجود به این شیوه‌ای که از من آموخته‌اند، می‌خوانند و به سبک ادیب‌خوانساری هم بسیار علاقمندند. و البته به سبک خواننده‌هایی مثل طاهرزاده، میرزا علی‌محمد قاضی‌عسگر و دکتر عمومی و میرزا علی قاری که همه فوت شدند، و چندتای دیگر مثل سید رحیم که استاد تاج بوده است هم می‌خواند و بسیار وارد است.

از همان اوان هم من سه‌تار را با ایشان کار کردم و اکنون اگر اغراق نباشد باید بگویم در سطح کشور کسی که سه‌تار را با قدرت و کیفیت مثل ایشان بزند کم است. من دو شاگرد خوب در زمینه‌ی سه‌تار تربیت کرده‌ام که یکی پسرم جواد است و یکی هم آقای تقی سعیدی و این هر دو به درجات بالایی رسیده‌اند و چندین شاگرد هم از سبک و سیاق اینها پیروی کرده‌اند. من هم روش خاصی در نواختن سه‌تار ارایه کرده‌ام و نخواست‌ام همان کار قدما را دنبال کنم. همانطور که در نی هم مقلد نبوده‌ام و دریچه‌ای به باغ دلگشای دیگری باز کرده‌ام اما اصولاً من از تقلید بیزارم.



اصغر شاهزیدی در کنار استاد



تقی سعیدی و اصغر شاهزیدی

• این قدرت ابداع شما در سه تارنوازی هم قولیست که جملگی برآند و در غیاب شما هم می‌گویند. جناب استاد پس چرا این شاگردان شما با این توانی که دارند خودشان را معرفی نکرده‌اند و اثری به بازار نداده‌اند تا مردم آنها را بشناسند؟! من از آقای سعیدی و غیور و آقا جواد هنوز اثری رسمی که منتشر شده باشد ندیده‌ام!

بله درست می‌گویید. آقای سعیدی به نظر من یک هنرمند شش دانگ است چون هم آواز را خوب می‌داند هم خیلی خوب تار می‌زند و به قول قدما، یا خود من که قدیمیم، «دست و دهان» است. یعنی دستش می‌نوازد و دهانش می‌خواند و نیاز به نوازنده‌ی دیگری ندارد که با او بنوازد. اما خوب هنوز خیلی‌ها او را نمی‌شناسند.

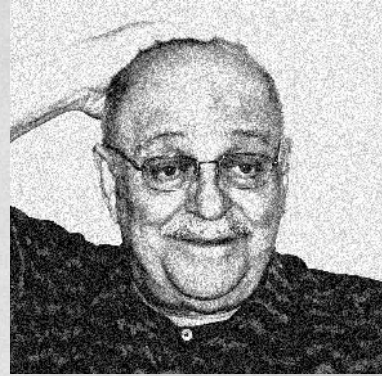
• استاد از دیگر دوستان خوب و همدم شما آقای اصغر شاهزیدی هستند. از ابتدای آشناییتان با ایشان بگویید.

با ایشان قبل از آقای سعیدی آشنا شدم. چون شاگرد تاج بود و همراه با او به خانه‌ی ما رفت و آمد داشت. ایشان در بست در همان حال و هوای آقای تاج کار کرده‌است و من که دیدم ایشان به همان سبک علاقه دارد نخواستیم در آن تغییری ایجاد کنم.

• ظاهراً قدرت صدای ایشان هم مناسب همان سبک است؟

بله. البته ناگفته نماند که قدرت صدای آقای سعیدی هم همانطور است، اما چندان پایند آن نیست و دنبال کیفیت و حالت است و اینها هم اغراق نیست. من در کار هنر با کسی تعارف ندارم.

یک خاطره هم به همین مناسبت برایتان بگویم. یک زمانی رادیو اسفهان به سه نفر خواننده نیاز داشت و من و آقای تاج هم ممتحن بودیم. در یک خانه‌ای بودیم در خیابان چهارباغ بالا در کوچه‌ی هدایت. یک صف طولانی هم از متقاضیان در خیابان تشکیل شده بود، سیصد نفر آمده بودند که امتحان بدهند. خوب آقای تاج به هیچکس نمی‌گفتند که صدای شما ایراد دارد. نهایتش این بود که می‌گفتند: «شما هم مایه‌ی بیم و هم متوسط و هم اوج را خوب می‌خوانید اما بروید مدتی تمرین کنید و بیایید.» تا اینکه نوبت به یک پسری رسید که بخواند عین این جمله را خواند که: «رفتم زیر دیوار خرابه‌ای نشستم، دیوار روی سرم آمد پایین!» من پرسیدم: «آقا شما سواد دارید؟» گفت: «بله.» پرسیدم: «چند کلاس؟» گفت: «دوازده کلاس.» دیگر طاقت نیاوردم. گفتم: «تو دوازده کلاس درس خوانده‌ای، یک بیت شعر فارسی بلد نیستی؟! چه کسی به تو گفته بیایی اینجا؟ بفرما بیرون!» بلند شد، رفت. آقای تاج به من گفت با اینها اینطور برخورد نکن! من هم با عصبانیت گفتم: «آقای تاج، شما به همه‌ی اینها می‌گویید خوب می‌خوانید. این که نمی‌شود!» تاج گفت: «آقای کسایی یعنی شما فکر می‌کنید من نمی‌دانم اینها بد می‌خوانند؟ پدرم! من به همه می‌گویم خوب می‌خوانید و می‌خواهند از



رضا کسایی

این شهر بیرونم کنندا» و من تعجب کردم که تاج چه ملاحظاتی دارد. ولی من نه! در هنر اهل عراق نیستیم.

• خوب استاد، برگردیم سر آقای شاهزیدی. ایشان نوازنده که نیستند و بالطبع در نوازندگی شاگرد شما نبوده‌اند ولی سالیان دراز همدم و همنشین شما بوده‌اند؟

بله و یک نکته‌ی جالب این است که آقای شاهزیدی نی می‌زنند و خوب هم می‌زنند اما خوب، حیا می‌کنند و جایی بروز نمی‌دهند.

• پیش شما کار کرده‌اند؟

خیر. خودشان کار کرده‌اند. البته مطمئناً بعد از سالها که با ساز من خوانده‌اند تحت تأثیر هم بوده‌اند اما هیچوقت شاگرد من نبوده‌اند. البته در مورد پسر ایشان هم نکته‌ای هست که باید بگویم. ضبطهایی که پسر ایشان رضا از من انجام داده کم سابقه است و ایشان در این فن بسیار باهوش است و حتی وقتی من با سازی کار می‌کنم و آن ساز کمی ناکوک است، گرچه من همیشه هم با اساتید موسیقی کار می‌کنم، رضا متوجه می‌شود و گوش بسیار حساسی دارد. پسر بسیار خوبی است و شیفستگی و علاقه‌ی خاصی به من دارد و برای من هم واقعاً با بچه‌های خودم فرقی ندارد، او آهنگسازی هم می‌کند. البته علی پسر کوچکتر آقای شاهزیدی هم بسیار باهوش است و در زمینه‌ی موسیقی کار می‌کند اما من کار او را ندیده‌ام.

خانم آقای شاهزیدی هم چیزی گفته بودند که شاید برای شما خالی از لطف نباشد. گفته بودند که: «از بین همه‌ی کسانی که به خانه‌ی ما رفت و آمد دارند، جز آقای کسایی هرکس که نی می‌زند من دلشوره می‌گیرم!» خانم ایشان هم ذهن آماده‌ای برای موسیقی دارند و ریتم را خیلی خوب می‌شناسند.

• خوب طی این سالها منزل آقای شاهزیدی هم محل آمد و رفت موسیقی‌دانها و نوازندگان بوده و همسر ایشان هم مدام در این فضاها بوده‌اند و مطمئناً قضاوتشان بی‌اساس نیست. خوب استاد، در مورد آقای شاهزیدی مطلب دیگری هم مانده است؟

بله. می‌خواهم بگویم که هم آقای شاهزیدی و هم

آقای سعیدی اگر هنرپیشه می‌شدند شاید بسیار موفق‌تر از کار موسیقی هم می‌شدند! چرا؟ چون درست کاراکترهای مختلف را اجرا می‌کنند و این دیگر از تفریح‌های ما شده.

• من شنیده‌ام که آقای شاهزیدی در هنر تقلید صدا هم استادند. صدای چه کسی را خوب تقلید می‌کنند؟

والا می‌ترسم به صاحب صدا بربخورد! بهتر است از این بگذریم. اما تقریباً صدای همه را به خوبی تقلید می‌کنند.

حتی صدای بعضی مداحانی را که به موسیقی هم احاطه ندارند و کم و زیاد می‌خوانند و از جایی به جای دیگر می‌روند و....

• من شنیده‌ام گاهی حتی دوستان نزدیک از پشت تلفن متوجه نشده‌اند که ایشان به جای آقای شهناز صحبت کرده‌اند؟!

بله. یکبار هم خود من را فریب داد! نیم ساعت به جای آقای شهناز با من صحبت کرد و من نفهمیدم. بعدها متوجه شدم که از شیطنتهای ایشان بوده و آقای شهناز نبوده‌اند. خوب در اصفهان استعدادهای بزرگی پیدا می‌شود.

• می‌خواهیم از اهالی موسیقی بیرون برویم و وارد دیگر دوستان ادیب و هنرمند شما بشویم و فکر می‌کنم حقیقتش باشد که اول از مرحوم آقا رضا، برادر بزرگ شما صحبت کنیم. ایشان هم برادر شما بودند، هم هنرمند بودند، هم هنردوست بودند، هم خانه‌ی ایشان مجمع ارباب هنر بود و هم به شما بسیار علاقه داشتند. متأسفانه من خدمت ایشان نرسیدم و یادم است آن سالها که با هم حشر و نشر داشتیم شما خیلی غمگین بودید و می‌فرمودید که آقا رضا مریض هستند و تألمات فراوانی داشتید. از ایشان برایمان بگویید. چندسال از شما بزرگتر بودند؟

پنج سال و نیم و الآن ده سال است که فوت شده‌اند. اگر اجازه بدهید من جواب شما را با یک بیت خلاصه کنم چون برای من تأثیر می‌آورد و من سعی می‌کنم در این سن از مسائل متأثر کننده فرار کنم:

رفت از بر من آنکه مرا مونس جان بود
دیگر به چه امید در این شهر توان بود؟

یک بار هم آقای چایچی یک مبلمانی را
برای دکتر نواب ترمیم کرده بود و از او پول
نمی گرفت. دکتر هم گفته بود پس من برایت
یک خط می نویسم. روی همان سرنسخه،
شعری از ایرج مستعان نوشته بود که:
راست گفתי عشق خوبان آتش است ...

بالاخره من همین یک برادر را داشتم والبته سه
خواهر. به هر تقدیر همه‌ی ما با گرمی و صمیمیت
زندگی کردیم و هیچ وقت سر مال دنیا با هم جنگ
نداشتیم و با هم با مهربانی و عطوفت و علاقه زندگی
کرده‌ایم. خواهرم بهجت هم هنرمندی است که بسیار
شهرت دارد. او در هنر آشپزی و پخت انواع غذاهای
ایرانی و فرنگی و دسرها و سایر موارد بسیار تبحر
دارند. چند کتاب هم تألیف کرده‌اند که بارها تجدید
چاپ شده است.

• آقا رضا خودشان هم ساز می زدند؟

ایشان یکی دودانگ صدا داشتند و گوشه‌ها را هم با
من و آقای شهناز کار کرده بودند.

• از حاج مصور الملکی برایمان بگویید.

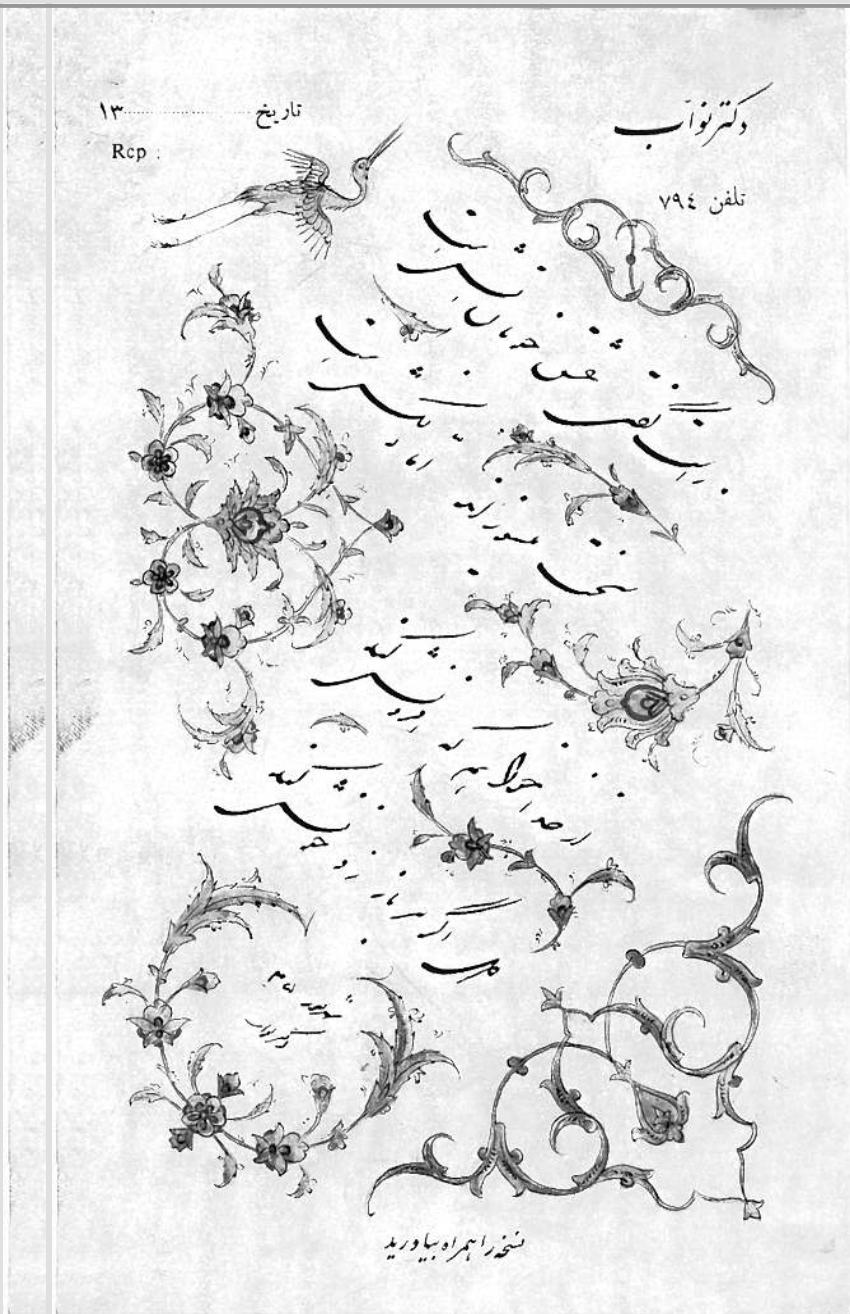
بله. آدم خوش ذوقی بود. می دانید که تاج چندان
ثروتی نداشت. رفته بود در تبریز حمامی را خریده بود
و ترمیمش کرده بود و آماده که شده بود، گفته بودند
اینجا وقف است. بالاخره یک آقای به نام «حسین
اقدام کلاهی» آمده بود حمام را از تاج خریده بود و روز
موعدش چکها و سفته‌ها پول نشده بود. تاج پریشان
حال داستان را برای حاج مصورالملکی بازگو کرده بود.
او هم بالبداهه ساخته بود که:

نهاده است «کلاهی»، کلاه بر سر تاج
بین چگونه نموده است تاج را تاراج

یک بار هم آقای چایچی یک مبلمانی را برای دکتر
نواب ترمیم کرده بود و از او پول نمی گرفت. دکتر هم
گفته بود پس من برایت یک خط می نویسم. روی همان
سرنسخه، شعری از ایرج مستعان نوشته بود که:

راست گفתי عشق خوبان آتش است
سخت می سوزاند اما دلکش است
از خدا خواهیم که افزونش کند
دل اگر سر باز زد خونش کند

و این را با خط خوش نوشته بود و زیرش هم اسمش
را نوشته بود. چایچی آن را به حاج مصور نشان داده
بود و حاج مصور گفته بود: «بده به من تا دور آن را
تذهیب کنم.» گل و مرغی کشیده بود و تذهیبی کرده
بود و داده بود به چایچی. چایچی گفته بود که: «استاد
امضاء بفرمایید!» خندیده بود و گفته بود: «اگر این گل
و مرغی که من کشیده‌ام و تذهیبی که کرده‌ام را کسی



چایچی



علی اکبر شیدا

فلک هر چین که از مویم گشاید
دگر چینی به ابرویم فزاید
بگفتم این خیالی ناپسند است
جوانی آهویی سر در کمند است
کمندش چیست؟ شوق و شادمانی
چو گم شد زود گم گردد جوانی
جوانی نوبتی از زندگی نیست
که چون بگذشت نوبت گویدت ایست
جوانی در درون دل نهفته است
جوانی در نشاط و شور خفته است
چو گم شد از دلت عشق هوسباز
همانا شام پیری گشته آغاز
چو بینی دیرخواه و زود سیری
جهانت می کند آگه که پیری
بسا پیرا که دیدم سرخوش و شاد
جوان روی و جوان خوی و جوان یاد
چو کبکان فقهه‌هی صبحس جگرخیز
چو بلبل گلشن آرا و سحرخیز

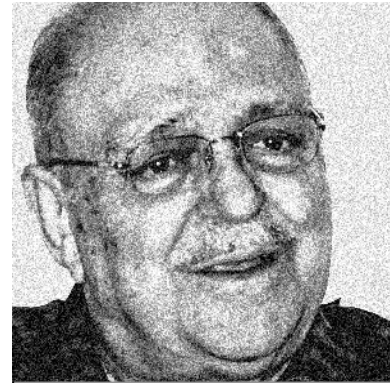
ببیند و نفهمد که این کار حاجیست چهل تا امضاء هم
که من دور این بکنم فایده ندارد» من تصویر آن تابلو
را گرفته‌ام و هنوز پیش خودم دارم.

• با آقای حسین مسرور هم ارتباط داشتید؟

متأسفانه یکی دو جلسه بیشتر در خدمت ایشان
نبودم اما با آثارشان آشنا هستم و شخصیت ایشان
برای من محرز و مسلّم است و گویی که کم شعر
گفته‌اند اما مصداق «کم گوی و گزیده گوی چون
در» هستند. اشعار بسیار زیبایی دارند که یکی از آنها
پیری و جوانی است. بد نیست بخشهایی از آن را که
در خاطر دارم برایتان بخوانم:

• خواهش می‌کنم!

«یکی گفتا به دوران نا امیدم
که می‌روید به سر موی سپیدم
ازین موی سفید اندیشه دارم
که بر پای جوانی تیشه دارم



انگار که
نقاش طبیعت
بیست و چهار ساعت
دارد انسان را
گریم می‌کند.
در سن بلوغ
به انسان زیبایی
می‌بخشد و در
میانسالی کم‌کم
پنبه‌ی جوانی را
از گوش آدم
بیرون می‌کشد



داود پیرنیا و رهی معیری

بسا زیبا جوان حسرت آلود
که پیری بر رخس لیخند زن بود
بیا تا دل به خرسندی سپاریم
کزین شایسته‌تر کاری نداریم
ندیدی صبحدم چون خنده سر کرد
نشاطش بر همه عالم اثر کرد؟»
.....

شاید بتوانم بگویم که من دیوان استاد مسرور
را از حفظم ولی بیش از این دیگر جایز نیست که
بخوانم.

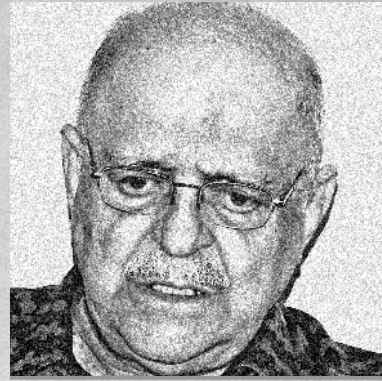
• احسنت! آفرین به این حافظه! وارد دوستان
شاعر شما بشویم آقای رهی معیری هم یادم
هست که برای شما غزلی گفته بودند.

بله. من با رهی و آقای علی دشتی و آقای قباد
ظفر که شاگرد سنتور حبیب سمعی بود، دوست
بودم شعری که با لطف خاص برای من شعر
گفته‌اند زیادند.

• با پژمان بختیاری هم ارتباط داشتید؟

بله، بسیار! آن آهنگ «در کنج دلم» را که
قصه‌اش را برایتان نقل کردم، من روی شعر ایشان
ساخته بودم. نمی‌دانم چرا اینطوری است که
دیگران آهنگهای مرا صاحب می‌شوند. حتی یکی
از شاگردان من به ترکیه رفته بود و گفته بود که
من کسائی هستم. از او یک هفته پذیرایی کرده
بودند. بعد از ۲۰ سال آن آقای میزبان به ایران
آمده بود و با من تماس گرفت و گفت که من در
ترکیه از شما پذیرایی کرده‌ام! من او را به خانه‌ام
دعوت کردم و دید که من کس دیگری هستم.
گفتم من همه جور دزدی دیده بودم اما اینکه
خود آدم را بدزدند نوبر است!

مادر پژمان بختیاری هم به عقیده‌ی من یکی
از زنان شاعره‌ی بزرگ ایرانی بوده ولی آثارش
را نیز تقریباً به دست خودش از بین برده است.
هرچند آنچه که باقی است نشان از ابهت اندیشه و



این هم مصیبتی است
یک مشت مردهای
بی هویت از نظر موسیقی
و بدون داشتن صدا
و ذوق موسیقایی،
زن های نیمه لخت را
در آمریکا روی صحنه
می آورند و چیزهایی
می خوانند که جز
مزخرفات نام دیگری
نمی توان به آنها داد

افکار والای این خانم دارد. قصیده ای دارد که آخرش می گوید:

الغرض گر نقش هستی را نکو بیند کسی
یک جهان زشتی است با قدری جمال آمیخته

• خوب استاد از میرزا آقا امامی بگویید.

پدر من با ایشان در کوچه ی باغ کلم همسایه بودند و خیلی با هم مأنوس. گاهی به خانه ی پدر من می آمد و خاطراتی می گفتند و همنشین بودند. اما من در سنی نبودم که از هنر ایشان سر دریاورم و کودک بودم. حاج مصورالملکی را هم چندین جلسه زیارت کرده بودم که وصف آن اثرشان را هم برایتان کردم. رستم شیرازی هم هنرمند بسیار بزرگی بود و متأسفانه قدر او را به جز معدودی نشناختند.

• از مرحوم چایچی برایمان بگویید. خانه ی شما پر از آثار اوست.

بعد از آنکه با چایچی بیشتر آشنا شدم، و به او گفتم سه تار بساز و ایشان شروع کرد. بعد گفتم که تار بساز و سنتور بساز و کم کم همه ی سازها را ساخت و خوب هم از عهده برآمد. ایشان یکی از درودگران بی نظیری بود که نمی دانم در ایتالیا یا شوروی نزد آقایان ارمنی دوره دیده بود و تمام کارهای چوبی هتل عباسی کار اوست. او هنرمند شایسته ای بود که خدا رحمتش کن.

او با من دوستی عمیقی داشت. یک پسر و یک دختر هم داشت که دخترش در آمریکا دکتر داروساز است. فوق تخصصش را گرفته و مشغول به کار است. اما پسرش به نام علی استثنایی بود. چایچی او

را بسیار دوست داشت. جانش بود و این بچه. بعد از فوت چایچی و همسرش علی تحت تکفل پسر عمه اش قرار گرفت.

بگذریم، چیزی که به خاطر من هست و برای من خیلی جذاب و جالب است این است که این پسر ضمن اینکه مشکل ذهنی داشت اما چیزهایی داشت که جالب بود مثلاً به من که زیاد با چایچی حشر و نشر داشتیم و برایشان نی هم می زدم می گفت: «آقا ن» تلفن که می کردم به پدرش می گفت: «بابا آقا ن» نی هم نمی گفت! می گفت: «ن» و جالب این بود که وقتی خانم من تلفن می زد، به محض اینکه الو می گفت علی به مادرش می گفت: «مامان، خانوم ن» این را از این لحاظ گفتم که هیچ ایرادی نداشت که به من بگویند: آقا ن. این برای من خیلی مطلوب تر از آن الفاظی است که به من نسبت می دهند و واقعیت هم این است که من همان آقا ن هستم و آقای آن را هم که بزنید همان «ن» کافیست.

• عجب! استاد از آقا حسام دولت آبادی برایمان بگویید.

ایشان. اصالتاً از اهالی دولت آباد اصفهان بود. مرد سیاست بود و یک دوره ای هم معاون سپهد زاهدی شد اما شعر هم خوب می ساخت. مثلاً:

مطرب اینگونه که آغاز کنی ساز امشب
ترسم از پرده برون اوفتدم راز امشب
ساز در دست تو راز دل من می گوید
منه از دست به سوز دل من ساز امشب
ایشان با پدر من خیلی مأنوس بود.

• با آقای مکرم اصفهانی هم رابطه داشتید؟

زیادا مکرم طنزپرداز فوق العاده ای بود. همه چیز را به چشم طنز و شوخی می دید و روحیه ی بسیار شادی



داشت. چیزهایی که ایشان می‌گفت در زمان خودش بسیار جالب بود. شعر هم خوب می‌ساخت. مثلاً:

ای توانگر که توانائیت از سیم و زر است
لاف کم زن که سعادت به متاع دگر است
و یا:

نبود و نیست به دور زمانه نیرویی
که فائق آید بر حسن روی نیکویی

البته اینها همه غزل هستند ولی من یک بیتش را می‌خوانم.

• خوب! دیگر؟

کسی که از او یاد نشد و باید حق مطلب را درباره‌ی او ادا کنم استاد مسلم شعر و موسیقی و ابتکار و انشاء و ابداع و نبوغ، آقای منوچهر سلطانی است که اولین شاگرد استاد صبا در ویلن بود و دیوان شعری هم از او به جا مانده است. ایشان از نوادر موسیقی ما بود و آهنگ بسیار خوب می‌ساخت. آنقدر صاحب ذوق و ابتکار بود که باید بگویم بهترین ملودیسین بود. امروزه همه ادعای نوآوری و نوپردازی و نونوازی و ابتکارات جدید دارند، اما آنچه باید در انبان باشد را اهلش تشخیص می‌دهند. منوچهر سلطانی بسیار خوب شعر می‌گفت. مثلاً:

شد در دلم محبت او بیش از عالمی
گرچه دلم ز تنگ دلی هیچ جا نداشت

فکر می‌کنم این مشت نمونه‌ی خروار باشد. از همین نمونه باید به توانایی او پی برد. ببینید که ایشان چقدر ذوق و ابتکار داشت که بنده‌ی کمترین و آقای جلیل شهنواز از ایشان در ملودیهایش خط می‌گرفتیم و پیروی می‌کردیم.

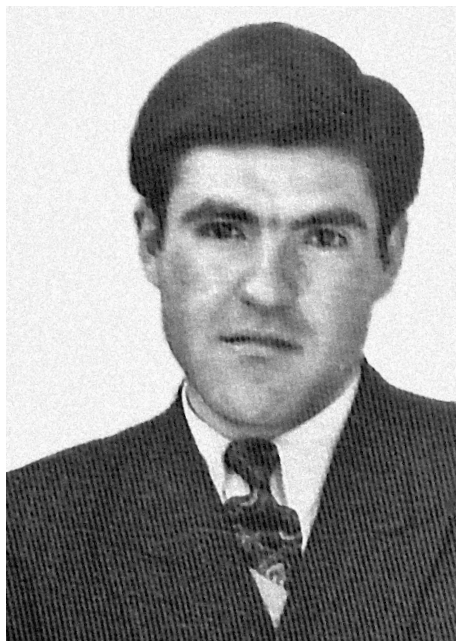
یکی هم آقای جهانبخش پازوکی بود که از نوادر موسیقی ماست و آن آهنگ «قسم به اسم آزادی/ به لحظه‌ای که جان دادی...» کار اوست. اگر که پازوکی شناخته شده بود، بایستی که تا آخر عمر بی‌نیاز می‌بود. ولی متأسفانه به سبب بی‌اعتنایی جامعه به موسیقی، به آمریکا پیش دخترانش رفت که حالا تحصیل کرده و دکتر شده‌اند. خودش را مشغول موسیقی بازاری کرد. من شخصاً معتقدم که ایشان بسیار هنرمند عالی مقامی است. حالا هر جای دنیا که



جواد چایچی

بعد از آنکه با چایچی
بیشتر آشنا شدم،
و به او گفتم
سه‌تار بساز و
ایشان شروع کرد.
بعد گفتم که
تار بساز و سنتور بساز
و کم‌کم همه‌ی سازها
را ساخت و خوب هم
از عهده برآمد

کسی که از او یاد
نشد و باید حق مطلب
را درباره‌ی او ادا کنم
استاد مسلم شعر و
موسیقی و ابتکار و
انشاء و ابداع و نبوغ،
آقای منوچهر سلطانی
است که اولین شاگرد
استاد صبا در ویلن بود
و دیوان شعری هم از
او به جا مانده است



منوچهر سلطانی

ما در ایران مردان بزرگی داشته‌ایم. آقای علی‌اکبر شهید در شعر و آهنگ سرآمد بود و به تصنیف جان داد و آن را زنده کرد. بعد از او عارف قزوینی که هم آهنگ می‌ساخت، هم شعر می‌گفت، هم می‌خواند. بعد از اینها امیرجاهد، مرتضی نی داود که البته شعر نمی‌گفت و عبدالحسین برازنده در اصفهان که البته او هم اگر در تهران بود بیش از اینها معروف می‌شد و در آهنگ سازی سرآمد بود. آن آهنگ‌هایی که تاج خوانده است؛ "در گلستان" و "رنگ‌های طبیعت" و "در دل آتش" و... از اوست. بعد از اینها هم منوچهر سلطانی و بعد از او جهانبخش پازوکی و بسیاری هنرمندان دیگر که هنر اینها را هیچ چیز کمرنگ نمی‌کند

ادامه دارد

می‌خواهد باشد. با آن جهش و پرش و ابتکارات و ذوق فکری آدم هر جا که باشد، می‌درخشد. گل هر جا که باشد، گل است و خار هم هر جایی باشد خار است.

این هم مصیبتی است. یک مشت مردهای بی‌هویت از نظر موسیقی و بدون داشتن صدا و ذوق موسیقایی، زنده‌های نیمه لخت را در آمریکا روی صحنه می‌آورند و چیزهایی می‌خوانند که جز مزخرفات نام دیگری نمی‌توان به آنها داد و مردم هم به اینها می‌گروند و بدتر از آن، اینکه در ایران هم بعضی خواننده‌های جوان، از آنها تقلید می‌کنند و من نمی‌دانم چرا تقویت هم می‌شوند! ولی بدانید که هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند با هنر اصیل مقابله کند و پیروز شود. اگر هم هست برای چند صباحی است.



نوعی ایهام در سخن حافظ

..... دکتر مسیح بهرامیان

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد نجف آباد



چونچه گرچه فرو بستگی است کار جهان
تو همچو باد بهباری که کشایدش

یکی از شیوه‌های درک درست سخن حافظ، شناخت اقلیم فرهنگی اندیشه‌ی اوست؛ و این منظور حاصل نمی‌شود مگر با بررسی قلمرو مطالعات او. کتبی که مورد مطالعه‌ی او بوده است تا حدی روشنگر این معنی تواند بود.

در این زمینه دو منبع می‌تواند ما را رهنمون به مقصود باشد. یکی مقدمه‌ی جامع دیوان یعنی محمد گلندام و دیگری دیوان عزیز خواجه. البته باید توجه داشت که از این دو منبع نیز مقصود به کمال حاصل نمی‌شود. زیرا آنچه در مقدمه می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد عباراتی چند است که محمد گلندام به نحو اجمال و به قصد بیان اشتغالات علمی خواجه ذکر کرده است. به عبارت دیگر جامع دیوان در صدد بیان میزان احاطه‌ی خواجه بر علوم عصر خود و احصاء کتبی که به مطالعه می‌گرفته است نبوده است تا بتوان به صورت کافی و کامل از مقدمه در این جهت بهره گرفت. از مطالعه‌ی دیوان نیز نمی‌توان به این مراد دست یافت. زیرا دیوان تجلی‌گاه احساس والای کسی است که شعرش آینه‌ی عشق و عرفان است و به دفتر و دیوان عنایتی ندارد و طبیعی است که از سیر علمی خود و کتبی که دیده است سخنی نگوید؛ مگر جایی که با استفاده از ایهام که خصیصه‌ی بارز سخن اوست نام کتابی را ذکر کند. بدین ترتیب امکان تتبع در این مورد محدود خواهد بود.

قرآنی

ترجمه از: **بهاءاللیخ نژاد**

کسانی حافظ
نامیده می شدند
که قرآن را از
بر می داشتند.
حَفَظَهُ ی حدیث نیز
چنانچه یکصد هزار
حدیث
از بر می داشتند
به همین نام
خوانده می شدند.
تصریح خواجه
به این که قرآن را
در سینه دارد
و کسی از
حفاظ قرآن، لطایف
حکمی را چون او با
نکات قرآنی جمع
نکرده است تردیدی
در این خصوص
باقی نمی گذارد

بعلاوه راه دیگر، تطبیق معانی و مضامین سخن اوست با آنچه دیگران در آثار خود آورده اند که این طریق ملازمه با بررسی آثار منثور و منظوم پیشینیان او دارد؛ و این کار موقوف فرصتی دیگر است. معذک این محدودیتها مانع یک بررسی اجمالی در این خصوص نیست. نوع و محتوای کتابهایی که در مقدمه یا در دیوان ایهامی به نام یا معنی لغوی آنها (یا هر دو) شده است چیست؟ سهولت کار را در سه بخش به این بررسی می پردازیم:

الف) کتبی که در مقدمه ی جامع دیوان آمده است:

عبارت مقدمه این است: «...أما به واسطه ی محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان، و بحث کشف و مفتاح، و مطالعه ی مطالع و مصباح، و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب، به جمع اشات غزلیات نپرداخت و به تدوین و اثبات ابیات مشغول نشد...»^۲

بدین ترتیب در مقدمه، از قرآن کریم و کشف و مفتاح و مطالع و مصباح سخن رفته است.

قرآن کریم: عبارت «محافظت درس قرآن» مبین عشق خواجه به کلام الهی است. شعر خواجه مؤید این معنی است و بسیاری از صاحب نظران را عقیده بر این است که «بزرگترین سرمشق حافظ در سخن سرایی قرآن بوده است»^۳. در دیوان به کرات تصریح به قرآن کریم شده است:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویسر مکن چون دگران قرآن را
عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت
ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ
فکرت مگر از غیرت قرآن خدا نیست
حافظ به حق قرآن کز شید و زرق بازای
باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
حافظا در کنج فقر و خلوت شب های تار
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

گفتمش زلف به خون که شکستی؟ گفتا:
حافظ این قصه درازست به قرآن که مپرس
هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک
این تنعم که من از دولت قرآن کردم
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری
ز حافظان جهان کس چون بنده جمع نکرد
لطایف حکمی با نکات قرآنی^۴

انتخاب تخلص حافظ نیز این تعلق را افاده می کند. کسانی حافظ نامیده می شدند که قرآن را از بر می داشتند. حَفَظَهُ ی حدیث نیز چنانچه یکصد هزار حدیث از بر می داشتند به همین نام خوانده می شدند. تصریح خواجه به این که قرآن را در سینه دارد و کسی از حفاظ قرآن، لطایف حکمی را چون او با نکات قرآنی جمع نکرده است تردیدی در این خصوص باقی نمی گذارد. مؤید دیگر، اقتباسات خواجه از قرآن و تلمیحات اوست و تأثرات گوناگونش از کتاب کریم که تألیف رساله ی مستقلی را ایجاد می کند.

کشف: نام کامل این کتاب «الکشف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل» است که از تألیفات امام جلاله، محمود بن عمر الزمخشری متولد ۴۶۷ و متوفی در ۵۲۸ هجری است.^۵

کشف همان گونه که از نام آن معلوم است تفسیری است بر قرآن کریم که در عصر خواجه از کتب معتبر و مشهور بوده و شرح بسیاری بر آن نوشته شده است من جمله توضیح کشف و تنقیح کشف و کشف الکشف. **مفتاح:** کتب بسیاری بدین نام اشتهار دارد که در فهرستها آمده است. لیکن صاحب نظران در این که مراد از مفتاح، مفتاح العلوم سکاکی است اتفاق نظر دارند. این کتاب تألیف امام سراج الملة والدین ابی یعقوب یوسف بن ابی بکر محمد بن علی السکاکی (۶۲۶-۵۵۴) است و موضوع آن صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و شعر است. این کتاب بسیار مورد توجه علما قرار گرفته و شروح بسیاری بر آن نوشته اند. خطیب قزوینی، (جلال الدین محمد بن عبد الرحمن شافعی) متوفی در ۷۳۹ هجری آن را تلخیص و به تلخیص المفتاح موسوم نموده و الايضاح را نیز در توضیح آن نوشته است،

الكشاف

عن حضرت ابي عبد الله عليه السلام
وغيره من الصحابة والفقهاء

وهو تفسير القرآن الكريم، التمام المذكور من غير التفسير،
القول في تفسيره

في تفسير القرآن الكريم، التمام المذكور من غير التفسير،
القول في تفسيره

بطلبه من مكتبة الإمامية الكورفانية في تاريخ المخطوطات

تأليفه

المصنف

المؤلف

المطبعة

الطبعة

کشف

همان گونه که

از نام آن معلوم

است تفسیری

است بر قرآن کریم

که در عصر خواجه

از کتب معتبر و

مشهور بوده و

شرح بسیاری

بر آن نوشته

شده است

من جمله

توضیح کشف و

تنقیح کشف و

کشف الکشاف

مورد اشاره قرار گرفته است. بر این دو گونه قسم سومی را نیز می توان افزود و آن کتبی است که در عصر حافظ معروف بوده لیکن در این که خواجه از به کار گرفتن واژه ی هم نام آن کتب، ایهام به آن ها را اراده کرده است یا نه تردید وجود دارد.

قسم نخست

این قسم راجع است به قرآن کریم که در مقدمه ذکر آن رفته است.

کشف که قبلاً از آن سخن گفته شد و در دیوان نیز از آن بدین صورت یاد شده است:

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر
چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است^{۱۰}

در نسخه ی مصحح انجوی بیتی دیگر نیز دیده می شود که در آن از کشف یاد شده است:

ز مصحف رخ دلدار آیتی برخوان
که آن بیان مقامات کشف و کشف است^{۱۱}

ذکر این نکته ضروری است که کشف الکشاف نام کتابی است در تفسیر که یکی از معاصران خواجه به نام سراج الدین عمر بن عبدالرحمن فارسی قزوینی متوفی در ۷۴۵ تحت عنوان الکشف عن مشکلات الکشاف نوشته است.

مواقف: از این اثر در قطعه ی معروف خواجه (به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق) یاد شده است:

دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف
بنای کار مواقف به نام شاه نهاد^{۱۲}

این کتاب از تألیفات قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی است و نام کامل آن «المواقف فی علم الکلام و تحقیق المقاصد و تبیین المرام» است. عضدالدین در قصبه ی ایج در فارس، جایی بین دارابجرد و نیریز متولد شد. وی فقیهی شافعی بوده که به شغل قضا اشتغال داشته و یک بار هم به رسالت از جانب شاه شیخ ابواسحاق نزد امیر مبارزالدین مظفری رفته است. او کتاب مواقف را به نام غیاث الدین محمد بن رشیدالدین فضل الله تألیف کرد. میر سید شریف جرجانی بر این کتاب شرحی مفصل نگاشته است که

آن گاه علامه تفتازانی (سعدالدین مسعود بن عمر متولد ۷۲۲ هجری در تفتازان و متوفی در ۷۹۱ یا ۷۹۷ در سرخس) مطول و مختصر را در شرح تلخیص نگاشته است. بهاءالدین سبکی (احمد بن علی عبدالکافی) مکتبی به ابو حامد متولد ۷۱۹ و متوفی در ۷۷۳ نیز عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح را در ۷۵۸ تألیف کرده است. در قرن دوازدهم ابن یعقوب المغربي مواهب المفتاح فی شرح تلخیص المفتاح را نوشته و در قرن سیزدهم هجری، محمد بن احمد بن عرفه دسوقی مالکی از عربی دانان مصر و مدرسان الازهر حاشیه ای بر شرح تفتازانی نوشته است که این شروح در یک دوره ی چهار جلدی تحت عنوان شروح التلخیص طبع شده است.

مطالع: کتب بسیاری به نام مطالع و طوابع و یا شرح مطالع و شرح طوابع در دست است، که فهرست کامل آن ها در مآخذ آمده است.^{۱۳} بعضی از صاحبان نظر را عقیده بر این است که مطالع مورد نظر، طوابع الانوار عن مطالع الانظار تألیف بیضاوی (متوفی در ۶۸۵) است. ادوارد براون بر آن است که: «ظاهراً مقصود مطالع الانظار فی شرح طوابع الانوار تألیف قاضی بیضاوی یا اینکه مطالع الانوار در منطق تألیف قاضی ارموی یا مطالع انوار التنزیل تألیف عبدالرزاق حنبلی الرسعنی باشد.»^{۱۴} برخی نیز شرح مطالع قطب الدین رازی را که در منطق تصنیف شده مراد دانسته اند و در هر حال موضوع کتب یاد شده علوم حکمت و منطق است که مورد عنایت دانشمندان بوده است.

مصباح: از میان کتبی که در علوم مختلف تحت این نام نوشته شده و فهرست آنها در مآخذ آمده است،^{۱۵} غالب محققان را عقیده بر این است که مصباح تألیف امام ناصر بن عبدالسید مطرزی نحوی متوفی به سال ۶۱۰ مراد است که از کتب درسی آن روزگار بوده و در علم نحو تألیف شده است.^{۱۶} و مشتمل است بر پنج باب: اصطلاحات نحوی، عوامل لفظی قیاسی، عوامل لفظی سماعی، عوامل معنوی، فصولی از عربیت.

ب) کتبی که در دیوان نام آن ها آمده است:
این کتب از حیث نحوه ی ذکر در اشعار به دو قسم منقسم است. نخست آثاری که به نام آنها بدون ایهام و ایهام تصریح شده است؛ دوم آنها که ایهاماً

ایهامات شعر خواجه

از محدوده‌ی

تعاریفی که

در کتب بلاغت

از این صنعت می‌شود

فراتر می‌رود

و به قول دکتر مرتضوی

ایهامات او

اصولاً اعم از

ایهام است که

در کتاب‌های بدیع

یاد شده است

از متون معتبر در علم کلام شمرده می‌شود. شمس الدین محمد بن بهاء‌الدین یوسف کرمانی و سیف‌الدین احمد الابهری نیز بر این کتاب شرح نوشته‌اند. سال وفات عضدالدین را ۷۵۶ هجری ثبت کرده‌اند.^{۱۳}

شهنامه:

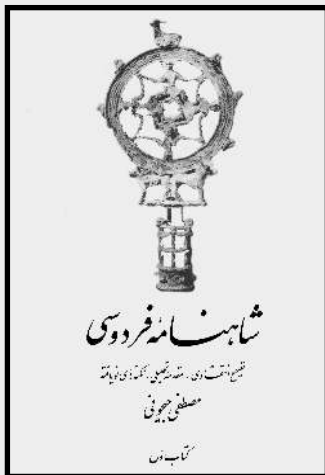
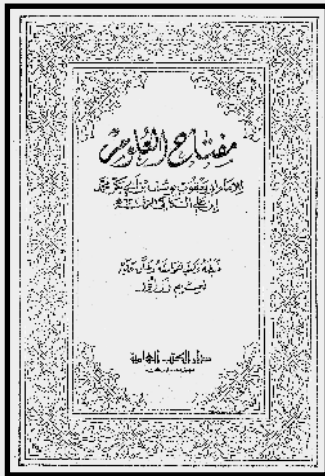
شوکت پور پشنگ و تیغ عالم گیر او
در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن.^{۱۴}

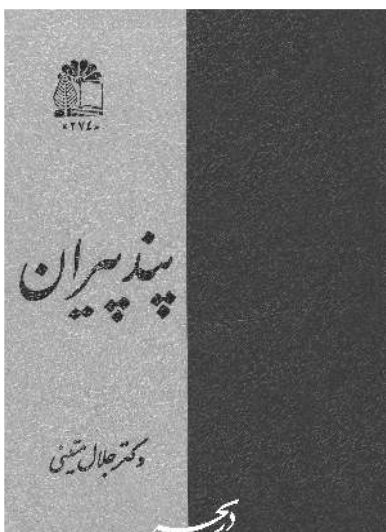
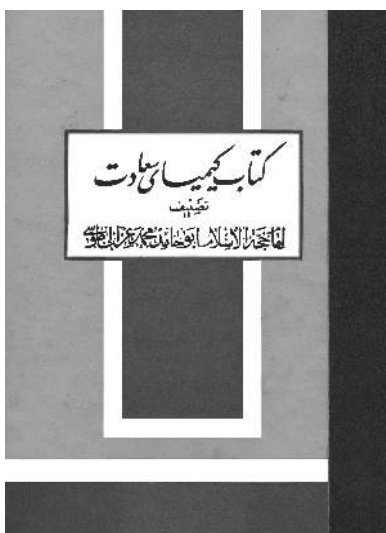
در این بیت گرچه شاهنامه به معنی عام آمده لیکن شاهنامه‌ی فردوسی را نیز یاد آور است. ذکر شاهنامه‌ها به صورت جمع بدین اعتبار است که داستان‌های حماسی و روایات تاریخی ایرانی در کتب متعددی مانند کارنامه‌ی اردشیر بابکان و یادگار زریران و پند نامه‌ی بزرگمهر و اندرز خسرو پسر قباد و خداینامه و امثال آن پراکنده بود که از این میان خداینامه به دستور یزدگرد تکمیل و بعدها به وسیله‌ی ابن مقفع به عربی ترجمه شد. سپس سپهسالار خراسان امیر منصور عبدالرزاق، امیر منصور معمّری وزیر خود را به گرد آوردن دهقانان و تألیف کارنامه‌ی شاهان مأمور ساخت که نتیجه‌ی آن شاهنامه‌ی منشور ابو منصور است. مسعودی مروزی و دقیقی توسی نیز قسمت‌هایی از شاهنامه را به نظم در آوردند و نهایتاً حکیم توس دست به تألیف شاهنامه زد و کتابی پرداخت که تجلی‌گاه حماسه‌ها و شورها و فرهنگ و تاریخ و اخلاق ایرانیان کهن است.^{۱۵}

قسم دوم

این قسم همان گونه که گفته شد راجع به کتبی است که شعر خواجه‌ی بزرگوار بدان‌ها ایهام دارد. از میان صنایع شعری خواجه را به ایهام عنایت خاصی است. این صنعت که توریه و تخییل و توهیم هم نامیده می‌شود به حافظ - که غالباً سخن در پرده می‌گوید - این امکان را می‌دهد که با آوردن یک لفظ یا یک تعبیر، دو یا چند معنی را افاده کند. خاصه آن که ایهامات شعر خواجه از محدوده‌ی تعاریفی که در کتب بلاغت از این صنعت می‌شود فراتر می‌رود و به قول دکتر مرتضوی ایهامات او «اصولاً اعم از ایهام است که در کتاب‌های بدیع یاد شده. گاهی معنی قریب معنی اصلی شعر به شمار می‌رود و معنی غریب به کمک قرائن و مناسبات به موازات معنی اصلی ایهاماً از بیت استنباط می‌شود و گاهی معنی قریب، معنی غیر مقصود و ایهامی و معنی غریب معنی اصلی و مقصود است که از روی مناسبات درک می‌شود و زمانی مفاهیم قریب و غریب هر دو جامه‌ای است که بر قامت شعر دوخته و هیچیک از دیگری از لحاظ معنی مقصود بودن ممتاز نیست و مواردی نیز پیش می‌آید که از یک لفظ یا تمام بیت در نظر اول دو معنی و مفهوم استنباط می‌شود و هر دو مفهوم از لحاظ قرب و غرابت یکسان است و به هر دو اعتبار معنی شعر صحیح و فصیح می‌باشد.»^{۱۶}

در آوردن نام کتب نیز ایهام به کیفیت فوق یعنی توجه به اسم خاص کتب و نیز ایهام به معنی لغوی آن‌ها به کار گرفته شده است:





قانون و شفا

دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید
هیپات که رنج تو ز قانون شفا رفت^{۱۷}

معنی مصرع دوم بدون توجه به خاص بودن
واژه‌های قانون و شفا این است:

(طبیب... گفت): «دریغا که بیماری تو از اندازه
و معیاری که شفای آن امید رود فراتر رفته است.»
وقتی به این نکته توجه شود که قانون و شفا نام
دو کتاب از آثار شیخ الرییس است شیوه‌ی خاص
خواجه در ایهام به این دو کتاب آشکار می‌شود. نکته
این است که قانون را ابن سینا در طب و مشتمل بر
پنج کتاب تألیف کرده است بدین شرح:

۱. در امور کلی علم طب شامل چهار فن، ۲. در
ادویه مفرده شامل دو جمله، ۳. در امراض جزئیه
اعضاء انسان شامل بیست و دو فن، ۴. در امراض
جزئیه که اختصاص به اعضاء معینی ندارد شامل
هفت فن، ۵. در ادویه مرکبه شامل چند مقاله و دو
جمله. لکن شفا مهمترین کتاب شیخ در حکمت
است و مشتمل است بر چهار قسمت منطق و
طبیعیات و ریاضیات و الهیات و هر یک از این
قسمت‌ها خود به فنون و مقالات و فصولی تقسیم
می‌شود. خواجه قانون را در معنی قریب به جای
معیار و اندازه و شفا را به معنی بهبود به کار گرفته
است لیکن قانون را به شفا اضافه کرده و بدین
شیوه معنای غریب این تعبیر را افاده کرده با این
ظرافت که دفع رنج را غیر مستقیم ناشی از شفا
دانسته است.

در ابیات دیگری که از قانون و شفا سخن رفته
معنی ابیات موهم معنی خاص (نام کتاب) نیست
ولو از جهت ایهام به معنای دیگر متناسب و قابل
توجه باشد:

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش
که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد^{۱۸}
شفا ز گفته‌ی شکرشان حافظ جوی
که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد^{۱۹}

کیمیای سعادت:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم
که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق^{۲۰}

بیاموزمت کیمیای سعادت
ز هم صحبت بد جدایی جدایی^{۲۱}

کیمیای سعادت به معنی اکسیر و داروی
خوشبختی است. در این دو بیت به کتاب مشهور ابو
حامد، محمد بن محمد طلوس توسی غزالی (متولد
۴۵۰ و متوفی ۵۰۵) نیز ایهام دارد^{۲۲}. این کتاب که
قبل از سال ۵۰۰ نوشته شده^{۲۳} مقدمه‌ی آن به چهار
عنوان: خودشناسی و خداشناسی و دنیاشناسی و
آخرت‌شناسی و متن به چهار رکن تقسیم شده:
عبادات و معاملات و مهلکات و منجیات.

پند پیران:

جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان به^{۲۴}

پند پیران به وجه اضافی معنی قریب لغوی
را افاده می‌کند. لکن به کتاب پند پیران از
نویسنده‌ای نامعلوم (چاپ بنیاد فرهنگ ایران به
تصحیح دکتر جلال متینی) نیز ایهام دارد. که
این کتاب در بیست باب و مشتمل بر حکایت‌ها و
اندرزهای اخلاقی است.

قسم سوم

این قسم (یعنی کتبی که در روزگار خواجه معروف
بوده است لیکن روشن نیست که خواجه با آوردن
واژه‌ی نام آنها ایهام بدان‌ها را هم اراده کرده است
یا نه) به شرح ذیل است. روشن است که مراجعه
به متن این کتب و بررسی این معنی که مندرجات
کتب مورد استفاده‌ی خواجه قرار گرفته است یا
نه در مواردی راهگشا تواند بود و این کار فرصت
دیگری می‌طلبد. در مواردی نیز قرائن حکایت از
کاربرد لغوی صرف این گونه واژه‌ها دارد.

ارغنون:

ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنر است
چون از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم؟^{۲۵}

آوردن کلمات «ساز» و «رهزن» و «هنر» و
«ناله» و «خروش» - که مراعات‌النظیر نامیده می‌شود -
مبین این معنی است که از ارغنون در این بیت کتاب
معروف منطق ارسطو مراد نیست بلکه از آن آلت
موسیقی اراده شده است.

نزهة الارواح و روضة الافراح

(تاریخ الحکماء)

ترجمه

مقصود علی کهریزی

با دینچه‌ای درباره تاریخنگاری فلسفه

به کوشش

محدثی دانش‌پژوه محمد سرور یونانی

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



زبور:

زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است
بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش^{۲۶}

زبور به فتح زاء به معنی نوشته و برای مزامیر داود پیامبر علیه‌السلام علم شده است که مشتمل است بر ۱۵۰ مزمور. «و در خبر است که داود علیه‌السلام زبور برگرفتی و به صحرا شدی. علماء بنی اسرائیل در پس او ایستادندی و مردمان از پس علما ایستادندی و جنیان از پس مردمان بایستادندی. و مرغان در هوا پر درگسترندندی و سایه بر ایشان افکندندی از خوشی آواز داود.»^{۲۷} و نیز: «زبور (ج: زُبُر) در عربی تصحیف مزمور عبرانی است که از ریشه‌ی زمر می‌باشد و زَمَر: نی زدن، خواندن، نواختن، نواختن در ضمن خواندن سرود ستایش خداوند و نغمه و آهنگ. و معناها، المدایح و الاناشید، و هی اناشید شعریه ترنم فی حمدالاله و تمجیده...»^{۲۸}

بدین ترتیب علاوه بر این که در این بیت، تلمیح دارد به آنچه در تفسیر ابوالفتوح به شرح مذکور آمده، معنی قریب زبور که سرود و آهنگ است و معنی غریب آن که کتاب حضرت داود باشد نیز به ذهن‌خاطر می‌کند.

خلاف:

این واژه در سه بیت از غزلیات آمده است:
نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش
که من این مسأله بی چون و چرا می بینم
در خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
شراب لعل کش و روی مه جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین^{۲۹}

که در این مواضع تصور ایهامی نمی‌رود. لیکن در یک قطعه این کلمه موهم ایهامی است:

سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق
چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست
سرای قاضی یزد ارچه منبع علم است
خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست^{۳۰}

خلاف را علمی تعریف کرده‌اند که در آن از کیفیت حجج شرعی و نارسایی دلایلی که همساز نیستند بحث می‌شود و در حقیقت جدلی است که با مقاصد دینی سر و کار دارد. میرسید شریف جرجانی می‌گوید: «الخلاف:

منازعة تجری بین المتعارضین لتتحقیق الحق او لابطال الباطل.»^{۳۱} ایجاد این علم را به ابوزید عبدالله بن عمر بن عیسی سمرقندی نسبت داده‌اند. در میان آثار شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی (۴۶۰-۳۸۵) کتاب الخلاف در همین زمینه تصنیف شده است. آیا خواجه در این قطعه نبودن «علم نظر» را در سرای قاضی یزد ناشی از عدم آموزش علم خلاف و کتاب خلاف ندانسته است؟ به عبارت دیگر آیا در این مصرع ایهامی به معنی غریب خلاف یعنی علم و کتاب خلاف ندارد؟

نزهة الارواح:

گر به نزهتگه ارواح برد بوی تو باد
عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند^{۳۲}

دو کتاب تحت این نام یعنی نزهة الارواح در دست است. یکی تألیف شمس‌الدین محمدبن محمود شهرزوری حکیم قرن ششم و هفتم که نام کامل آن «نزهة الارواح و روضة الافراح» است که بر اساس مشرب اشراق در عرفان نوشته شده است و دیگری نزهة الارواح تألیف امیر حسینی رکن‌الدین هروی مشهور به سادات متوفی به سال ۷۱۸ یا ۷۱۹ که مشتمل بر بیست و هشت فصل در زمینه‌ی معرفت سلوک و مقامات و نصیحت سالک و بدو خلقت و وحدت و تجرید و قاعده‌ی طریقت و کمال استغنا و آغاز فطرت و اختلاف حالات و دیگر مواضع عرفانی است.^{۳۳} با توجه به محتوای اثر نخستین به نظر می‌رسد در بیت، تألیف شمس‌الدین محمدبن محمود منظور نظر بوده است زیرا نزهة الارواح امیر حسینی سادات در مراتب سلوک است و در نزهة الارواح شهرزوری که تاریخ‌الحکما نامیده شده است مؤلف با ذکر احوال فیلسوفان به بیان عقاید آنان نیز پرداخته است. روشن است که متکا و معیار داوری فیلسوفان عقل است و هم ارج عقل، جان و این دو از دیدگاه این اندیشمندان ارجمندترین مواهب هستی شمرده می‌شوند. مثلاً در این کتاب در مبحث ترجمه الاحوال شیخ یونانی (فلوطین) گوید:

«باری تعالی را صورتی و هیأتی نیست مثل صورت‌های عالم بالا و چیزهای عالم سفلی؛ قوتش نیز مثل قوت این‌ها نیست و او بالاتر از همه صورت‌ها و هیأت و قوت‌هاست و همچنین اند **عقل** و **نفس** که ایشان پرتو ذاتند. یکی می‌شوند به چیزهایی که صورت و هیأت و شکل نیست ایشان را، یکی شدن

عقل معنوی.» (ص ۲۱۴)

این دو (جان و خرد) دو گوهرند که در اغلب آثار کهن - چه منظوم و چه منثور - گرامی ترین موهبت های دادر شمرده شده اند. شاهنامه با این بیت بلند شروع می شود:

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد
نیز ناصر خسرو راست:

ناصر غلام و چاکر آنکس که او بگفت:
جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند
که «آن کس» نیز ظاهراً کسای است:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند
یا هردوان نهفته در این گوی اغبرند

به نظر می رسد که در بیت خواجه ذکر عقل و جان که از مواضع کتاب نزهة الارواح است قرینه ای است بر توجه حافظ به نام و محتوای این کتاب، علاوه بر معنای لغوی این ترکیب.

مهر و وفا:

اورنگ کو گلچهر کو نقش وفا و مهر کو
حالی من اندر عاشقی داو تمامی می زنم^{۳۴}

آقای دکتر صفا آورده اند: «سید الشعرا استاد ابو محمد بن محمد رشیدی سمرقندی از استادان قرن ششم و از شاعران نام آور ماوراءالنهر ... هدایت منظومه ی دیگری را به نام مهر و وفا از منظومات او دانسته است»^{۳۵}

دکتر حسنعلی هروی نیز احتمال داده است منظومه ی کردی مهر و وفا (از سلسله انتشارات مؤسسه ی تاریخ و فرهنگ دانشگاه آذربایجان به ترجمه ی آقای قادر فتحاحی قاضی) نیز مورد اشاره خواجه باشد.^{۳۶} قرینه ی دیگر نیز عبارت سودی است که وفا و مهر را نام عاشق و معشوقی دانسته است.^{۳۷} بدین ترتیب شاید بتوان گفت ایهامی به این منظومه ها، یا به قرینه ی اورنگ و گلچهر، بدین دو نام داشته است.

منطق الطیر:

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر
به باد رفت و از او خواجه هیچ طرف نیست

در این بیت احتمال این که به منطق الطیر عطار اشارتی رفته باشد ضعیف است. ضعف احتمال ناشی از سیاق سخن است. می دانیم که منطق الطیر یا مقامات طيور یا طیورنامه مجموعه ای است از اشارات و لطایف عرفانی و قرآنی که به زبان رمز و راز حرکت اصناف مرغان را به منظور رسیدن به ملک اعظم بیان می کند و شیخ عطار (۵۴۰ - ۶۱۸) در این منظومه طریق سیر و سلوک سالکان را به شیواترین و دل انگیزترین وجه می نماید. در بیت یاد شده تجمل حضرت سلیمان را به صورت شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر وصف می کند و عطف این اوصاف به یکدیگر ذهن را از توجه به نام خاص (منطق الطیر) منصرف می کند. اگرچه تلمیح به آیه ی شریفه ی «یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء»^{۳۹} دارد.

اکسیر:

در سه بیت اکسیر به کار رفته است:

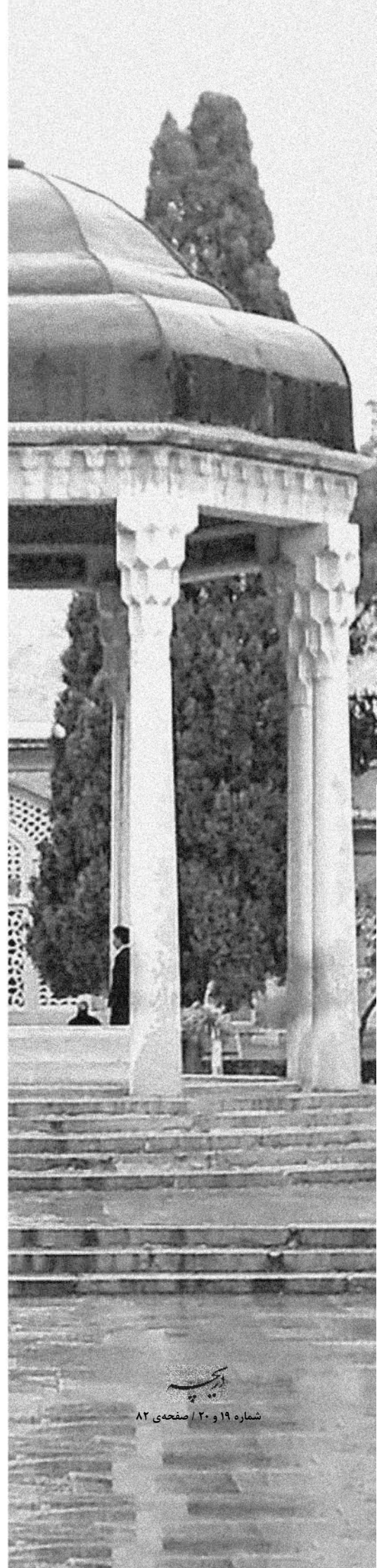


عطار نیشابوری

منطق الطیر

مجموعه شش جلدی
محمودرضا شفیعی عسکری





گدایی در میخانه طرفه اکسیری است
گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
باطل در این خیال که اکسیر می کنند

ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار
تا تن فانی من عین بقا گردانی^{۴۰}

کتاب الاکسیر از جمله کتبی است که بیرونی
تألیف آن را به رازی نسبت داده و در علم
کیمیاست^{۴۱}. نیز رساله‌ی «اکسیر» را از رسالات
منسوب به شیخ الرییس دانسته‌اند. احتمال اشاره به
این دو رساله در ابیات یاد شده بسیار ضعیف است.

جام جم:

هر آنکه راز دو عالم زخط ساغر خواند
رموز جام جم از نقش خاک ره دانست

روان تشنه‌ی ما را به جرعه‌ای دریاب
چو می دهند زلال خضر ز جام جمت

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد
که خاک میکده کحل بصر بتوانی کرد

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
وآن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

ای دل تو جام جم بطلب ملک جم خواه
کاین بود قول مطرب دستانسرای جم

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم ندهد سود وقت بی بصری

بیا ساقی آن می کزو جام جم
زند لاف بینایی اندر عدم^{۴۲}

جام جم اثر معروف اوحدی مراغه‌ای است که
منظومه‌ای است در پنج هزار بیت بر وزن و روش
حدیقه الحقیقه‌ی سنایی که در ۷۳۲ یا ۷۳۳ تألیف

شده است^{۴۳}. این کتاب در روزگار حافظ شهرت
بسیار داشته است به نحوی که دولت‌شاه سمرقندی
و صاحب هفت اقلیم می نویسند ماهی از تصنیف
جام جم به سر نیامده بود، که کاتبان چهارصد
نسخه از آن را استنساخ کردند و به بهایی بس
گران بفروختند. بدین کیفیت و با توجه به عنایتی
که خواجه به شعر اوحدی داشته^{۴۴} در توجه او به
جام جم اوحدی تردیدی نیست لیکن به صرف
قبول این معنی نمی توان معتقد شد که مراد
خواجه در این ابیات اشاره به جام جم اوحدی باشد
بالاخص با توجه به معانی بلند و شکوهمندی که
در این ترکیب مدرج است^{۴۵}.

سیاق سخن در موارد ذیل نیز احتمال ایهام به
کتاب را بسیار ضعیف می کند:

جام جهان نما:

جام جهان نماست ضمیر منیر دوست
اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند
هر آن که خدمت جام جهان نما بکند

گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی
بیا و همدم جام جهان نما می باش

جام جهان نما کتابی است در توحید و مراتب
وجود از شمس مغربی (۷۴۹ - ۸۰۹).

سیر و سلوک:

تا بگویم که چه کشف شد ازین سیر و سلوک
به در صومعه با بریط و پیمانیه روم

سیر و سلوک از رسالات خواجه نصیرالدین
توسی (۵۹۷ - ۶۷۲) است.

روضه‌ی خلد:

روضه‌ی خلد برین خلوت درویشان است
مایه‌ی محتشمی خدمت درویشان است

مجد خوافی به تقلید گلستان کتابی موسوم به
روضه‌ی الخلد تألیف کرده و آن را در ۷۳۳ به پایان
رسانیده است^{۴۶}.



دل و جان:

از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است
غرض این است وگرنه دل و جان این همه نیست
خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود
کاین هوسناکان دل و جان جای دیگر می کنند
گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی^{۴۷}
«دل و جان» از رسایل خواجه عبدالله انصاری است.

مخزن اسرار:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود
حقیقه مهر بدان مهر و نشان است که بود^{۴۸}
مثنوی اول از پنج گنج نظامی مخزن الاسرار
است مشتمل بر حدود ۲۲۶۰ بیت در بحر سریع

پی نوشت

۱. از ذکر این نکته ناگزیر است که راجع به نویسنده ی این مقدمه، علامه ی مرحوم قزوینی ذیل صفحه ی «فز» از نسخه ی مصحح خود، در صحت و اصالت نام جامع دیوان یعنی محمدگل اندام، به این علت که در هفت نسخه از نسخ اساس کار او در این خصوص ذکری نشده «شک عظیمی» کرده و احتمال داده است که این نام الحاقی باشد. لیکن با توجه به خطابه ای که آقای محیط طباطبایی در کنگره ی سعدی و حافظ ایراد و طی آن سفینه ای را معرفی کرد که برای خزانه ی ابوالفتح ابراهیم سلطان کتابت شده و متذکر شد که این سفینه متضمن قصیده ای است از «مولانا شمس الدین محمد گل اندام» و تاریخ کتابت نسخه نیز ناگزیر بین سال های ۸۱۷ - ۸۳۸ یعنی دوران حکومت این امیر می باشد نتیجه در صحت و اصالت این نام جای تردیدی نیست و این معنی را دکتر خانلری نیز در جلد دوم مصحح خود آورده است (آینده - شماره ی فروردین و اردیبهشت سال ۶۰ ص ۲۵ و جلد دوم دیوان مصحح دکتر خانلری، چاپ خوارزمی ص ۱۱۴۷).
۲. دیوان مصحح قزوینی ص «قو».
۳. دکتر اسلامی ندوشن، یغما، سال ۱۶، شماره ی ۵ ص ۲۰۵، مقاله ی تأمل در حافظ.
۴. دیوان مصحح دکتر خانلری، صص ۳۴، ۲۰۲، ۱۵۷، ۳۱۶، ۳۹۲، ۵۱۶، ۵۴۸، ۶۴۰، ۸۹۲ جلد اول و ۱۰۳۳ جلد دوم.
۵. به شرح صفحه عنوان مرجع.
۶. من جمله در کشف الظنون حاج خلیفه، چاپ مکتبه الاسلامیه ج ۲ صص ۱۷۱۵، ۱۷۱۶ و ۱۷۱۷.
۷. رسعنی منسوب به رأس العین که شهری است در دیار بکره، رک: لغت نامه. علی پاشا صالح مترجم تاریخ ادبیات براون به این نکته در پاورقی تصریح کرده است که مطالع الانظار تألیف قاضی بیضاوی نیست بلکه مطالع الانظار علی طوابع الانوار تألیف شمس الدین ابو الثناء محمود بن عبدالرحمن الاصفهانی الشافعی (۶۷۴ - ۷۴۹) است و آن شرح است بر کتاب طوابع الانوار و الانظار تألیف قاضی بیضاوی در توحید (حاشیه مترجم ج ۳ ص ۳۶۲).
۸. همانجا صص ۱۷۰۴ تا ۱۷۱۱.

۹. ادوارد براون نیز همین کتاب را مراد دانسته است. رک: تاریخ ادبیات براون ج ۳ مترجم علی پاشا صالح ذیل ص ۳۶۲.
۱۰. دیوان مصحح دکتر خانلری ج ۱ ص ۱۰۶.
۱۱. دیوان مصحح انجوی ص ۱۱.
۱۲. دیوان مصحح دکتر خانلری ج ۲ ص ۱۰۶۵.
۱۳. لغت نامه ذیل نام عضالدین ایچی و تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص ۲۲۹ و ج ۳ ص ۱۰۸۹ و تاریخ ادبیات براون ج ۳ ص ۳۷۰ و ۴۸۱.
۱۴. دیوان مصحح دکتر خانلری ج ۱ ص ۷۸۰.
۱۵. لغت نامه و تاریخ ادبیات صفا ج ۱.
۱۶. دکتر منوچهر مرتضوی، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، شماره‌ی دوم سال یازدهم، مقاله‌ی ایهام یا خصیصه‌ی اصلی سبک حافظ ص ۲۰۴.
۱۷. دیوان مصحح دکتر خانلری ج ۱ ص ۱۸۰.
۱۸. همانجا ص ۳۳۸.
۱۹. همانجا ص ۲۲۰.
۲۰. همانجا ص ۶۰۰.
۲۱. همانجا ص ۹۸۲.
۲۲. بهاءالدین خرمشاهی، ذهن و زبان حافظ ص ۱۱۰ و دکتر حسنعلی هروی، نقد و نظر درباره‌ی حافظ ص ۶۴.
۲۳. کیمیای سعادت تصحیح حسین خدیو جم صفحه‌ی سی و شش مقدمه و غزالی نامه استاد همایی ص ۱۵۸.
۲۴. دیوان مصحح دکتر خانلری ج ۱ و ص ۸۳۸.
۲۵. همانجا ص ۷۵۴.
۲۶. همانجا ص ۵۵۲.
۲۷. لغت نامه ذیل زبور به نقل از تفسیر ابو الفتوح.
۲۸. فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی تألیف دکتر مشکور ج ۱ ص ۳۲۳ به نقل از تاریخ العرب قبل الاسلام.
۲۹. دیوان مصحح دکتر خانلری ج ۱ ص ۷۱۴، ۶۴۰ و ۸۰۶.
۳۰. همانجا ج ۲ ص ۱۰۶۱.
۳۱. تعریفات ذیل همین کلمه.
۳۲. دیوان مصحح دکتر خانلری، ج ۱ ص ۳۹۲.
۳۳. تاریخ ادبیات صفا ج ۳/۱ ص ۱۷۶ و ج ۳/۲ ص ۱۱۵۳ و ۱۲۸۲ و تاریخ ادبیات براون ص ۱۸۸.
۳۴. دیوان مصحح دکتر خانلری، ج ۱ ص ۶۸۸.
۳۵. تاریخ ادبیات، پاورقی صص ۵۴۷ و ۵۴۸.
۳۶. نقد و نظر ص ۶۴.
۳۷. شرح سودی بر حافظ ترجمه‌ی خانم عصمت ستارزاده، ج ۳ ص ۱۹۲۳.
۳۸. دیوان مصحح دکتر خانلری، ج ۱ ص ۵۶.
۳۹. قرآن کریم سوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۶.
۴۰. دیوان مصحح دکتر خانلری، ج ۱ صص ۲۹۰ و ۴۰۶ و ج ۲ ص ۱۰۸۲.
۴۱. تاریخ ادبیات صفا ج ۱ ص ۳۴۹.
۴۲. دیوان مصحح دکتر خانلری، ج ۱ صص ۱۱۲، ۱۹۴، ۲۹۰، ۲۴۵، ۲۸۸، ۵۶۲، ۶۲۰، ۹۲۰.
۴۳. مقدمه‌ی سعید نفیسی بر دیوان اوحدی چاپ امیر کبیر.
۴۴. مقدمه‌ی پژمان بر حافظ مصحح خود ص ۱۰۲.
۴۵. رجوع شود به بخش مفصل و مبسوط جام جم در دیوان حافظ در کتاب مقدمه‌ی مکتب حافظ شناسی آقای دکتر منوچهر مرتضوی.
۴۶. تاریخ ادبیات صفا ج ۳/۲ ص ۱۳۱۹.
۴۷. دیوان مصحح دکتر خانلری، ج ۱ صص ۱۶۶ و ۴۰۴ و ۹۷۲.
۴۸. همانجا، ص ۴۳۰.
۴۹. همانجا، ج ۲، ص ۱۰۲۹.

بیتی از شاهنامه

مصطفی جیحونی

محقق و شاهنامه پژوه



چکیده

انوشیروان هنگام نزدیک شدن مرگ، فرزند خویش هرمزد را به پادشاهی برمی‌گزیند و همگان را به اطاعت از او می‌خواند. هرمزد پادشاهی دادگر بوده و برای تحلیل علت این دادگری باید بررسی دقیقی از روزگار قباد و قیام مزدک و مزدکیان صورت گیرد تا به چگونگی دادگری انوشیروان و هرمزد از روی انصاف نگریسته شود.

پدریان که اشراف درباری بوده‌اند با روش هرمزد سازگار نبودند و او ناچار چند تن از آنان را به کام مرگ فرستاد چندسال با عدل به سر برد تا از چند سو دشمنان به ایران تاختند که سخت‌ترین آنان ساوه - شاه توران و چین (ترکستان) - بود. از سویی مادر هرمزد دختر خاقان و خاتون چین بود و ستاره‌شناسان - اخترماران - چینی پیش‌بینی کرده بودند که مردی از کارگزاران هرمزد با مشخصات ظاهری خاص و با سپاهی اندک، سپاهیان دشمن را شکست می‌دهد.

این سردار بزرگ «بهرام بهرام پسر گشسپ»، بود که پس از کشته شدن او به گونه‌ای ناجوانمردانه به فرمان خسرو پرویز (یا پیش از کشته شدن و از سوی دربار ایران) لقب «چوبینه» گرفت که نام فارسی «الکروان» است، یعنی پرنده‌ای، مانند لک‌لک و امروز هم اگر شخص لاغر بلندبالایی را لقب تحقیرآمیز بدهند او را «غازق‌لنگ»، می‌نامند که همان «کلنگ» است و باز هم پرنده‌ای با پاهایی بسیار بلند. بهرام با دوازده هزار لشگری چهل ساله به جنگ ساوه شاه

و چهارصد هزار سپاهی او رفت و با تیری که همانند تیر رستم در کشتن اشکیوس است و یادآور تیر آرش اسطوره‌ای، شاه توران و چین را از پای درآورد:

خدنگی گزین کرد پیکان چو آب
نهاده بر او چار پَر عقاب
بمالید چاچی کمان را به دست
به چرم گوزن اندر آورد شست
چو چپ راست کرد و خم آورد راست
خروش از خم چرخ چاچی بخواست
چو آورد سوفار نزدیک گوش
ز شاخ گوزنان برآمد خروش
چو بگذشت پیکان از انگشت او
گذر کرد از مهره‌ی پشت او
سر ساوه آمد به خاک اندرون
به زیر اندرش خاک شد جوی خون^۱

پس از کشته شدن ساوه‌شاه و شکست دشمن، بهرام پسر ساوه و پسرش فغفور و سربزرگان توران را به پایتخت فرستاد و اسیران و همه‌ی غنائم را دست

نخورده در هرات نگه داشت تا هرمزد چه دستوری دهد و آیا فرمان او به ادامه‌ی جنگ با «پژموده» (پرموده) پسر ساوه است یا نه. شاه ایران هدایای نفیسی برای بهرام فرستاد و منشور فرمانروایی سرزمینی بزرگ از هیتال (هپتال) تا رود بَرک را برای او نوشت و دستور داد که غنائم جنگی به سپاهیان بخشیده شود و گنج ویژه‌ی ساوه به بارگاه هرمزد فرستاده شود و پس از آن بهرام به جنگ پژموده برود.

بهرام فرمان شاه را به درستی به جای آورد و به جنگ پژموده رفت و در نبردی سخت بر او چیره شد. سرانجام پژموده امان خواست و بهرام با نامه‌ای به هرمزد برای شاه توران و چین زینهار نامه گرفت و او را به بارگاه ایران فرستاد. بهرام فرمان داد که گنج‌های خاقان را فهرست بردارند و در سه روز باز هم نتوانستند همه‌ی گنجینه‌ی او را که از دیرباز مانده بود، صورت برداری کنند. از جمله چیزهای ارزشمند کمربندی مرصع و یک جفت گوشوار از آن سیاوش بود، دیگر یک جفت نقش گوه‌نگار و دو بُرد یمانی زربفت. بر اساس روایت متن شاهنامه بهرام موزه و این دو بُرد را برای خود کنار نهاد و در نامه به هرمزد و فهرست غنائم از آنها یاد نکرد.

بهرام جز آنچه گفته شد دیگر غنائم را با ده کاروان شتر همراه خاقان به سوی هرمزد فرستاد. هرمزد به خوبی با پژموده رفتار کرد و خواسته و مال ارسالی را به گنج خانه فرستاد به گونه‌ای که پنجاه هزار کارگر این غنیمت‌ها را پیش بردند و صد گنج از آنها مهیا شد. در این زمان هرمزد از یکی از درباریان به نام آیین گشسپ پرسید که کار «چوپینه» را چگونه روشن بینی می‌کند و او پاسخ داد:

بسوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوانش نو آئین بود

این وجه ضبط چاپ‌های «مل» و «مسکو» است؛ ضبط نسخه‌های طوپقاپو، سعدلو و حاشیه‌ی ظفرنامه هم با تقریب کم و بیش نقطه‌ها همین است و نسخه‌ی لندن دارد:



به سودی که دستانش جوبینه بود
چنان دان که خوانش نوآینت بود

در لغت‌نامه، زیر یکی از معانی «دستان»، نوشته شده است: «در مورد شعر ذیل از فردوسی، مرحوم دهخدا یادداشتی چنین نوشته است: گفتار ایزد گشسپ مثل گونه‌ی قدیمی به نظر می‌آید و یا بعد از گفتن او مثل شده است، کلمه‌ی دستان در اینجا معلوم نیست چیست شاید به او بتوان معنی آلت یا آلات موسیقی داد؟»

چنین گفت ایزد گشسپ دبیر
که ای شاه روشندل و یادگیر
به سوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوانش به آیین بود
ز گفتار او شاه شد بدگمان
روانش پراندیشه شد در زمان

در بند دیگر زیر همین کلمه آورده شده است: «مرحوم دهخدا با در نظر گرفتن بیت رودکی از کلیله و دمنه و مقایسه‌ی آن با کلیله‌ی نصرالله منشی و کلیله‌ی ابن‌المقفع احتمال داده، دستان به معنی چنگ بکار می‌رفته و در یادداشتی چنین نوشته است: آیا یک معنی آن [دستان] صنج و چنگ است؟ عبارت کلیله‌ی نصرالله منشی این است: پس آن مزدور چنگ برداشت و سماع خوش آغاز نهاد. و عبارت کلیله‌ی ابن‌مقفع این: فاخذ الرجل الصنج و لم یزل یسمع التاجر الضرب الصنج و الصوت الرحیم، و شعر رودکی چنین است:

مرد مزدور اندر آغازید کار
پیش او دستان همی زد بی کبار

چون هر دو مترجم یعنی یکی گزارنده‌ی کلیله از عربی به فارسی که رودکی آن را نظم کرده و دیگری نصرالله منشی، چنگ را نام می‌برند با قوت طبع رودکی چگونه شده است که چنگ از ترجمه افتاده است مگر

اینکه دستان چنانکه گفته شد به معنی چنگ باشد. ترجمه‌ی بنداری هم در مورد این بیت به حل دشواری باری نمی‌کند زیرا آورده است: «و تعجب الملک و قال لآیین کشسپ وزیر و دستوره: کیف تری ضیع جوبین و آثار سیفه و سنانه؟ فاجابه الوزير بکلمة فیها تخوین جوبین.» ملاحظه می‌شود که آیین گشسپ جمله‌ای گفته که در آن «چوبینه» را خائن خوانده است.

در تاریخ بلعمی چنین آمده است: «بهرام دیگر روز او را [پژموده با "برموده" را] با شش هزار مرد اسیر سوی هرمزد فرستاد با سرهنگی نام او مردانشاه، و هر چه غنیمت از زر و سیم و از دیگر چیزها و سلاح [بود] سوی هرمز فرستاد، و آن تاج و تخت زرین و خواسته همه بفرستاد بر سه هزار اشتر نهاده چون پسر ملک ترک نزدیک مداین رسید، هرمز پیش او بازآمد حرمت خویشی را که پسر خال او بود، و او را جایی نیکو فرود آورد و چهل روز او را نیکو همی داشت و خلعت و صلت دادش و نامه کرد به بهرام که او را باز ترکستان فرستد به نیکویی هر چه تمامتر. والله اعلم.»

«چون هرمز پسر ملک ترک را بمردانشاه سپرد، و گفت بهرام را بگوی کین را بترکستان باز فرستد به نیکوی، مردانشاه گفت: نخست این غنیمت‌ها که با من است بستان. هرمز بفرمود تا همه عرض کردند و شاد شدند، و بسیار آمدش، و با او وزیران [بودند] بنگریست گفت ببینید بهرام که چندین جهیز فرستاده [ملک را] وزیری بود مهتر از همه‌ی وزیران، نامش یزدان بخش او را گفت که ای ملک این بسیار است ولیکن این نواله است از سوی بهرام، نگر تا سور چگونه بوده است که یک نواله از آن چندین بوده است.»^۲

اگر بیت شاهنامه با مطلب مذکور در تاریخ بلعمی بخواهد موافقت داشته باشد باید با تغییر قیاسی «دستانش»، به «دستارش» به صورت زیر درآید:

به سوری که دستارش چونین بود
چنان دان که خوانش بآیین بود



یک جفت موزه را برای خود برداشته است، ولی دبیر بزرگ از گوشوار سیاوش هم یادی کرده و به صراحت نوشته است به بهرام کدام غنیمت را برداشته و به درگاه نفرستاده است. آنچه سبب خشم هرمزد شده همانا گوشوار است که از اسباب شاهی بوده. هرمزد هنگام رفتن بهرام به جنگ ساوه شاه موبد موبدان گفته بود:

چنو گشت پیروز بر ساوه شاه
سزد گر سپارم بدو تاج و گاه^۴

و در اینجا پس از خواندن نامه ی دبیر بزرگ (بزرگ دبیر) می گوید:

هم اندر زمان گفت: چوبینه راه
همی گم کند سر برآرد به ماه
یکی آن که خاقان چین را بزد
بدان سان که از گوهر بد سزد
دگر آن که چون گوشوارش به کار
بیامد مگر شد یکی شهریار^۵؟

یعنی روشن می شود که خشم هرمزد نه به علت آن است که بهرام بخشی از غنائم را به دربار فرستاده، بلکه صرفاً به خاطر گوشوار است (درست خلاف گفته ی پیشین او و بیم از اندیشه ی بهرام برای شاهی)، زدن پژموده که پسر دایی او بوده نیز اهمیت چندان نداشته زیرا پیش از آن سر بریده ی ساوه (دایی هرمزد) و پسر دیگرش فغفور را به درگاه او فرستاده بود و شاه از آن امر شاد هم شده بود.

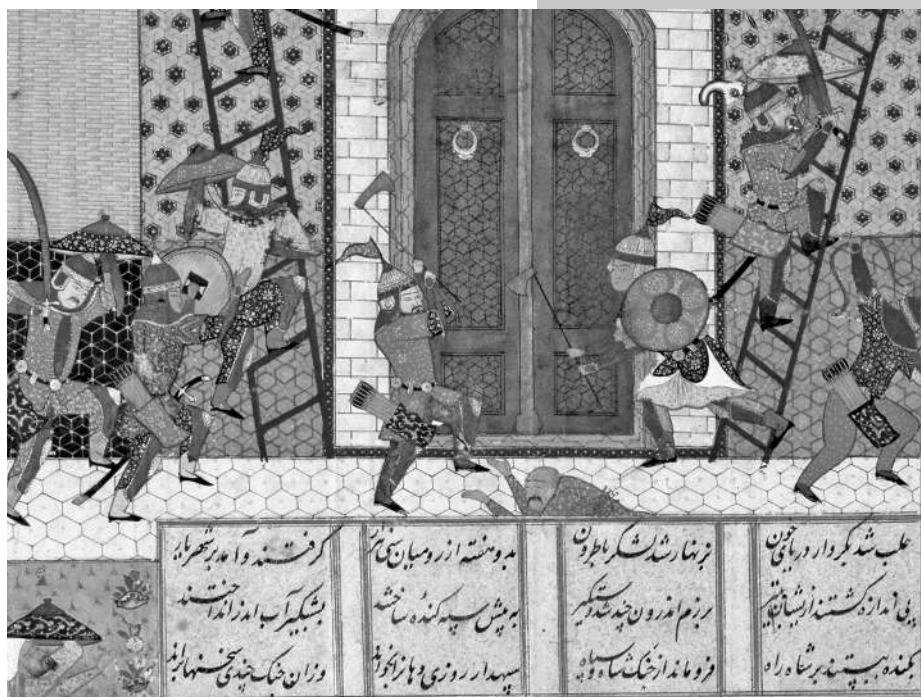
نگارنده ی این سطور در سال ۱۳۷۷ که این بخش از شاهنامه را تصحیح می کرد، نخستین کلمه ی بیت مورد نظر را با توجه به ضبط نسخه ی موزه ی بریتانیا که «بسودی» بود به صورت «پسودی» انتخاب کرد و بیت به صورت زیر ارائه شد:

پسودی که دستانش چو بین بود
چنان دان که خوانش نو آیین بود^۶

و برای این واژه به نوشته ی مرحوم دکتر محمد معین در حاشیه ی برهان قاطع زیر کلمه ی «نسودی» نظر داشتم.

صاحب برهان قاطع برای کلمه ی «نسودی» این شرح را نوشته است: «بر وزن حسودی، برزیکر و زراعت کننده را گویند، و این قسم سیم است از چهار قسم طوایف انسان که جمشید قرار داده و شرح و بسط آن در لغت کاتوزی مذکور شد.»^۷ و در حاشیه آمده است: «این کلمه مصحف «پسودی» یا «بسودی» است و آن از ریشه ی fshu اوستایی است که بمعنی

که آنچه فرستاده شده به دستارخوانی (دستمال سفره‌ای) از آن میهمانی تعبیر شده باشد؛ این تغییر نه با اصول تصحیح متن کهن می خواند و نه می تواند واقعی و مطابق روال داستان باشد. درباره ی اصول تصحیح پس از این سخن خواهد رفت ولی بنا به نوشته ی بلعمی غنائم با سه هزار شتر به پایتخت فرستاده شد، اگر این همه خواسته لقمه‌ای از آن میهمانی باشد به تقریب می توان گفت که تمامی غنائم با توجه به دوازده هزار سپاهی ایران و اگر هر تن با ده لقمه سیر سیر شود، برابر سیصد و شصت میلیون شتر بار می شده که از حدود غلّو شاعرانه هم بسیار افزون تر است تا چه رسد به غلّو تاریخ نویس. از سوی دیگر در متن شاهنامه آمده است که در زمان گفت و گوی هرمزد با آیین گشسپ فرستاده‌ای، نامه ی دبیر بزرگ (بزرگ دبیر) را که مأمور هرمزد در آن جنگ برای آمار گرفتن و در ضمن جاسوس او در لشکرگاه بود به دست هرمزد رسانید که در آن نوشته شده بود:



...چنان دان که برد یمانی دو بود
همان موزه از گوهر ناپسود
همان گوشوار سیاووش رد
که زو یادگار است ما را خرد
ازین چار دو پهلوان برگرفت
چو او دیدرنج این نباشد شگفت^۳

نوشته ی دبیر بزرگ کاملاً با غرض خشمگین کردن هرمزد است، قبلاً گفتیم که بهرام فقط دو برد یمانی و

پروراندن چهارپایانست. *pasu* بمعنی جانور اهلی و خانگی است. *Fshuyant* اسم فاعل از همین مصدر است به معنی پروراننده‌ی اغنام و احشام. ریشه‌ی *فشو* در کلمه‌ی «شبان» باقی مانده. رک: مزدیسنا ص ۴۰۷-۸، فردوسی در ذکر طبقات چهارگانه‌ی مردم در زمان جمشید گوید:

نسودی (پسودی) سه دیگر گره را شناس
 کجا نیست بر کس از ایشان سپاس
 اضافه می شود که ریشه‌ی این واژه در کلمه‌ی «چوپان» هم باقی مانده و خود واژه در نام «پشوتن» (برادر اسفندیار) برجا است و علاوه بر این در کردی کلمه‌ی «پس»، (*pas*) به معنای عموم چهارپایان اهلی مانند گوسفند، بز و گاو است.
 این واژه یک بار دیگر در شاهنامه آمده است که در زیربیت‌های مربوط به گروه‌های اجتماعی در زمان جمشید نقل می شود:

زهر انجمن پیشه ور گرد کرد
 بدین اندرون پنجه‌ی نیز خورد
 گروهی که آثوریان خوانیش
 به رسم پرستندگان دانش
 جدا کردشان از میان گروه
 پرستنده را جایگه کرد کوه
 [بدان تا پرستش بود کارشان
 نوان پیش روشن جهاندارشان]
 صفی بر دگر دست بنشانند
 همی نام تیشتریان خوانند
 کجا شیرمردان جنگ آوردند
 فروزنده‌ی لشگر و کشورند
 که زایشان بود تخت‌شاهی به پای
 وز ایشان بود نام مردی به جای
پسودی سه دیگر گره را شناس
 کجانیست از کس برایشان سپاس
 بکارند و رزند و خود بدروند
 به گاه خورش سرزنش نشنوند
 تن آزاد و آباد گیتی بدوی
 برآسوده از داور و گفت و گوی
 چه گفت آن سخن گوی آزادمرد
 که آزاد را کاهلی بنده کرد
 چهارم که خوانند اهتوخوشی
 همان دست ورزان با سرکشی
 کجا کارشان همگنان پیشه بود
 روان شان همیشه پراندیشه بود^۸

بنابراین واژه‌ی کم کاربرد «پسودی» دوبار در شاهنامه به کار رفته است، یک بار در بیت ۲۴ پادشاهی جمشید و بار دیگر در بیت مورد نظر (بیت ۱۳۲۴ پادشاهی هرمزد) و معنایی که می توانستیم برای بیت اخیر تصور کنیم، با توجه به یادداشت مرحوم علامه دهخدا این بود: «چوپان که ساز او نی است (چوبین) است بدان که خوان او به گونه‌ای دیگر (نو) است.» ولی این معنا هیچ گاه در اندیشه‌ی نگارنده‌ی وافی به مقصود نبود و نمی توانست گویای طعنه‌ی «آیین گشسپ» به «بهرام» باشد و مثلی هم به ذهن متبادر نمی کرد.
 جای خوشوقتی است که در سال ۱۳۸۷ شاهنامه به تصحیح آقای دکتر جلال خالقی مطلق به اتمام رسید و در نگاه کتاب این سال تمامی هشت مجلد کتاب را خریداری کردم. در دفتر هفتم آن که مشترکاً به کوشش ایشان آقای ابوالفضل خطیبی تصحیح شده است بیت این گونه انتخاب شده:

به سوری که دستانش چوبین بود
 چنان دان که خوانش نوآیین بود!

در متن و حاشیه‌ی این مجلد می توان از ضبط پانزده نسخه آگاه شد و گاهی چنان است که ضبط یک یا دو سند می تواند دشواری بیت را بگشاید، ضبط نسخه‌ها به نقل مصححان از قرار زیر است:

نسخه‌های اصلی

ل ۶۷۵

بسودی که دستانش جوبینه بود
 چنان دان که خوانش نوآئینه بود
 س ۷۳۱

بسوری که دستانش حوسن بود
 چنان دان که خوانش نو آئین بود
 ق ۷۴۱

بسوری که دستانش خونین بود

ک ۷۵۲

بسوری که آشناس حوسن بود
 چنان دان که خوانش بائین بود
 ل ۲، ۸۹۱

بسوری کجا نانش جوبین بود
 چنان دان که خوانش نوآئین بود
 س ۲، ۹۰۳

بسوری که دستانش چوبین بود
 چنان دان که خوانش نوآیین بود



نسخه های غیر اصلی

لن ۷۳۳

بسوری کجا خوانش چونین بود
چنان دان که خوانش نوآئین بود

ق ۲، ۷۹۶

سواری که دستانش چوین بود
چنان دان که خود آتش آئین بود

لی ۸۴۰

نسوری که دستانش چوین بود
چنان دان که خوابش نوآئین بود

ل ۳، ۸۴۱

بسوری که دستانش چوین بود
چنان دان که خوانش بی آئین بود

پ ۸۴۴

بسوری که پایش چوین بود
چنان دان که خوانش نوآئین بود

و ۸۴۸

بسوری که دستانش حوسن بود
چنان دان که خوانش نوآئین بود

لن ۲، ۸۴۹

بسوری کجا بانس چوین بود
چنان دانک خوانش نوآئین بود

آ ۸۵۲

بسوری که دستانش حونین بود
چنان دان که خوانش نو آئین بود

ب ۸۹۴

بسودی که دستانش چونین بود
چنان دانک جانس نوآئین بود^۹

ملاحظه می شود که ضبط مصراع دوم در نسخه ی قاهره (۷۴۱) از قلم افتاده است ولی مشکلی پیش نمی آید، زیرا دشواری بیت در مصراع اول است. سیر تغییر کلمه ی نخست بیت از دشوار به آسان چنین است.

بسودی ← بسودی ← نسوری ← بسوری ← سواری
روشن است که در رسم الخط کهن «بی» را با سه نقطه ضبط نمی کرده اند و با یک نقطه به صورت «بی» می نوشته اند و سیر تغییر عبارت دوم مصراع اول نیز به ترتیب زیر است:

که آشنانش ← که آشنانش ← کجا بانس ← کجانانش
← که پایانش ← که دستانش

و مسیر تغییر کلمه ی سوم هم چنین است:

چوین ← چوین ← بی تکلیفی
در نقطه گذاری ← خونین ← چونین
بنابراین و با توجه به اصل «ضبط دشوارتر برتر است» ضبط نسخه های «ل» (موزه ی بریتانیا در

لندن) و «ب» (کتابخانه ی دولتی برلین) گره ی نخستین حکم را می گشاید و ضبط نسخه ی «ک» (موزه ی ملی کراچی) دشواری عبارت دوم را به نتیجه ی روشن می رساند. این گونه که در حاشیه ی چاپ خالقی آمده است ضبط این نسخه که آشنانش می باشد که اگر نقل ضبط دقیق باشد (و در اصل نسخه که آشنانش خوانده نشود) این عبارت محرف «که آشنانش» است، از این روی ضبط درست بیت چنین است:

بسودی که آشنانش چوین بود

چنان دان که خوانش نوآیین بود

اگر من به هنگام تصحیح متن عکسی از نسخه ی «ک» را در دست می داشتم یقیناً همین وجه را انتخاب می کردم بیش از این درباره ی واژه ی «بسودی» سخن گذشت، حال به سه کلمه ی تعیین کننده ی دیگر در این بیت بپردازیم.

اشنان [ا/ا]

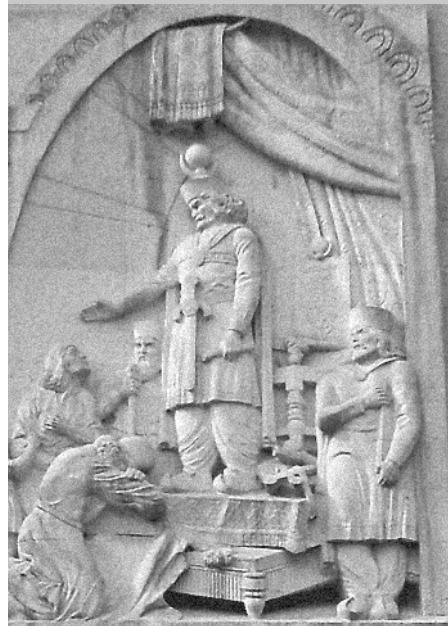
جوالیقی گوید معرب از فارسی است. و ابوعبیده گفته است به دو لغت (لهجه) تلفظ شود (ضم و کسر) و آن را بتازی خُرض خوانند... (المعرب جوالیقی). ابن درید نیز در جمهره به نقل از المزهر گوید: اشنان از کلمه هایی است که عرب آن را از پارسی گرفته است. گیاهی باشد که بدان رخت شویند بعد از طعام خوردن دست نیز بدان بشویند و آن را به عربی غاسول خوانند و چون آن را بسوزانند، اشخار گویند. (برهان)... علفی است معروف که در شوره زار می روید و در صحراهای سوریه بسیار می باشد و اعراب آن را سوزانیده و خاکسترش را به صابون پزان فروشند و این خاکستر دارای سود و پتاس می باشد. (قاموس کتاب مقدس)^{۱۰} در بیت زیر از ناصر خسرو آشکار می شود که میزان پاک کنندگی «اشنان» حتی پیش از سوزاندن و تبدیل آن به «شخار» زیاد است و برای تن شویی هم به کار می رفته است:

مغز است تراریم اگرچه شویی

دستار به صابون و تن به اشنان^{۱۱}

شخار [ش]

قلیا را گویند که صابون پزان به کار برند و بهترین وی آن است که از اشنان سازند و در وی خواص عجیبه بسیار است. (برهان) نام خاکستری است که از سوزانیدن ساقه ی گیاه اشنیان (از تیره ی اسفنجیان) به دست می آید که مواد قلیائی زیاد دارد و در صابون سازی به کار می رود (گیاه شناسی گل گلاب ص ۲۷۴)^{۱۲}



دکتر

بلوچی vān (سینی، بشقاب)^{۱۴}.

خوانچه [خوا / خا / چ / چ]

خوان طبق مانندی مربع مستطیل که از چوب و یا فلز سازند. (ناظم الاطباء). میز کوتاه پایه که در آن ظروف شیرینی و جهیز عروسی و غیره نهند. (یادداشت بخت مؤلف)^{۱۵}.

بنا بر معانی بالا از خوان و خوانچه، می دانیم که «خوان» فقط به معنی سفره یا میز نیست، بلکه ساخته‌ای چوبی بوده است که غنائم را رویش می گذاشته‌اند و چند تن آن را بر سر یا دوش حمل می کرده‌اند و جلوی شاه به نمایش می گذاشته‌اند.

در لغت نامه این کلمه به «نوشادر» و به نقل از فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء) به «زاج» هم معنی شده است که در دو بیت از ناصر خسرو که در لغت نامه آمده می تواند به ترتیب معنای نوشادر و زاج داشته باشد:

ناصبی شوم را به مغز سر اندر
حکمت حجت بخار و دود شخار است
گر موم شوی تو روغنم من
ور سر که شوی منت شخارم

از این معانی که برای «اشنان» و «شخار» به دست داده شد آشکار می شود که گیاه اشنان را برای استفاده به صورت خاکستر سوخته‌ی آن در می آورده‌اند و قدرت پاک کنندگی خاکستر گیاه بسیار بیش تر از گیاه تر یا خشک آن و گیاهان و خارهای دیگر بیابان بوده است. حال به معنای کلمه‌ی «چوبک» و نام‌های دیگر آن می پردازیم:

چوبک [ب]

چوبک (شنان). (یادداشت مؤلف). یک نوع ریشه‌ای که مانند اشنان در گازری بکار برند. (از ناظم الاطباء) جُقان (در تداول مردم قزوین). در تداول تهران، خرده‌های چوب کز را که در جامه شستن بکار رود. (لغت محلی شوستر نسخه‌ی خطی). گیاهیست از تیره‌ی قزنفلیان که دارای گل‌های مجتمع به آرایش مرکب می باشد و برگ‌هایش دارای خارست. ریشه‌ی آن ضخیم و لعابدار است و کوبیده‌ی آن نیز به نام «چوبک» به مصرف لباس شویی می رسد، چوبه‌ی بیخ. (فرهنگ فارسی معین)^{۱۳}

نام‌های دیگر این گیاه (و ریشه‌ی آن) عبارتند از «چوبه» چوغان و جُقان. با توجه به این که چوبک با نام‌های گوناگون خوانده شده، محتمل است که چوبین هم نام دیگر چوبک باشد. اگر با استقصاء در متون کهن فارسی و نیز در لهجه‌ی این امر مسجل شود برای معنای بیت مویدی قوی تر است و اگر نه می توان چوبین را صفت نسبی معادل چوبی و از جنس چوب دانست. ناگفته نماند که نام لاتین دو گیاه اشنان و چوبک (با توجه به حاشیه‌ی لغت نامه) متفاوت است و در نتیجه مقدار قلیا و توان پاک کنندگی آن دو بسیار متفاوت. اکنون به معنای «خوان» و «خوانچه» می پردازیم:

خوان [خا / خا]

طبق بزرگی را گویند که از چوب ساخته باشند چه طبق کوچک را خوانچه گویند. (برهان قاطع).

در حاشیه‌ی برهان قاطع چ معین آمده: پهلوی xvân (طبق، سینی)، کردی xân، افغانی xxân



تا همین پنجاه سال پیش خوانچه‌هایی که قنادها داشتند تخته‌های چوب کلاف شده و به هم بسته بود و مستطیلی به عرض حدود ۷۰-۶۰ سانتی متر و طول ۱/۶-۱/۷ متر که دو استفاده داشت، یکی برای حمل جهیز عروس که خانواده‌ی عروس آنها را از قنادها کرایه می گرفتند، بر رویشان پارچه‌ی ترمه پهن می کردند و جهیزیه را روی چند خوانچه می نهادند و بر سر خوانچه کشان آنها را به خانه‌ی داماد می بردند. عکس این امر هم روی می داد و خلعت را به همین ترتیب از خانه‌ی داماد به خانه‌ی عروس می بردند. استفاده‌ی دیگر آن هنگامی بود که شخصی از

سفر حج یا عتبات بازمی گشت؛ خویشان و دوستان خوانچه‌ای شیرینی به قناد سفارش می‌دادند و خوانچه‌کش آن را به خانه‌ی آن کس می‌برد. اگر احترام از حد شیرینی و کلوچه می‌گذشت، یکی دو کله قند و گاهی قواره‌ای پارچه هم وسط خوانچه اضافه می‌شد.

وقتی خوانچه ابعادی داشته که یک مرد می‌توانسته است آن را با بارش حمل کند، قاعدتاً خوان بزرگ‌تر و بار مناسب برای چند تن بوده است. غنائم جنگ‌ها یا باژ و ساو کشورها نیز به دو صورت می‌توانسته باشد، یکی چیزهایی که می‌توانسته‌اند بسته‌بندی کنند و به صورت تنگ (بار) بر دوش مردی در درگاه شاه نشان داده می‌شده و دیگر اشیا‌یی که قیمتی‌تر و چشم‌گیرتر بوده و آنها را بر خوان‌ها می‌نهادند و از نظر می‌گذرانیده‌اند.

با عنایت به مطالب گفته شده معنای بیت با ضبط:

پسودی که اشنانش چو بین بود
چنان دان که خوانش نو آیین بود

از این قرار است: چوپان (گله‌دار) که صابون (اشنان) - شخار) او چوبک است (از چوب گیاه بیابان است)، بدان

که دستش پاک نیست و از طبقی که می‌فرستد (ترتیب می‌دهد) چیزی برای خود برمی‌دارد و طبق ارسالی از سوی او گونه‌ای دیگر است و چیزی از آن کم. به این ترتیب آیین گشسب دو طعنه‌ی تلخ به بهرام زده است. یکی این که او را که از طبقه‌ی نشتاریان (جنگ‌آوران) است، پسودی (گله‌دار- شبان) خوانده که خود توهینی بزرگ است چه از نظر اجتماعی این دو طبقه با هم تفاوت اساسی داشته‌اند و دیگر این که او را پاک‌دست (دست‌پاک- امین) نخوانده، بلکه طعنه‌زده که او دست کج و دزد است و از خوانی که برای شاه فرستاده چیزی برداشته است. نکته این است که چوپانی که روزگار را در بیابان سر می‌کند برای تمیز کردن دست خود می‌تواند از تنه و ریشه‌ی گیاهان (مانند چوبک یا غیر آن) استفاده کند که این گیاه دستان او را چنان که باید پاک نمی‌کند.

امروزه هم اگر به کسی بگویند که دستش چسبناک است: یعنی دست کج دارد و اگر دستش به چیزی برسد از آن می‌دزدد. امید است با این استدلال بی‌تی از شاهنامه چنان ضبط و معنا شده باشد که سروده و منظور فردوسی بوده است.

پی‌نوشت

۱. شاهنامه به تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب ۴ ص ۱۹۳۳ ب ۸۹۰ تا ۸۹۵ در خور یادآوری است که این بیت‌ها چندان زیبا هستند که کاتبان متأخر شاهنامه آنها را از اینجا برداشته و برای تیر رستم در کشتن اشکبوس هم آورده‌اند.
۲. ابوعلی محمدبن محمدبن بلعمی: تاریخ بلعمی، تکمله و ترجمه‌ی تاریخ طبری، به تصحیح مرحوم محمدتقی بهار، ملک‌الشعراء، بکوشش محمد پروین گنابادی. ج ۲، ۱۳۵۳، کتابفروشی زوار ج ۲ ص ۱۰۷۹ (آگاهی از این نوشته را مدیون دوست شاهنامه‌شناس دانشمند جناب آقای مصطفی کاویانی هستم).
۳. شاهنامه تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب ۴ ص ۱۹۵ ب ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰.
۴. همان ک ۴ ص ۱۹۱۹ ب ۵۳۹.
۵. همان، ک ۴ ص ۱۹۵ ب ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵.
۶. همان، ک ۴ ص ۱۹۵ ب ۱۳۲۴.
۷. برهان قاطع، باهتمام دکتر محمد معین، چاپ امیرکبیر ۱۳۵۷ ج ۴ ص ۲۱۴۱.
۸. شاهنامه، کتاب اول ص ۳۶ ب ۱۷ تا ۳۰.
۹. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (و ابوالفضل خطیبی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۷ ص ۵۷۴ متن و حاشیه ی ب. ۱۳۲۷.
۱۰. نقل از لغت‌نامه.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. لغت‌نامه، متن و حاشیه.
۱۵. همان.

سبک‌سری دینی

بررسی یک نگاه خشونت‌آمیز از دین در گذر تاریخی

دکتر محسن دوازده‌امامی

عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

چکیده

یکی از موضوع‌های مهم در مباحث تاریخی مقوله‌ی فرقه‌های دینی است. از نظر جامعه‌شناسی تاریخی، ادیان معمولاً در فرآیند ظهور و گذر تاریخی با استنباط و استخراج‌های گوناگون مواجه شده‌اند. در این برداشت‌ها مختصات سرزمین، خصلت‌های قومی، حساسیت‌های حکمرانی و مبحث منافع در آن مدخلیت داشته است و همین امر انشعاب و انشقاق و شکل‌گیری فرقه‌ها و مسلک‌های مختلف را موجب شده است. هر کدام از این رویکردها و تفکرات خود را برخاسته از همان دین و بر بستر همان شریعت می‌دانند، ولی با ارائه‌ی اندیشه‌های خاص و برداشت‌های بخصوص در بحث فروعات خود را از دیگران بسیار متمایز ساخته‌اند. در این اجتهادات و استنباط‌ها بعضاً آنچه‌ان افراط شده است که گاهی از دایره‌ی اصول و مبانی بیرون شده‌اند و فراموش شده که آنها جزئی از یک آئین هستند که اوامر و ارکان آن در کتاب (قرآن) و سنت (پیامبر) آمده است. یکی از این انشعاب‌ها در سال‌های آغازین پس از پیامبر انگاره‌های افراطی بود که در فرقه‌ای به نام خوارج نمود یافت. خوارج در دهه‌ی چهارم سده‌ی یکم در نبرد صفین بروز کرد و کّر و فرّی تمام در دهه‌های پایانی قرن اول و تمامی سده دوم پیدا نمود. جمود در استنباط، جسارت در ابراز و جنایت در اقدام، جماعتی از اینان ساخته بود که جواز کشتن، حتی برای کودکان مخالفان خود و البته به نام دین صادر می‌کردند چه رسد به مردان و زنان. آنچه در این نوشتار آمده است بررسی پدیده‌ی سبک‌سری دینی (خوارج) از ظهور آنان تا فرقه‌ها و نحله‌ها، انگاره‌ها و عقاید تا اقدامات و وضعیت اینان در ایران است.

کلید واژه: فرقه، انشعاب، خوارج، تحکیم، معصیت کبیره، جمود و سبک‌سری دینی.



از مباحث مهم پس از ظهور ادیان، ایجاد انشعاب و انشقاق و شکل‌گیری فرقه‌ها و نحله‌های مختلف است. هرکدام از این رویکردها و تفکرات برخاسته از همان دین و بر بستر همان شریعت هستند، ولی در گذر زمان با آرایه‌ی شیوه‌ای خاص و تلقی ویژه‌ای که از دین آرایه می‌دهند با تمایز در عرصه‌ی فروع خود را از دیگر برداشت‌ها مشخص و ممتاز می‌سازند. براساس همین ممیزات صاحبان معاجم و سیر و کتاب‌های ملل و نحل از آنها بعنوان فرقه و مسالک یاد می‌کنند. این فرقه‌ها و مسلک‌ها اگرچه شعارها و اصولی را مطرح کرده‌اند که در آن اعتقاد و ایمان به مبانی اولیه‌ی دین (اسلام) بر آن تصریح و تأکید شده است و تکاپوی خود را در واقع نوعی بازگشت به همان اصول دانسته‌اند ولی در فرآیند تکوین و در گذر زمان بیش از آنکه به اصول و شعائر اصلی پابرجا بمانند در پی آمال و آرزوها و منویات شخصی، قومی یا تباری خویش بوده‌اند. آنها در این راه تا آنجا پیش رفته‌اند و آن گونه دچار جزمیت و تصلب شده‌اند که برخی از رهبران و بعضی از انگاره‌ها فراموش کرده‌اند که جزئی از دین (اسلام) هستند و آن دین فرامین و احکامی دارد که در کتاب (قرآن) و سنت پیامبر، تبیین و تصریح شده است. یکی از این فرقه‌ها که در همان دهه‌های آغازین سده‌ی اول ظهور کرد و دارای کَر و فری شد، فرقه‌ی خوارج است. این نگرش که در زمان حضرت علی (ع) یعنی در دهه‌ی دوم چهارم قرن اول هجری بوجود آمد و تا نیمه‌ی دوم سده‌ی دوم هجری یکی از نام‌های پرمهابت بود که بسیاری از امراء و کارگزاران خلافت اسلامی را تهدید کرد و منشأ منازعات و نبردهای خونین بسیار شد. این جریان ناآرام و اندیشه‌ی انقلابی و رادیکال اگرچه نوعاً همراهان و هواداران معتقد و مخلص داشت، ولی بعضاً دستاویز عناصر فرصت‌طلب و ابزار قدرتمندان و منفعت‌طلبان قرار می‌گرفت. آنها در شیوه‌های رفتاری و عملکرد گاهی چنان خشن، تندخو و بی‌رحمانه عمل می‌کردند که حتی کشتن زنان و کودکان مخالفان خود را جایز و مشروع می‌دانستند. با این همه خوارج با قرائت خاصی که از اصول اسلامی و دیانت و آئین ارائه می‌کردند توانستند بخش قابل توجهی از لایه‌های پایینی جامعه و اقشار خواهان عدالت و جماعت موالی و غیرعرب را متوجه خود سازند. خوارج به دلیل فهمی جدید و غیرمتعارف از امامت که آن را منحصر در ریاست و امامت قریش نمی‌دانست، از بسیاری از فرقه‌ها و گرایش‌ها خود را متمایز می‌ساخت و آوازه‌ی آنها در گستره‌ی گسترده‌ی دولت اسلامی به سرعت انتشار یافت.

ظهور و تکوین

خوارج جمع خارجی از مصدر خروج به معنای عصیان و سرکشی است.^۱ اینها جماعتی شورشی بودند که در نبرد صفین^۲ علیه تصمیمات اتخاذ شده میان دو اردوگاه (علی و معاویه) اظهار نارضایتی و ناخرسندی کردند. در مورد اطلاق نام خوارج بر این جماعت شورشی که شایع‌ترین نام برای نامیدن آنها در تاریخ می‌باشد نظرات گوناگونی ابراز شده است. شهرستانی صاحب‌الملل و النحل معتقد است: هرکسی که بر امام خروج کند آن هم امامی که بر او اتفاق دارند، خارجی نامیده می‌شود اعم از اینکه در زمان صحابه و بر ائمه‌ی راشدین خروج کرده باشد، یا پس از آنها در عهد تابعین و یا هر امامی در هر زمانی باشد. (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱۱۴)

البته این دیدگاه (شهرستانی) مورد ایراد واقع شده است. عده‌ای معتقدند نام خوارج اطلاق خاصی است برای یک گروه خاص یعنی گروهی که در سپاه حضرت علی و در واقعه صفین دست به شورش زدند و نمی‌توان به هرگونه شورش و اعتراض واژه‌ی خارجی را اطلاق کرد. برای بیان شورش و طغیان «کلمه‌ی باغی و بغا بکار می‌رود، لذا برای شورش اصحاب جمل یعنی طلحه و زبیر و یا سپاه شام و جناح معاویه کلمه‌ی خارجی و یا خوارج بکاررفته است. بر همین اساس عده‌ای معتقدند اطلاق نام خوارج بدلیل تعبیری است که در زمان پیامبر به هنگام تقسیم غنایم نبرد حنین^۳ و اعتراض فردی از بنی تمیم (ذوالخویصره) بکاررفته است. وقتی این فرد تمیمی بر پیامبر بانگ آورد که چرا با عدالت رفتار نمی‌کنی؟ پیامبر پاسخ داد: (آنان جماعتی خواهند بود که از دین بیرون می‌شوند).^۴

همان‌طور که در کتاب‌های تاریخی و سرگذشت‌نامه‌ها آمده است، حضرت علی در سال ۳۵ هجری پس از شورش علیه عثمان خلیفه‌ی سوم با درخواست مردم و اراده‌ی عموم و مسؤولیتی که خود احساس می‌کرد بر مسند حکومت تکیه زد. خود در خطبه‌ی سوم نهج‌البلاغه می‌گوید: اگر اراده‌ی عمومی و خواست مردم و احساس مسؤولیت و تعهد الهی نبود...^۵ و هم‌او در نامه‌ای برای طلحه و زبیر می‌نویسد: مردم مرا برای رهبری برگزیدند و من بر اساس اراده‌ی آنان بیعت کردم و پذیرفتم.^۶

هنوز برهه‌ای کوتاه از زمامداری علی نگذشته بود که مجبور به مقابله و رویارویی با سه جریان و رویکرد مخالف شد. دیدگاه‌هایی که حاکمیت علی را با خواسته‌ها و تلقی‌های خود ناسازگار و ناهمگون دیدند. سه جریان ناکثین، مارقین و قاسطین. آنگاه که بر مسند حکومت تکیه زد، عده‌ای پیمان‌شکنی کردند (اصحاب جمل

که در سال ۳۶ شورش بصره را راه انداختند.) گروهی از هدف و غایت جلوتر رانند (مارقین، گروه تندروها، همان خوارج اهل حروراء) و گروهی نیز در زمهری ظالمان و جفاکنندگان قرار گرفتند. (قاسطین یا همان سپاه شام به سرکردگی معاویه).^۸

پس از سرکوبی شورش بصره و غائله‌ای که طلحه و زبیر در سال ۳۶ هجری رقم زدند و علی مجبور به ترک مدینه و رفتن به سوی کوفه شد، بایستی ناآرامی‌هایی که معاویه و هواداران او در شام ایجاد کرده بودند نیز پایان می‌یافت. معاویه از سال ۲۰ هجری تا این زمان بر شام حکم می‌راند. او امارت را به سلطنت مبدل و دستگاهی پر زرق و برق و کاخی سبز از ستم و تفریحی تمام از دیانت داشت. معاویه خود را یک مدعی می‌دانست و طبیعی بود سیره‌ی اسراف و تحکم و تفرعن او که حاکی از اشرافی‌گری دیرینه‌اش بود با شیوه‌ی عدالت‌نگری و مرام مردم‌گرایانه‌ی علی همخوانی نداشت لذا عصیان و عدم انقیاد او علم دیگری شد برای غوغا و طغیان. و این همان نبرد صفین بود. در نبرد طولانی صفین عده‌ی بسیاری کشته شدند. از جمله صحابی بزرگ عمار یاسر. هم او که پیامبر او را میزان و معیاری برای حق و قاتلان او را ظالمان و جماعتی جانی خوانده بود: (ای عمار قاتلان تو جماعتی یاغی و ظالم خواهند بود).^۹

پس از نبردی طولانی، بخصوص پس از کشته شدن عمارین یاسر، جبهه شام بسیار تضعیف و آسیب‌پذیر شد، ولی آنانکه در مکر و نیرنگ بسیار کارآمد بودند حربی (قرآن بر سر نیزه کردن)^{۱۰} را بکار بردند. شگردی که در جماعتی ظاهر بین و سبک‌سر به کار آمد و از علی با شدت و حدت خواستند که داوری و حکمیت را بپذیرد و گرنه سر و کار او با آهن‌های آخته خواهد بود و بدین منوال جریان خوارج و یا سبک‌سران دیندار و مقدسان کم‌خرد رقم خورد. «بعضی از سران سپاه آن حضرت که بعدها از خوارج شدند با اصرار و الحاح از امام خواستند که پیشنهاد حکمیت را بپذیرد و اگر از قبول حکمیت امتناع کند و جنگ را متوقف نسازد او را خواهند کشت. همان گونه که عثمان را کشتند و یا او را به معاویه تحویل می‌دهند.»^{۱۱} (طبری، ۳۶: ۴۰۹)

در جریان حکمیت و انتخاب داوران، حکم و داور شام از ابتدا مشخص بود. مردی محیل و نیرنگ‌باز یعنی عمروعاص. اما در سپاه عراق، علی می‌خواست انسان زیرک و آگاهی انتخاب شود که فریب خدعه‌های فرزندان عاص را نخورد لذا عبدالله بن عباس را پیشنهاد کرد. این پیشنهاد به شدت از طرف جماعت شورشی (خوارج)

رد شد. شورشیان که بیشتر از بنی‌تمیم و بنی‌کنده و ساکنان اطراف یمن بودند و با محوریت و جهت دهی اشعث کندی هدایت می‌شدند، عبدالله بن قیس مردی از اعراب جنوبی را پیشنهاد دادند. یعنی همان ابوموسی‌اشعری. تا هردو داور شمالی نباشند. در ماجرای انتخاب داور و حکم نیز بار دیگر رویارویی و تقابل اعراب شمالی و جنوبی متجلی شد. یک رویارویی دیرینه و تاریخی. «وقتی علی بن عباس را بعنوان حکم تعیین کرد». اشعث که خود اهل یمن بود گفت: والله نمی‌گذاریم که در این امر نیز دو نفر از قبيله مضر حاکم باشند.» (نصرین مزاحم، ۱۴۱۰: ۵۰۰)

وقتی با اصرار جناح اشعث مردی از یمن (ابوموسی) انتخاب شد و علی هم مجبور بر پذیرش انتخاب و نظر آنان شد ابن‌عباس گفت: «ای ابوموسی، مردم تو را به خاطر فضیلتی که در توست انتخاب نکردند، زیرا مانند تو میان مهاجر و انصار بسیارند بلکه می‌خواستند یک یمنی را انتخاب کنند.»^{۱۲} (مجلسی، ۱۳۶۲: ۵۹)

پس از انتخاب حکمین (داوران شام و عراق) غائله‌ی دیگری را جماعت قشری‌نگر رقم زدند و آن غوغا این بود که چرا حکمیت را بپذیرفتی و چرا و بر چه اساسی داوران باید داوری کنند؟ «در جنگ صفین، پس از آنکه علی (ع) به ناچار به حکمیت و داوری ابوموسی و عمر و عاص رضایت داد و سند تحکیم امضاء شد علم مخالفت برداشتند و گفتند ما رضایت نمی‌دهیم که در دین خدا افراد و اشخاص حکمیت کنند. حکومت از آن خداست. و لاحکم‌اللاّله شد.»^{۱۳} (نصرین مزاحم، ۱۴۱۰: ۵۱۲)

مسأله‌ی انشعاب و انشقاق از همین‌جا آغاز شد. تصوّر آنها این بود که پذیرش حکمیت یک اشتباه بوده و این اشتباه را یک وجه شرعی و دینی دادند و آن را معصیت و گناه کبیره دانستند. در واقع آنان بر این باور بودند که پذیرش داوری و حکمیت یعنی این‌که ما اشخاص و افراد را در دین خدا حاکم و داور قرار داده‌ایم و این یعنی یک ذنب لایغفر و گناهی بسی بزرگ و نابخشودنی که باید زود از آن استغفار کرد چراکه (حکم و داوری تنها از آن خداست).^{۱۴}

«شورشیان می‌گفتند در دین خدا نباید کسی را داور قرارداد. قبول حکمیت کفر است. طبقه‌ی قرآء بیشتر این سخن را می‌گفتند. هم آنها که ابوموسی را به دلیل صوت خوش و معلم قرآن بودن به او رأی دادند تا حکم باشد. آنها قبول حکمیت را مساوی با کفر قلمداد کردند و گفتند که قبول حکمیت گناه کبیره است. ما از آن توبه کردیم. علی هم باید توبه کند. (المبرد، ۱۴۰۷: ۱۱۷)

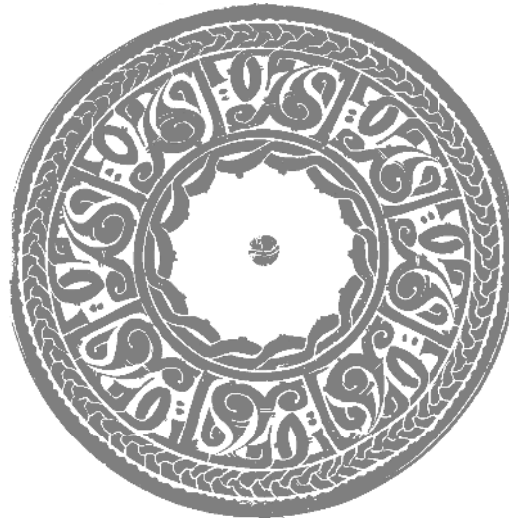
این نگرش
در زمان
حضرت علی (ع)
یعنی در دهه‌ی چهارم
قرن اول هجری
بوجود آمد
و تا نیمه‌ی دوم
سده‌ی دوم هجری
یکی از نام‌های
پرمهابت بود
که بسیاری از امراء و
کارگزاران
خلافت اسلامی را
تهدید کرد
و منشأ منازعات
و نبردهای خونین
بسیار شد



این چرخش‌ها و اظهارنظرهای متعارض را عده‌ای نشانه‌ی ملعبه شدن این سبکسران توسط کارگزاران قدرت و عناصر فرصت طلب می‌دانند. «شعث با معاویه ارتباط مخفیانه داشت و معاویه قبل از جریان قرآن به نیزه کردن، اشعت را به خود جلب کرده بود.» (یعقوبی، ۱۳۹: ۱۷۸)

اگرچه عده‌ای از هواداران خوارج در پی حل این تعارض و سردرگمی برآمده‌اند و گفته‌اند که پذیرش حکمیت ناشی از خواست و اصرار قرآء بوده است و نفی حکمیت و آن را کفر و شرک تلقی کردن به عده‌ای دیگر یعنی بدویان منسوب است. (ولهازن، ۱۳۷۵: ۱۵)

آنچه که این جماعت ناتوان از فهم آن بودند این بود که آیات مورد استناد و استشهاد آنان داوری و حکم دادن را ممنوع نمی‌کرد بلکه عدم تمکین در برابر حکم خدا و یا خلاف ما انزل الله حکم کردن را



نفی می‌کرد. (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون.) در قرآن بارها از مشروعیت داوری و وجاهت حکم دادن و داور قراردادن برای رتق و فتق امور و گره‌گشایی از مشکلات سخن به میان آمده است. برای نمونه در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳۵ از مشروعیت تعیین داور برای رفع اختلافات میان زن و شوهر سخن گفته شده است. (و اگر از جدایی زن و شوهر بیم دارید، از هر دو طرف داوری برگمارید.)^{۱۵}

حضرت علی بارها به مشروعیت امر داوری و حکم اشاره می‌کرد و خود در محاجه و گفت‌وگوی با عبدالله بن کواء یکی از سران خوارج در حروراء به همین آیه (سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳۵) استدلال کرد و ابن کواء و چند نفر همراه او مجاب شدند و به سپاه علی پیوستند. ابن عباس فرستاده‌ی علی در گفت‌وگوهای با خوارج بارها به آیات قرآن استناد می‌کرد تا مشروعیت

پذیرش حکمین و قبول داوری را ثابت کند و آن را گناه کبیره و معصیت بزرگ محسوب نکنند. از جمله آیات مورد استناد ابن عباس آیه‌ی ۹۵ سوره‌ی مائده بود. (و هر کس آن صید را (در حال احرام) دانسته کشت، مثل آن صید را از نعمت‌هایی که دارد، بدهد و به همانند بودن دو عادل مؤمن حکم کنند.)^{۱۶}

ابن عباس می‌گفت چگونه پذیرش حکمین کفر است در حالی که در مورد شکار کردن در حالت احرام گوید باید کفاره‌ای داد معادل آن (چهارپا) و معادل بودن را ذوالعدل حکم بدهد. «خود خوارج در این مسأله داوری کردند (آن را کفر قلمداد کردند) و این خود نوعی حکمیت و دخالت اشخاص در حکم خداست.»^{۱۷} (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۶)

ویژگی‌های اعتقادی

خوارج و مختصات مرامی و نشانه‌های فکری آنان به یک برهه‌ی زمانی اختصاص نیافت و در گذر زمان جوامع مختلف بخصوص حوزه‌های فکر و اندیشه با این پدیده مواجه بوده‌اند. این موضوع که تنها یک برداشت و یک قرائت آن هم تنها برداشت و قرائت ما صحیح است و بقیه بر باطلند و از حقیقت هیچ بهره‌ای نبرده‌اند تنها به سده‌های اول و دوم هجری یعنی زمان ظهور و حضور خوارج تعلق ندارد و در درازای تاریخ این نگرش با اهل تحقیق و تفکر، تعاند و تهاجم بسیار نموده است. شاید از همین روی بود که در پایان غائله‌ی اهل حروراء و نهروان وقتی یکی از اصحاب به امام علی گفت: بشارت باد که همه‌ی خوارج کشته شدند و هیچ نمانندند، علی با تیزبینی و دوراندیشی گفت: به خدای قسم نه چنین است. آنان نطفه‌هایی در پشت مردان و رحم زنان خواهند بود.^{۱۸} به قول شهید مطهری: «خوارج هرچند منقرض شده، اما روحا نمرده است. روح خارجی‌گری در بسیاری از ما حلول کرده است.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۲۱)

مختصات و ویژگی‌ها را از همان مسأله‌ی معصیت نابخشودنی و گناه کبیره که آنها را از صف همراهی با علی جدا کرد و موجب نزاع و تقابل همواره شد پی می‌گیریم. این که آیا آئین اسلامی و دیانت و شریعت تنها یک اعتقاد و باور است یا عمل نیز در آن مدخلیت و تأثیر دارد مجادلات و گفت‌وگوهای بسیاری بر آن رفته است. مرتکب معصیت و گناه کبیره چه حکمی دارد؟ برای حکم آن نحلها و مشرب‌های فکری گوناگون هر کدام در مقام استدلال و احتجاج برآمده‌اند. عده بسیاری از اهل تسنن و تشیع بر این اعتقاد هستند که آن کس که کبیره انجام داد معصیت کرده است و فاسق است،

خوارج

به دلیل فهمی جدید

و غیر متعارف

از امامت که آن را

منحصر در ریاست

و امامت قریش

نمی دانست،

از بسیاری از

فرقه‌ها و گرایش‌ها

خود را متمایز می ساخت و

آوازه‌ی آنها

در گستره‌ی

گسترده‌ی دولت اسلامی

به سرعت

انتشار یافت

بر آن می‌تازد: ای جماعت متصلب که دچار جمود و سبک‌سری هستید، نمی‌توانید اسلحه به دست بگیرید و به تهدید و ارباب، در هر کجایی، درست یا نادرست، خطاکار یا بی‌گناه، همه را با یک نگاه برانید.^{۲۱}

تکفیر و متهم کردن تنها علی و به قول خودشان مرتکبان کبیره را شامل نمی‌شد. خوارج غیر از علی، عثمان، معاویه، اصحاب جمل، اصحاب تحکیم (آنانکه حکم به حکمیت و داوری دادند مگر آنهایی که از این کار توبه و استغفار کردند) همه را تکفیر می‌کردند. خوارج حتی کسانی را که حکم خوارج مبنی بر تکفیر و تکذیب را مشروع نمی‌دانستند با حربیه‌ی تکفیر می‌راندند. «عبدالله بن خباب را که پدرش صحابی بزرگ رسول خدا بود به جرم این‌که گفته بود علی بن ابی‌طالب به دین خدا از شما آگاه‌تر است به قتل رساندند.» (ابن اعثم، بی‌تا: ۱۹۸) «در راه نهروان،



خوارج به دو نفر مسلمان و نصرانی برخورد کردند. مسلمان را کشتند چون با عقیده‌ی آنان مخالف بود ولی نصرانی را احترام می‌کنند و به او می‌گویند شرایط ذمه را رعایت کند.» (ابن‌عبدربه، ۱۳۷۲: ۲۳۴)

مسأله‌ی امامت و حکومت از دیگر مسایلی است که خوارج را از دیگر فرقه‌ها بسیار متمایز ساخته‌است. بعضی نظریه‌ی خوارج در مورد امامت و رهبری را بعنوان یک نظریه‌ی انقلابی و حتی دمکراتیک تلقی کرده‌اند و بعضی آن را یک نوع آنارشسیسم اسلامی خطاب کرده‌اند. آنچه مسلم است خوارج در مقوله‌ی امامت و رهبری دارای وحدت رویه و نظریه نبوده‌اند و در مقاطع مختلفی نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند. در ابتدا آنها معتقد بودند مردم به امامت و حکومت احتیاج ندارند و این دیدگاه در واقع نوعی

ولی از جرگه‌ی مسلمانی خارج نیست. گروهی مرجئه نام معتقدند: با وجود ایمان قلبی، گناه ضرری بر ایمان شخص نمی‌زند و کار او را باید به خدا وانهاد. گروهی دیگر در حکم آن مانده‌اند و مرتبه‌ای میان کفر و ایمان معتقدند. (منزلة بین المنزلتین) از همه سختگیرانه‌تر حکم خوارج است. مرتکب معصیت کبیره کافر است و ایمان در قلب او و خواندن نماز نمی‌تواند مانع این کفر باشد. توبه اگر نکند تکلیف او معلوم است. کافر است و جان و مال او هدر. این برداشت بر این اساس که فقط دریافت آنها مشروع است و مقبول و تنها قرائت آنان و جاهت دارد. بقیه‌ی اهالی قبله و مسلمانان، دین و اعتقادی سلیم و سلامت ندارند و جایگاه آنها جحیم است و حق آنها تنها تکفیر و تکذیب. در نظر خوارج میان کفر و ایمان واسطه‌ای نیست و عمل هم جزو ایمان است، لذا گناه ایمان را زائل می‌سازد و شخص گنهکار کافر می‌شود. «ایمان مرکب از اعتقاد و عمل است تنها عقیده‌ی قلبی نیست. عمل به اوامر و ترک نواهی جزو ایمان است.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۱۹)

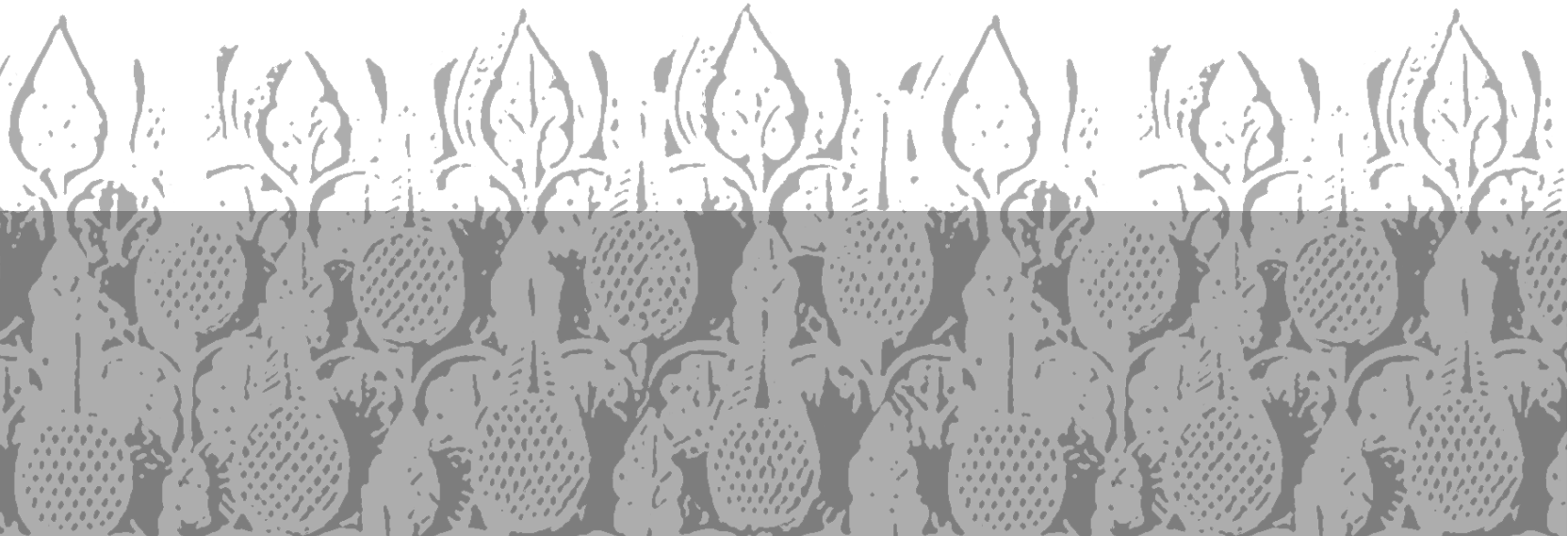
«بسیاری از نویسندگان معتقدند که اعتقاد به کفر صاحبان کبیره عقیده‌ی مشترک همه‌ی گروه‌های خوارج است.» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۵)

حضرت علی در نهج البلاغه در پاره‌ای از گفته‌ها و نامه‌ها این دیدگاه خوارج را نیز مورد بررسی و نقادی قرار داده است. در نظر او عمل خلاف و ارتکاب معصیت کبیره فرد را از جرگه‌ی دین و اسلام خارج نمی‌کند و نمی‌توان او و بقیه را نیز تکفیر و تکذیب کرد. (اگر در این پندار و برداشت خود اصرار دارید که من خطا کرده و گناهکارم چرا به گمراهی من، همه امت محمد را گمراه می‌دانید و به خطای من آنها را مورد مؤاخذه قرار می‌دهید؟)^{۱۹} در همین خطبه باز در مقام استدلال و احتجاج به سنت پیامبر اشاره می‌شود که پیامبر بر متخلفان حد جاری می‌کرد ولی آنها را از حقوق اجتماعی محروم نمی‌کرد و دودمان آنها را بر باد نمی‌داد. (... زناکار بدون همسر را حد می‌زد ولی سهم آنان را از غنائم می‌داد و آنها با زنان مسلمان ازدواج می‌کردند. بنابراین پیامبر آنها را به سبب گناه کیفر می‌داد و حق خدا درباره‌ی آنها را اجرا می‌کرد، اما در عین حال سهم آنان را از اسلام منع نمی‌کرد و نام‌های آنها را از دفتر مسلمانان خارج نمی‌کرد).^{۲۰}

تهدید و تکفیر همه

یکی از ویژگی‌های مهم خوارج یا سبک‌سری دینی، تنها تلقی خود را درست دیدن و تهدید و تفسیق دیگران است. همین ویژگی است که علی بی‌محبا





**این موضوع که
تنها یک برداشت و
یک قرائت آن هم
تنها برداشت و قرائت
ما صحیح است
و بقیه بر باطلند و
از حقیقت
هیچ بهره‌ای نبرده‌اند
تنها به سده‌های اول
و دوم هجری یعنی
زمان ظهور و حضور
خوارج تعلق ندارد و در
درازی تاریخ
این نگرش با اهل
تحقیق و تفکر،
تعاند و تهاجم
بسیار نموده است**

آنارشسیسم و بی‌حکومتی است. علی (ع) بعنوان یک متفکر و نظریه‌پرداز معاصر آنان، این نظریه‌ی خوارج را مورد بررسی و نقادی قرار داده‌است. وقتی خوارج شعار لاحکم‌اللاّله را سر داده‌بودند علی گفت: حرف درستی که از آن نادرست استنباط می‌شود. آنها می‌گویند حکومتی نباید باشد چراکه نامشروع است و این درحالی است که جامعه‌ی بشری برای دوام و بقاء نیازمند به حکومت است.^{۲۲} «خوارج در ابتدا امر امامت را نفی می‌کردند ولی بزودی فهمیدند که در مواقع ضروری وجود امام و امیر لازم است (ابن ابی‌حدید، ۱۴۰۴: ۳۰۸). در کتاب‌های تاریخی و فرهنگ‌های ملل و نحل و فرقه‌های اسلامی نیز به آنها نسبت نفی امامت و حکومت داده شده‌است. «لااقل دربارهی فرقه‌ی نجدات که گروهی از خوارج بودند این امر مسلم گرفته شده‌است.» (مسعودی، بی‌تا: ۲۳۴) «مضمون خطبه‌ی نفی حکومت خوارج در کتاب‌های حدیثی و تاریخی و حتی در کتاب‌های ملل و نحل از حضرت علی نقل شده‌است.» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۷) خوارج بعداً از این نظریه‌ی خود یعنی نفی حکومت و عدم نیاز به امامت و امارت اعراض کردند و خود با عده‌ای از سران خود به عنوان امام بیعت کردند. «خوارج بزودی فهمیدند بدون امام و رهبر نمی‌توانند پیش روند لذا در حروراء، عبدالله بن وهب راسبی را به امیری خود برگزیدند و با او بیعت کردند.» (ابن اثیر، ۱۳۹۸: ۳۳۶) خوارج بر خلاف شیعیان که امامت را منصوب و منصوص و از طرف خدا می‌دانند و بر خلاف اهل سنت که امامت را از آن قریش می‌دانند.^{۲۳} این نظریات را باطل و مردود می‌دانستند. «امام خارجیان باید بر اساس شایستگی مذهبی و صلاحیت برگزیده شود نه هیچ‌گونه امتیاز خونی یا نسبی. پیروی از فرامین امام تا هنگامی که او از تکلیفی دینی خود

منحرف نمی‌شد وظیفه‌ی بی‌چون و چرای مذهبی بود.» (مادلونگ، ۱۳۷۳: ۹۵) «خوارج شرط قریشی بودن امام را لازم نمی‌دانستند در حالی که این شرط را شیعه و سنی معتبر می‌دانند.» (اموریدی، ۱۴۰۶: ۶) «خوارج جایز می‌دانند که در دنیا اصلاً امامی نباشد و اگر بوجود او احتیاجی شد یک نفر تعیین می‌شود. خواه عبد باشد خواه حرّ، خواه نبطی باشد یا قریشی.» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۶) لزوم کنترل و نظارت بر امام که آیا به تعهدات و وظائف خود عمل می‌کند یا خیر و این‌که اگر امام بر وظایف عمل نکرد می‌توان بر او شورش کرد یکی دیگر از نظریات خاصّ خوارج است. شاید همین نظریه موجب انشعاب‌ها و جناح‌بندی‌های متعدّد و متنوّع در جریان خوارج باشد. این نگاه خاص نسبت به امامت و رهبری که خوارج را از دیگر فرقه‌ها بسیار متمایز ساخته‌است عده‌ای را بر آن داشته‌است که خوارج را گروهی انقلابی با شاخصه‌های امروزی تلقی کنند. ولهاوزن صاحب کتاب (الشیعه و الخوارج) این رویکرد نسبت به مسأله‌ی امامت را ناشی از التزام خوارج به تقوی و خالی بودن آنان از تعصبات عربی و داشتن معتقداتی صاف و ناب دانسته‌است. در نظر آنها این امر یعنی خالی بودن از تعصبات قومی و عربی، باعث انتشار تفکرات خارجی‌گری در میان موالی و غیر اعراب شده‌است.^{۲۴} اگرچه شعارهای عدالت‌خواهانه و نظریه‌ی مساوات‌طلبی خوارج موجب نشر افکار آنان در اقصی نقاط دولت اسلامی شد و جماعت معتقد و انقلابی خوارج تا چندین دهه دولت‌های اموی و عباسی را تهدید کردند و قیام‌های توده‌وار را موجب شدند ولی با امعان نظر در رویدادهای تاریخی نظریه‌ی خاصّ خوارج در امامت و زعامت یعنی نفی صفت قریشی بودن را می‌توان ناشی از منازعه‌ی دیرینه‌ی رویارویی اعراب شمالی و جنوبی دانست. مخاصمه‌ی



**مبارزه و ستیز با
حکام و عوامل قدرت،
عدالت خواهی و
ساده زیستی از دیگر
ویژگی های خوارج بود که
آنها را بخصوص
برای لایه های پایین
اجتماع و گروه ها
و اقوامی که مورد تبعیض
و اجحاف اعراب
و امویان بودند
قابل احترام و
اقتدا کرده بود**

اقتدا کردند و نماز خواندند.)^{۲۸} (طبری، ۱۴۰۹: ۶۱۰) مبارزه و ستیز با حکام و عوامل قدرت، عدالت خواهی و ساده زیستی از دیگر ویژگی های خوارج بود که آنها را بخصوص برای لایه های پایین اجتماع و گروه ها و اقوامی که مورد تبعیض و اجحاف اعراب و امویان بودند قابل احترام و اقتدا کرده بود. ابن عبدربه می گوید: در میان فرقه ها هیچ گروهی از خوارج معتقدتر و کوشاتر و آماده تر برای مرگ و از خودگذشتگی وجود ندارد.^{۲۹} «اعتقادات برابری خواهانه ی اسلامی خوارج بزودی موالی ناتازی را به میان آنها جلب کرد. یک سال بعد از صفین گروهی بودند مرکب از ۲۰۰ تا ۴۰۰ خارجی اهل کوفه و مردی عرب بنام ابو مریم از بنی تمیم که تقریباً همه از موالی بودند.» (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۶) خوارج بسیار عابد و زاهد و اهل رکوع و سجود هستند. عبدالله بن عباس که چندین بار در نهروان با خوارج گفت و گو و محاجه کرد، آنها را چنین توصیف می کند: (پیشانی آنها از کثرت سجود زخم شده است و دستان آنها به سان زانوان شتران پینه دارد. آنان لباسی ژنده و مندرس برتن دارند ولی بسیار مصمم و بااراده هستند).^{۳۰} (ابن عبدربه، ۱۳۷۲: ۳۸۹) به تعبیر شهید مطهری: همه کسری های خود را می خواستند با فشار آوردن بر رکوع ها و سجوده های طولانی جبران کنند. (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۲)

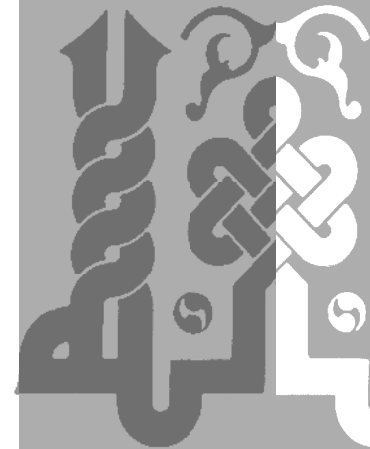
ابزار قدرت دیگران شدن

عدم توجه به حقیقت دین و مفاهیم، موجب آن شده بود که ناخواسته دستاویز قدرت طلبان و ابزار جاه طلبان باشند. علی درباره ی این ویژگی می گوید: (ای تیره بخت مردمان که تیره های شیطان شده اید او توسط شما مردمان را در حیرت و گمراهی می افکند).^{۳۱} «خطر جهالت این گونه افراد و جمعیت ها بیشتر از این

بنی تمیم یعنی اعراب جنوبی که اکثریت رهبران خوارج از آن طایفه بودند با مضرهای یعنی اعراب شمالی که قریشی ها از آن قبیله بودند یک منازعه ی مدت دار بود. افرادی مانند حرقوص بن زهیر (ذوالخویصره) عروه بن ادیه، مرداس بن ادیه که خوارج بعدی آنها را پیشگامان راستین و سلف صالح می دانستند همه از بنی تمیم بودند. بعضی از مفسران، این آیه از سوره ی حجرات را در وصف حال و تعامل عده ای از بنی تمیم با پیامبر می دانند. (بسیاری از کسانی که از ورای حجره ها با بانگ تو را می خوانند، از درایت بی بهره اند).^{۲۵} «عده ای از بنی تمیم وارد شدند و از پشت حجره ها فریاد کردند: محمد بیرون بیا. آمده ایم با تو مفاخره (برتری جویی) کنیم.»^{۲۶} با تو می خواهیم مفاخره کنیم و برتری های قبیله ای خود را برای تو ثابت کنیم. آنگاه با مال و ثروت و کثرت جمعیت خود، فخر فروشی کردند. (طبرسی: ۱۹۵) داستان اعتراض بر تقسیم غنایم پیامبر در غزه ی حنین که توسط فردی از بنی تمیم رخ داد نیز ناشی از همان امر دانسته شده است.^{۲۷} «شاید علت اینکه خوارج قریشی بودن را در امام شرط نمی دانند همین باشد. (ضدیت و تعصب علیه قریش) آنها از قبیله ی ربیعیه بودند که با مضر بسیار مخالف بود. (نحار: ۵۴) به این واقعه ی تاریخی توجه کنید: ابو حمزه خارجی در سال ۱۳۰ به مدینه حمله کرد و مردم مدینه را شکست داد. این واقعه در تاریخ با نام (واقعه ی قدید) معروف است. اسیران را می آوردند و هر کس از قریش بود می کشت و هر کس از انصار بود آنها را رها می کرد. (ابن ابی حدید، ۱۴۰۴: ۱۱۳) «وقتی ضحاک بن قیس شیبانی خارجی مدتی بر عراق حکومت یافت. عبدالله بن عمر و سلیمان بن هشام ناچار با او بیعت کردند. یکی از شاعران خارجی با مباحثات گفت: (آیا ظهور و برتری دین خدا را ندیدی؟ آنگاه که قریش به امامت بکربن وائل



خوارج به عنوان یک تفکر، یک مثنوی و یک روش در نهروان نهایت نیافت. آنها در دهه‌های بعد بخصوص در دوران امویان بعنوان یک جریان عصیانگر و شورشی بارها موقعیت امرا و حکام را به خطر انداخته بودند



ناحیه است که ابزار و آلت دست زیرک‌ها قرار می‌گیرند و سر راه مصالح عالی‌ه‌ی اسلامی واقع می‌شوند. همیشه منافقان بی‌دین، مقدّسان احمق را علیه مصالح اسلامی برمی‌انگیزانند. اینها شمشیر می‌گردند در دست آنها و تیری در کمان آنها.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۴)

سبک‌سری و بی‌بهره بودن از خردگرایی آنها را سخت بدبین و سخت‌گیر کرده بود. (شما جماعتی سفیه و کم‌عقل و نابردبار هستید. ای بی‌ریشه‌ها، من به بدی شما را نکشانده‌ام.)^{۳۲} «... وای به حال جامعه مسلمین از آن وقت که گروهی خشکه مقدّس، یک‌دنده، جاهل بی‌خبر، پا را به یک کفش کنند و به جان این و آن بیفتند. چه قدرتی می‌تواند در مقابل این مارهای افسون‌ناپذیر مقاومت کند.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۳۹)

از دیگر ویژگی‌ها و خصلت‌های جماعت سبک‌سران دینی که حضرت علی در نهج‌البلاغه برشمرده است: خشونت‌طلب، فاقد احساسات لطیف محروم از اندیشه‌های متعالی، مردمانی دون و برده.^{۳۳} اوباش، کسانی که از این سو و آن سو جمع شده‌اند. از خود سخنی ندارند و حرف‌های دیگران را غرغر می‌کنند. اصلتی ندارند و مانند پیشگامان راستین نیستند.^{۳۴}

(باید آنها را آموزش داد. مطالب صحیح را به آنها تفهیم کرد و آداب سخن گفتن و گفت‌وگو را یاد داد.)^{۳۵} (دارای بلوغ فکری نیستند. نیاز به قیّم دارند و باید دستشان را گرفت و مانع آنها شد.)^{۳۶} «اوباش که از هر گوشه‌ای جمع شده‌اند و از هر ناحیه‌ای آورده شده‌اند. اینها باید اول آموزش و تعلیمات ببینند. آداب اسلامی به آنها تعلیم شود. در فرهنگ اسلامی خبره شوند. باید بر آنها قیّم حکومت کند و مچ دستشان گرفته شود و آزاد نباشند تا درباره‌ی اسلام اظهار نظر کنند. اینها نه از مهاجرین هستند و نه از انصار.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۳)

تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی به عنوان یک مرام

«از حضرت باقر (ع) نقل شده که خوارج بر خود سخت گرفتند و دچار تنگ‌نظری شدند چرا که عرصه‌ی دین عریض‌تر از عرصه‌ی آنان است.»^{۳۷} «اسلام و مسلمانی را در چهار دیواری اندیشه‌های محدود خود محصور کرده بودند. مانند همه‌ی کوتاه‌نظران دیگر مدّعی بودند که همه بد می‌فهمند و یا اصلاً نمی‌فهمند و همگان راه خطا می‌روند و همه جهنمی هستند. این کوتاه‌نظران اولین کاری که می‌کنند تنگ‌نظری خود را به صورت یک عقیده‌ی دینی در می‌آورند. رحمت خدا را محدود می‌کنند و خداوند را بر کرسی غضب

می‌نشانند.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۶) فقط خود را دیدن و خود را رستگار دانستن. «تنگ‌نظری مذهبی از خصیصه‌های خوارج است اما امروز آن را باز در جامعه‌ی اسلامی می‌بینیم. بعضی از خشک‌مغزان را می‌بینیم که جز خود و عده‌ای بسیار محدود مانند خود همه‌ی مردم جهان را با دید کفر و الحاد می‌نگرند و دایره‌ی مسلمانی را بسیار محدود خیال می‌کنند. چون تنگ‌نظر بودند و زود تکفیر و تفسیق می‌کردند.» (همان: ۱۴۸)

تفسیر قرآن با بی‌سوادی

«به‌دلیل نادانی و بی‌سوادی آیات قرآن را غلط تفسیر می‌کردند. (ان الحکم الا الله یقصر الحق و هو خیر الفاصلین...) مرادشان این بود که حکومت و حاکمیت و رهبری نیز چون قانون‌گذاری حق خداست و غیر از خدا کسی حق ندارد که به هیچ وجه حکم یا حاکم میان مردم باشد. همچنانکه حق جعل قانون را ندارد.» (همان: ۱۴۹)

در قلمرو ظاهر ماندن یعنی تصادم با تمدن و دور ماندن از دانش جدید

«اسلام هرگز به شکل و صورت و ظاهر زندگی نپرداخته‌است. اسلام هدف‌ها و معانی و ارائه‌ی طریقه‌ی رسیدن به آن هدف‌ها را در قلمرو خود گرفته



علی (ع) به خوارج نیز

همانند سایر افراد

نگریست

آنان را زندانی نکرد

شلاق نزد

و حتی سهمیه‌ی

آنان را نیز

از بیت المال

قطع نکرد

مسری (هاری) آنها مهابت یافته بود.^{۳۸} «ظاهر مقدّس و تقوای ظاهری یک جو تاریک و مبهم و یک فضای پر از شک و دودلی به وجود آورده بود. حالت دیگر وضعیت این خشکه‌مقدسان بود که به (کلب) هاری تشبیه شده است. من بودم که فهمیدم اگر اینها پا بگیرند همه را به درد خود مبتلا خواهند کرد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرایی و تحجّر خواهند کشانید که کمراسلام خم بشود.» (همان، ۱۳۹)

تعامل با خوارج و مخالفان

یکی از نکات مهم در شیوه‌ی حکمرانی و اداره‌ی امور کشور نحوه‌ی تعامل زمامداران با مخالفان و منتقدان است. حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی را با ملاک نحوه‌ی تعامل و شیوه‌ی تقابل با عناصر ناراضی می‌توان تقسیم‌بندی کرد. ایجاد بستر و اعطای فرصت در بیان آزاد و اعتراض، و به زبان دیگر امکان نافرمانی‌های مدنی از شاخصه‌های شهروندی دموکراتیک است. امروز اصل اساسی تسامح سیاسی (political toleranc) یکی از ساز و کارهای مهم اداره‌ی جوامع تلقی شده است. حضرت علی بعنوان رئیس نظام اسلامی در سده‌ی هفتم میلادی یا دهه‌ی سوم هجری بدین اصل اهتمام جدی می‌ورزید. اعتراض خوارج، شعارهای آنان علیه حکومت و اتهام آنان به حکومت و حتی محکوم کردن رئیس دولت (علی) بعنوان مرتکب معاصی و کافر شمردن او موجب آن نمی‌شد که آنها سرکوب شوند و با اقدامات قهرآمیز و سرکوب‌گرایانه مواجه شوند. بحث و گفت‌وگو، استدلال، احتجاج و اقامه‌ی برهان و حتی نصیحت و خیراندیشی از شیوه‌های تعامل حکومت (علی) با مخالفان است که بارها و بارها به کار رفته است. این تسامح و تعامل و خویشتن‌داری حکومت موجب شد که عده‌ی زیادی از معاندان و مخالفان به صف موافقان و همراهان بپیوندند. طبری در مورد تعامل علی با مخالفان نقل می‌کند: «با سعه‌ی صدر، مخالفت‌ها و حتی توهین آنان را تحمل می‌کرد. علی (ع) می‌فرمود: شما را بر ما سه حق است. مادامی که با ما مصاحبت می‌کنید رعایت خواهیم کرد. یکی آنکه شما را از مسجد منع نمی‌کنیم، سوم تا وقتی که شروع به جنگ نکرده‌اید با شما نمی‌جنگیم.» علی به خوارج نیز همانند سایر افراد نگریست. آنان را زندانی نکرد. شلاق نزد و حتی سهمیه‌ی آنان را نیز از بیت المال قطع نکرد.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۲۶)

«روزی حضرت علی مشغول سخنرانی در مسجد بود، فردی سؤال کرد و حضرت بالبدیهه جواب

و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است و به این وسیله از هرگونه تصادمی با توسعه‌ی تمدن و فرهنگ پرهیز کرده‌است.» (همان: ۱۵۲)

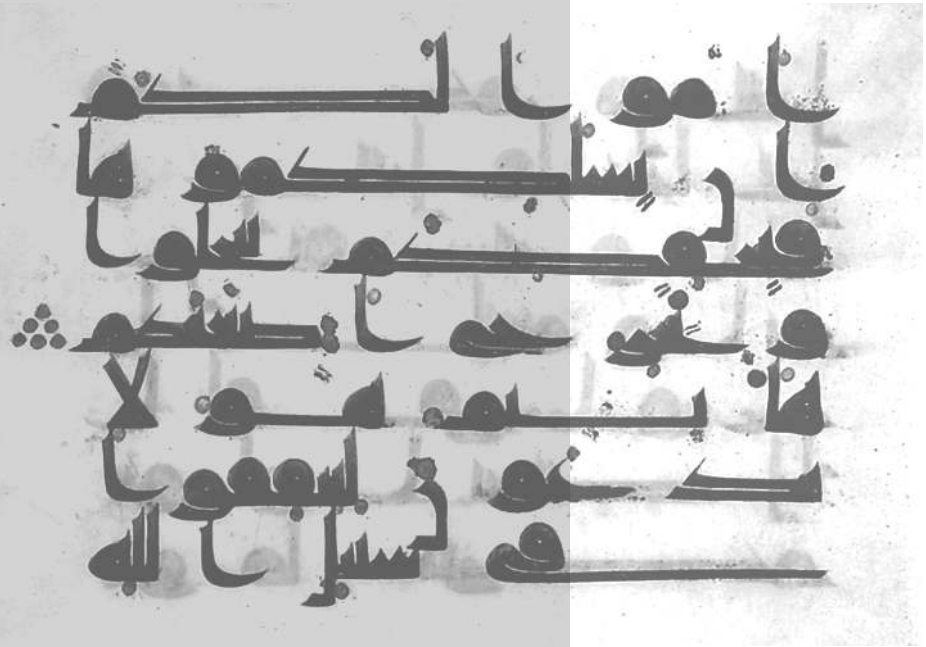
قدسی بودن قالب‌ها

«در اسلام یک وسیله‌ی مادی و یک شکل ظاهری نمی‌توان یافت که جنبه‌ی تقدّس داشته باشد. اسلام کلیات را به دست داده. این کلیات مظاهر گوناگونی دارد و تغییر مظاهر حقیقت را تغییر نمی‌دهد.» (همان: ۱۵۲)

مرض مسری خشکه‌مقدسی

در تعبیری از علی (ع) در نهج‌البلاغه جریان سبک‌سری مذهبی و سخت‌گیری ظاهری و جمود به منزله‌ی یک بیماری مسری تعبیر شده است که بسان هاری و به صورت یک اپیدمی می‌تواند سرایت کند. به نظر علی (ع) این امر یک فتنه است که تنها عالمان راستین که به مصالح جامعه می‌اندیشند و اسیر فرصت‌طلبی و عوام‌فریبی نیستند با این پدیده‌ی شوم مقابله می‌کنند و از ظاهر غلط انداز مقدّس مآبی آنان بیمی به خود راه نمی‌دهند. حضرت علی می‌گوید: (من چشم فتنه را کور کردم و کسی جرأت چنین کاری را نداشت بعد از آنکه شبهه‌ی آنان همچون موج‌های مظلّم و سیاه همه چیز را دهشتناک کرده بود و مرض





و او و همسرش که باردار بود بطور فجیعی به قتل می‌رسند. (ابن عثم، ۱۳۷۲: ۱۹۸) با بروز چنین حوادثی که امنیت شهروندان تهدید می‌شود، علی تصمیم به مقابله می‌گیرد.

«دیگر مسأله‌ی آزادی عقیده نبود بلکه اخلال به امنیت اجتماعی و قیام مسلحانه علیه حکومت بود. علی آنها را تعقیب کرد. در نهروان آنها را محاصره کرد. با آنها صحبت کرد. پرچم امان را به ابوعبدالله انصاری دارد. از دوازده هزار نفر هشت هزار نفر برگشتند و بقیه سرکشی نشان دادند. شکست سختی خوردند. (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۳۲)

در صحنه‌ی نبرد نهروان، حتی در هنگامه‌ی رویارویی، علی از این جماعت سبک‌سر می‌خواهد که تفکر کنند و بدون دلیل خود را به کشتن ندهند. (من شما را بیم می‌دهم از این که در کنار این نهر و در این گودال کشته شوید، بی‌آنکه از خدایتان دلیلی داشته باشید و یا دلیل روشنی در دستتان باشد).^{۴۳}

یک پیشگویی

وقتی یکی از یاران گفت: یا علی همه‌ی اهل حروراء کشته شدند. حضرت آن را ساده‌انگاری دانسته و اظهار می‌دارد که جریان سبک‌سری دینی در عرصه‌ی زمان سریان خواهد یافت و جوامع همواره با جناح جمود و خشکه‌مقدسی مواجه خواهند داشت. (نه! به‌خدای قسم، (ژن) آنها باقی خواهند ماند. در پشت مردان و رحم زنان).^{۴۴}

نام‌های خوارج

در گذر تاریخ، به‌خصوص در سده‌های اول و دوم هجری که دوران رونق و موسم منازعات آنان بود، جریان خوارج با نام‌ها و عنوان‌های مختلف خوانده شده‌اند که هر کدام از آن اسماء ناظر به بخشی از مختصات و ویژگی‌ها می‌باشد. بعضی نام‌ها مدح است که خودشان خود را بدان خوانده‌اند و بقیه ذم است که مذمت مختصات آنان است.

الف) مُحَكَّمَه: این نام از شعار (لا حکم الا لله) گرفته شده است. «بعضی آن را جنبه‌ی سلبی دانسته‌اند. یعنی کسانی که نفی تحکیم می‌کردند.» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۴۲) به نظر می‌رسد که این تعبیر به‌معنای گوینده (لا حکم الا لله) باشد. «بعضی نام محکمه را به همه‌ی گروه‌های خوارج و بعضی بر گروه خاصی از خوارج اطلاق کرده‌اند.» (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱۱۵)

ب) حروریه: بدلیل آنکه پس از انشعاب از سپاه علی به محلی به نام حروراء رفتند، بدین نام شهرت

داد. یکی از خوارج گفت: (خدای او را بکشد، چقدر دانشمند است).^{۴۵} آنها علی را کافر می‌دانستند.» (همان: ص ۱۲۷) «خوارج علی را کافر می‌دانستند و به نماز او شرکت نمی‌کردند. یک روز فردی از خوارج (به نام ابن الکواء) وارد مسجد شد. علی در نماز جماعت مشغول امامت بود. خارجی با صدای بلند این آیه را خواند: همانا به تو و پیشینیان از تو وحی شد که اگر شرک بورزی اعمال تو زائل خواهد شد و از زیانکاران خواهی بود.»^{۴۶} می‌خواست به علی کنایه بزند. وقتی آیه را خواند علی سکوت کرد. وقتی آیه تمام شد علی به نماز ادامه داد. دوباره ابن الکواء آیه را تکرار کرد و علی (ع) دوباره سکوت کرد. چندین مرتبه این کار را کرد و علی سکوت کرد. او می‌خواست با این کار نماز را به هم بزند. علی این آیه را خواند: (صبر کن، وعده‌ی خدا حتمی است و آنان که اهل یقین نیستند تو را ضعیف نسازند).^{۴۷}

علی (ع) در رأس نظام اسلامی است و او متهم به کفر می‌شود. از او می‌خواهند استغفار کند و به راه بازگردد و علی (زامدار) استدلال می‌کند که: (آیا پس از ایمانم به خدا و جهادم در رکاب رسول خدا، باید به کفر خویشتن گواهی بدهم؟ اگر چنین گمراه شده‌ام از هدایت‌یافتگان نخواهم بود).^{۴۸}

علی تنها در برابر تضييع حقوق شهروندان و سلب امنیت و اقدام خوارج به جرح و قتل نمی‌تواند سکوت کند، لذا با فتنه و جریان آشوبگر مقابله می‌کند. عبدالله بن ختّاب که پدرش از اصحاب رسول الله است به جرم اظهار عقیده و برتر دانستن علی نسبت به خوارج در فهم دین مورد غضب خوارج واقع می‌شود



فرقه‌ی ازارقه

یکی از معروف‌ترین و خشن‌ترین گروه‌های خوارج است. ازارقه، طرفداران نافع بن ازرع هستند. نافع از بزرگان خوارج است که به همراه جمعی از خوارج در شورش عبدالله بن زبیر شرکت داشتند، ولی پس از مدتی از ابن زبیر کناره‌گیری کردند و به بصره رفتند. نافع پس از مدتی به همراه عده‌ای از طرفداران خود به اهواز رفت و توانست اهواز و شهرهای کرمان و فارس را تصرف کند. بسیاری از بزرگان خوارج که بعدها خود در رأس فرقه‌های خوارج به‌عنوان امام و رهبر قرار گرفتند در حلقه‌ی همراهان نافع بودند. عطیه بن أسود، عبیدالله بن ماحوذ، عمرو بن عبید عنبری، قطری بن فجائه، عبدربه کبیر، با یک سپاه سی هزار نفری همراه نافع بن ازرع بودند. نافع بن ازرع معتقد بود کسانی از خوارج که به سپاه او نمی‌پیوندند جزو قاعدین هستند و کافرند. نافع درباره‌ی مخالفان خود چنان سخت‌گیر بود که حتی معتقد بود اطفال مخالفان را هم باید کشت و برای این دیدگاه خود به آیات قرآنی از جمله آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی نوح استشهد می‌کرد.^{۴۸،۴۹} (اصفهانی، ۱۳۹۲ ج ۶: ۱۳۴)

«فرقه‌ی ازارقه معتقد بودند که اطفال مشرکان نیز در جهنم خواهند بود و نیز می‌گفتند که هرکس در دار الکفر اقامت کند کافر است و باید از آنجا خارج شود. (اشعری، ۱۳۶۲: ۱۶۲)

«نافع بن ازرع صرف هجرت به طرف او و الحاق به سپاه را دلیل ایمان نمی‌دانست. او خودش امتحان می‌کرد. اسیری را می‌آورد. اگر مهاجر مذکور او را می‌کشت ابن ازرع قبول می‌کرد و گرنه خود مهاجر

یافتند. حروراء روستایی است در بیرون کوفه و گویا دو میل با کوفه فاصله داشته است. (حموی، بی تا: ۲۴۵)
ج) شُرَّاه: شراه جمع شاری به معنای فروشنده است. آنها این لقب را بسیار دوست داشتند و از آیه‌ی ۲۰۷ سوره‌ی بقره اخذ کرده بودند. (از مردمان کسانی هستند که جان خود را در جهت رضای خدا می‌فروشند).^{۴۵}

د) خوارج: شایع‌ترین و معروف‌ترین نام برای نامیدن آنها می‌باشد. از حدیث پیامبر اخذ شده است که می‌گوید: (سیخرج قوم یمرقون من الدین) (جماعتی که از دین بیرون می‌روند). «هرکس بر امام حق خروج کند آن هم امامی که مردم بر او اتفاق نظر دارند خارجی نامیده می‌شود، اعم از اینکه در زمان صحابه بر ائمه‌ی راشدین خروج کرده باشد یا پس از آنها در عهد تابعین و یا هر امامی که در هر زمانی باشد.»^{۴۶} (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۴)

ه) مارقین: مارق از مرق به معنای رهاشدن و بیرون رفتن و دریدن است. (ابن اثیر، ۱۳۴۶: ۳۲۹) پیامبر در مورد مردی از بنی تمیم گفت: (برای این مرد یارانی است که نماز و روزه شما در برابر عبادت آنها کوچک و حقیر خواهد بود. آنها از دین خارج می‌شوند همانگونه که تیر از کمان خارج می‌شود).^{۴۶} (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۳۳: ۳۲۶)

گروه‌ها و فرقه‌های خوارج در ایران

همانگونه که ذکر شد خوارج به‌عنوان یک تفکر، یک مشی و یک روش در نهروان نهایت نیافت. آنها در دهه‌های بعد بخصوص در دوران امویان به‌عنوان یک جریان عصیانگر و شورش‌بارها موقعیت امرا و حکام را به خطر انداخته بودند. روح مبارزه‌طلبی و عدالت‌خواهی و بخصوص ایده‌ی خاص آنها در امامت و حکومت که برخلاف فریقین تسنن و تشیع بود آنها را دچار انشعابات و انشاقات بسیار نمود. انشعابات که حتی یکدیگر را تکفیر می‌کردند و خون هم را مباح می‌دانستند. آنها امامت بردگان و حتی فرقه‌ای از آنها امامت زنان را نیز مشروع می‌دانستند. لذا یکی از اختلافات مهم صاحبان سیر و تاریخ فرق، تعداد گروه‌ها و فرقه‌های خوارج است.^{۴۷}

عده‌ای عدد فرق خوارج را ۲۵ دانسته‌اند. (ملطی: ۱۷۸) شهرستانی آنها را دارای ۸ فرقه اصلی می‌داند. (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۵) حتی بعضی عدد آنها را به ۳۰ فرقه رسانده‌اند. (اشعری، ۱۳۶۲: ۴۲۴) بغدادی در الفرق بین الفرق آنها را ۲۰ فرقه دانسته‌است. (بغدادی، ۱۳۴۴: ۲۴)

نافع بن أزرق
صرف هجرت
به طرف او
و الحاق به سپاه را
دلیل ایمان
نمی دانست.
او خودش
امتحان می کرد،
اسیری را می آورد.
اگر مهاجر مذکور
او را می کشت
ابن أزرق
قبول می کرد
و گرنه
خود مهاجر را
به عنوان منافق
می کشت

را به عنوان منافق می کشت.» (بغدادی، ۱۳۴۴: ۷۳)
«ازارقه اردوگاه‌های نظامی خود را به اقتباس از نام
مدینه در زمان محمد (ص) دارالهجره می خواندند. در
چشم ایشان بقیه‌ی دنیای اسلام دار الکفر و سرزمین
مشرکین می شود.» (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۷) «ازرقه
تحت فرماندهی نافع بن ازرق در سال ۶۴ به اهواز
درآمدند و از سال ۶۶ در فارس و کرمان تحت رهبری
زبیر بن ماحوذ (۶۹-۶۴) و قطری بن فجائه (۷۹-۶۹)
استقرار یافتند. سکه‌هایی به نام قطری به‌عنوان
امیرالمؤمنین در چند شهر فارس در سال‌های
(۷۵-۶۹) زده شد و این نشانگر تسلط مستمر او
در این ولایت است. (همان: ۹۷) بنابراین نظر صاحب
اخبار الطوال: خوارج آزرکی زمان یزید شورش کردند
و سپاه عبیدالله بن زیاد را شکست دادند. ابن زیاد در
خشم از این شکست هر کس که متهم به خوارج بود
را دستگیر کرد. خوارج در اهواز کارشان رونق گرفت
و از هر طرف به سوی آنجا رفتند. سپاه خوارج بارها
به مناطق اطراف بصره حمله کرد. اهل بصره با ارسال
نامه از ابن زبیر تقاضای کمک کردند و او مهلب ابن
ابی صفر که والی خراسان بود را مأمور جنگ با خوارج
کرد. مهلب با جمع‌آوری سپاه به طرف نهر شوشتر
برای جنگ رفت. خوارج شکست خوردند و به طرف
اهواز عقب‌نشینی کردند. مهلب در محلی به نام سلی
در نزدیکی‌های اهواز با نافع بن ازرق درگیر شد. نافع
و عده‌ی زیادی در این جنگ کشته شدند و بقیه به
طرف فارس گریختند. (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۷۰)

پس از نافع بن ازرق عبدالله بن ماحوز به فرماندهی
خوارج انتخاب شد. سپاه خوارج به فرماندهی ماحوز
توانست سپاه بصره را به عقب‌نشینی وادار کند و
دوباره خوارج در منطقه‌ی اهواز قدرت بلامناع شدند.
آنها بدترین برخوردها را انجام دادند، خانه‌ها را آتش
می‌زدند و زنان و کودکان را می‌کشتند. ابن ماحوز
توانست یک سپاه ده هزار نفری و به روایت ابن‌اعثم
یک سپاه بیست هزار نفری بوجود آورد. سرانجام سپاه
ابن ماحوز همه شکست خوردند و به سوی کرمان و
اصفهان گریختند. آنها با پسرعموی ابن ماحوز یعنی
زبیر بن علی ماحوز بیعت کردند و دوباره به اهواز
بازگشتند. آنها به سباب و مداین حمله کردند و
بسیاری از زنان و مردان را کشتند. با آمدن سپاهی از
کوفه، نیروهای خوارج عقب‌نشینی کردند و به اصفهان
رفتند. محاصره‌ی اصفهان هفت ماه طول کشید.
سرانجام مردم اصفهان در یک اقدام سریع بر سپاه زبیر
حمله کردند و زبیر بن ماحوز به‌دست مردم اصفهان
کشته شد. (طبری، ۱۴۰۹ ج ۳: ۵۱۰)

قیام قطری بن فجائه

با شکست زبیر بن ماحوز در اصفهان، خوارج با قطری
بن فجائه در سال ۷۱ بیعت کردند. قطری برای حمله
به بصره به اهواز رفت ولی دوباره به سوی کرمان
عقب‌نشینی کرد. کرمان به منزله‌ی پایگاهی برای
خوارج برای تجدید قوا و آمادگی بود. در نبردی در
فارس در منطقه‌ی دارابجرد سپاه بصره شکست سختی
خورد و بسیاری از سران سپاه کشته و یا اسیر شدند.
نهایتاً عبدالملک مروان، حجاج را به کوفه فرستاده
او حاکم بصره نیز بود. با آمدن حجاج سپاه مهلب
تقویت شد. جنگ مهلب با سپاه خوارج (ازارقه) سه
سال طول کشید. شهرهای فارس و کرمان صحنه‌ی
جنگ بود. سرانجام خوارج مجبور به عقب‌نشینی شدند
و عقب‌نشینی از فارس به جیرفت با تخریب و کشتار
همراه بود. آنها شهر اصطخر را ویران کردند. (المبرد،
۱۴۰۷، ج ۳: ۱۱۴۸) «جنگ خوارج در جیرفت هیجده
ماه طول کشید.» (بطروفسکی، ۱۳۶۱: ۶۴) به‌دلیل
طولانی شدن جنگ، تشمت و انشعاب‌هایی در سپاه
خوارج به‌وجود آمد. عده‌ای به‌دنبال عبدربه‌ی کبیر،
عده‌ای به‌دنبال عبدربه‌ی صغیر و عده‌ای هم همچنان
به قطری وفادار ماندند. در یک درگیری خونین میان
خوارج، قطری به سوی طبرستان رفت و بقیه تحت
فرماندهی عبدربه‌ی کبیر با مهلب جنگیدند و بسیاری
از آنان کشته شدند. شمار کشته‌های عبدربه‌ی کبیر
چهارهزار نفر گفته شده است. (ابن‌اعثم، ۱۴۷۰: ۶)
«قطری توانست در طبرستان اسپهبد فرخان
فرمانروای طبرستان را شکست دهد.» (یعقوبی، ۱۳۷۹
: ۲۲) «قطری و سپاه او به دام سپاه اعزامی حجاج
افتادند و با یارانش کشته شد و سرهای آنان را به بصره
نزد حجاج بردند و بدین‌گونه خوارج آزرکی بکلی نابود
شدند.» (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۸)

حمزه‌ی سیستانی

همانگونه که اشاره رفت در ایران به‌دلیل گرایش
ایرانیان به عدالت و مساوات، خوارج توانستند طرفدارانی
برای خود به‌دست آورند. خوارج در شهرهایی چون
سیستان، کرمان نفوذ سیاسی و نظامی و حتی فکری
یافته بودند. آنها حتی دولت‌هایی مستعجل و کوتاه مدت
هم توانستند به‌وجود آورند. «در سیستان حمزه قیام
کرد، چراکه خوارج بیشتر از اهالی سیستان بودند. گویی
مراد آنها از این قیام دینی، رهانیدن سرزمین خود از
چنگ عرب‌های غالب بوده و بزرگترین پیشوایان این
گروه در سیستان، ایرانیان بودند. (صفا، ۱۳۶۷: ۳۵)

حمزة بن آذری یا حمزة بن عبدالله در عهد هارون و مأمون قیام کرد. «حمزه عمال هارون الرشید را شکست داد، لذا خراجی به بغداد فرستاده نشد. خوارج حتی کودکان دبستان را نیز با معلم در مسجد محصور می‌کردند و مسجد بر سر ایشان فرود می‌آوردند و در بعضی جاها نیز خانه‌ها را آتش می‌زدند. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۴۵۷) «حمزه از گروه ازرقه بود، زیرا اعتقاد داشت که اطفال مشرکان در جهنم هستند و مخالفان خود را مشرک می‌دانستند و در جنگ خانه‌های آنها را آتش می‌زد و اسیران آنها را می‌کشت. (بغدادی، ۱۳۴۴: ۹۹)

عطویان

نام خود را از عطیة بن اسود حنفی گرفته بودند. آنها شاخه‌ای از فرقه نجدات (نجدة بن عامر) بودند. نجدة در خلافت ابن زبیر بخش‌های بزرگی از شبه جزیره را اشغال کرد. فرقه‌ی نجدات بخش افراطی عقاید نافع بن ازرق را نفی کرد. آنها خارجیانی را که در جنگ به آنها نمی‌پیوستند منافق می‌خواندند. عطیه و پیروان او که بیشتر از قبلیه‌ی حنفیه بودند در سال ۷۲ از عربستان به کرمان کوچ کردند. سکه‌هایی در کرمان به نام عطیه

پیدا شده که در سال‌های ۷۵-۷۲ می‌باشد. عطیه در سیستان و سند بود و سرانجام در میان سال‌های ۸۲-۷۸ در قندبیل کشته شد. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۸)

عجارده

عبدالکریم بن عجرد در واقع جنبش خارجیان ایران را از نو سازمان‌دهی کرد. بنابر نظر عده‌ای، او از شهر بلخ بوده. حاکم خراسان (خالد قسری) (۱۲۰-۱۰۶) او را به زندان افکند و مدتی بعد مرد. پیروان عجرد بیشتر در ایران فعالیت داشته‌اند. او را به نوعی می‌توان بنیانگذار جنبش خارجی ایران در مفهوم جغرافیایی دانست. (همان: ۱۰۲)

اطرافیه

رهبر اطرافیه مردی بود از اهالی سیستان به نام غالب بن شاذل. اطرافیه اصحاب فرقه‌ای هستند که بر مذهب حمزه هستند. آنها اصحاب اطراف را در ترک آنچه از شریعت نمی‌دانند معذور می‌دانند.^۵ (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۹۶)

پی نوشت

۱. کلمه خروج اگر با علی متعدی شود دارای دو معنی است؛ یکی در مقام پیکار و جنگ برآمدن (خرج فلان علی فلان ای برز لقتاله، و دیگری بمعنای ترمذ، سرکشی و عصیان است (خرجت الرعیه علی الملک ای تمرت) المنجد فی اللغه و الاعلام ص ۱۷۲.
۲. نبرد صفین دومین نبردی بود که پس از جنگ چمل در زمان حکومت علی (ع) (۴۰-۳۵) رخ داد. در این نبرد که میان دو سپاه شام و عراق بود، پس از چندین روز درگیری و کشمکش مسلحانه، سپاه علی (ع) در آستانه پیروزی و تصاحب اردوگاه معاویه با خدعه رفع المصاحف (قرآن بر سر نیزه کردن) مواجه شد و همین امر موجب پذیرش حکمیت و بروز غائله سبک سران و قشریون خوارج شد.
۳. غزوه حنین در سال هشتم هجری پس از فتح مکه اتفاق افتاد.
۴. سیخرج قوم یمرقون من الدین.
۵. پس از جنگ حنین که غنائم زیادی نصیب مسلمانان شده بود، پیامبر در تقسیم غنائم بنابر مصلحت‌هایی چون مصلحت تألیف قلوب و برای استحکام پیوندهای تازه مسلمانان، برای عده‌ای سهمی بیشتر قرارداد. در این میان فردی از بنی تمیم به نام حرقوص یا همان ذوالخویصره با بی ادبی بانگ سرداد که (اعدل یا محمد) محمد به عدالت رفتار کن. پیامبر گفت: (ان لم اعدل فمن یعدل؟) (اگر من عادل نباشم پس چه کسی عادل است؟) عده‌ای از اصحاب قصد جان او را داشتند. پیامبر آنها را منع کرد و گفت: او صاحب جماعت و همراهانی خواهد شد که نماز و روزه شما در برابر آنها بسیار خرد و ناچیز خواهد بود. رک به واقدی: مغازی. ج ۲ ص ۹۴۸. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۶. مجلسی: بحارالانوار ج ۳۳ ص ۲۲۱.
۶. لولا حضورالحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذالله علی العلماء.... خطبه‌ی سوم.
۷. (آئی لم اردالناس حتی الناس ارادونی و لم ابایعهم حتی الناس بایعونی) نهج البلاغه. نامه‌ی ۵۴.
۸. (فلما نهضت بالامر نکث طائفة و مرقت اخرى و قسط الاخرون) نهج البلاغه. خطبه سوم.
۹. (ستقتلک ففة باغیه).
۱۰. رفع المصاحف.
۱۱. آنان علی را محاصره کرده بودند که فرمان ده تا مالک اشتر سپهسالار لشکر بازگردد و اگر درنگ کنی ترا خواهیم کشت. مالک علیرغم میل خود بدلیل تبعیت از فرمان فرمانده از یک قدمی سر برده و خیمه گاه معاویه بازگشت و بر سر جماعت بانگ برآورد ولی چاره‌ای نبود، باید حاکمیت را می‌پذیرفتند. رک. نصرین مزاحم. واقعه صفین.
۱۲. منازعه و درگیری شمالی‌ها و جنوبی‌ها، اعراب عدنانی و قحطانی یکی از پر دامنه‌ترین و پر مخاطره‌ترین منازعات قومی در میان ساکنان شبه جزیره عربستان بوده است. این منازعه حتی در دوران ظهور اسلام و حضور شخصیت آسمانی پیامبر به نوعی خود را در



خلوت و جلوت نشان می دهد. سقیفه، حادثه کربلا و بسیاری از دیگر حوادث و منازعات را عده ای ریشه دار در منازعه شمالی و جنوبی می دانند. ر.ک. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام. شهیدی. جعفر: پس از پنجاه سال. ۱۳. (حکم از آن خداست.)

۱۴. (ان الحكم الله يقص الحق و هو خير الفاصلين) (فرمان جز خدا را نخواهد بود. او به حق دستور دهد و او بهترین حکمفرمایان است.) انعام ۵۷.

۱۵. (وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكماً من اهله و حكماً من اهلها) نساء ۳۵.

۱۶. (من قتلته منكم متعمداً فيجزأء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم) مائده ۹۵.

۱۷. حضرت علی در نهر روان در یک محاجه دیگر با اهالی حرورا به سوالات آنان پاسخ داد. آنها پرسیدند چرا درباره ی حقی که از آن تو بود تن به حکمیت دادی؟ حضرت پاسخ داد: پیامبر هم در ماجرای بنی قریظه سعدین معاذ را حکم قرارداد. ر.ک. طبرسی: احتجاج ص ۱۸۷. ابن اعثم: الفتوح ج ۴ ص ۱۲۲. در نهج البلاغه در فرازهایی از خطبه های: ۱۲۵، ۱۷۷، ۲۳۸، و نامه ۷۸ به مسأله مشروعیت پذیرش داوری و حکمیت اشاره شده است.

۱۸. (كلا والله انهم نطف في اصلاب الرجال و قرارات النساء) - نهج البلاغه، خطبه ی ۶۰.

۱۹. (فان ابیتهم الا ان تزعموا انی اخطأت و ضللت فلم تضلون عامة امة محمد صلی الله علیه و آله بضلالی و تأخذونهم بخطئی و تکفرونهم بذنوبی) نهج البلاغه - خطبه ی ۱۲۷.

۲۰. (... و جلد الزانی غیرالمحصن ثم قسم علیهما من الفیء و نکاحا المسلمات فأخذهم رسول الله بذنوبهم و اقام حق الله فیهم و لم یمنعهم سهمهم من الاسلام و لم یخرج اسمائهم من بین اهله.) نهج البلاغه - خطبه ی ۱۲۷.

۲۱. (... سیوفکم علی عواتقکم تضعونها مواضع البرء و السقم و تخلطون من اذن بمن لم یذنب...) نهج البلاغه - خطبه ی ۱۲۷.

۲۲. (کلمه حق یراد بها الباطل. لکن انهم یقولون لا امره لا ید للناس من امیر بر او فاجر) نهج البلاغه - خطبه ی ۴۰.

۲۳. (ان الائمة من قریش).

۲۴. ر.ک. ولها وزن: الخوارج و الشیعه. مادلونگ: فرقه های اسلامی.

۲۵. (ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثر هم لا یعقلون) حجرات ۵.

۲۶. (اخرج الینا یا محمد جثناک لنفاخرک).

۲۷. ر.ک. طبرسی: مجمع البیان. ج ۵ ص ۶۳. زمخشری: الکشاف ج ۲ ابن الحدید: شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۶۶.

۲۸. (الم تر ان الله اظهر دینه و صلت قریش خلف بکرین وائل).

۲۹. (ولیس فی الافراق کلها اشد بصائر من الخوارج ولا اشد اجتهادا ولا اوطن نفسا علی الموت منهم).

۳۰. (لهم جباه قرحه لطول السجود و اید کتفنا الابل).

۳۱. (ثم انتم شرار الناس و من رمی به الشیطان مرامیه و ضرب به تیهه).

۳۲. (انتم معاشر اخفاء الهام سفهاء الا حلام و لم آت لا ابا لکم بجزا...) نهج البلاغه - خطبه ی ۳۶.

۳۳. (جفاه طعام و عبید اقزام) نهج البلاغه - خطبه ی ۲۳۸.

۳۴. (جمعوا من کل اوب و تلقظوا من کل شوب... لیسوا من المهاجرین و الاتصار ولا من الذین تبوء الدار و الایمان) همان.

۳۵. (ممن ینبغی ان یفقه و یودب و یعلم و یدرب).

۳۶. (یولی علیه و یوخذ علی یدیه).

۳۷. (ان الخوارج ضیقوا علی انفسهم فان الذین اوسع من ذلك).

۳۸. (فانا فقات عین الفتنة و لم یکن لیجترا علیها احد غیری بعد ان ماج غیبهها و اشدت کلها) نهج البلاغه - خطبه ی ۹۲.

۳۹. (قاتله الله ما فقهه).

۴۰. (لقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحیطن عملک و لتکونن من الخاسرین) زمر ۶۵.

۴۱. (فاصبران و عدالله حق ولا یستخفک الذین لا یوقنون) روم ۶۰.

۴۲. (... ا بعد ایمانی بالله و جهادی مع رسول الله اشهد علی نفسی بالکفر. لقد ضللت اذا و ما انا من المهتدین) نهج البلاغه - خطبه ی ۵۸

۴۳. (فانا نذیرکم ان تصبحوا صرعی باثنی هذا النهر و باهضام هذا الغائط علی غیر بینه من ربکم و لا سلطان من ربکم) نهج البلاغه - خطبه ی ۶۰.

۴۴. (كلا والله انهم نطف في اصلاب الرجال و قرارات النساء) نهج البلاغه - خطبه ی ۵۹

۴۵. (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله...)

۴۶. (ان له اصحابا یحقر احدکم صلاته و صیامه مع صلاتهم و صیامهم یمرقون من الذین مروق السهم)

۴۷. بعضی از فرق خوارج همانند شیبیه امامت زن را جایز می شمردند. آنها پیروان شیبیه بن یزید شیبانی بودند که پس از وی با مادرش غزاله به عنوان امام بیعت کردند. ر.ک. مادلونگ: فرقه های اسلامی، ص ۱۱۹.

۴۸. ر.ک. اصفهانی. ابوالفرج: الاغانی ج ۶ ص ۱۳۴. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام. مادلونگ: فرقه های اسلامی ص ۹۶.

۴۹. (رب لاتندر علی الارض من الکافرین دیاراً فانک ان تذرهم لایلدو الاکافراً...) نوح. ۲۷.
 ۵۰. همانگونه که اشاره شد حمزه پس از مرگ هارون (۱۹۳) از خطر بزرگ عباسیان مدتی آسوده شد. حمزه از سیستان به غور و هندوستان رفت. هدف او گسترش اسلام خارجیان بود. دعوت پیروان حمزه در خارج از قلمرو جهان اسلام به اطرافیه معروف است. حمزه تا زمان مرگ در سال ۲۱۳ بیش از سه دهه رهبر خارجیان سیستان بود. پس از حمزه، پیروانش ابواسحاق ابراهیم بن عمیر را امیرالمومنین خواندند ولی به دلیل آنکه با تاراج دارایی های مخالفان سنی مذهب مخالف بود و به قول آنها خوی آشتی جویانه افراطی داشت ناچار به گریز شد. با ظهور یعقوب عده ای از خارجیان سرکوب و عده ای به سپاه یعقوب پیوستند. رک. مادلونک فرقه های اسلامی ص ۱۱۶.

منابع

۱. ابن الاثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثر. تحقیق: طاهر احمد الزاوی. قم، اسماعیلیان. ۱۳۶۴.
۲. ابن الاثیر. الکامل فی التاریخ. دارالفکر. بیروت. ۱۳۹۸ قمری.
۳. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه. منشورات مکتبه آیه اله العظمی المرعشی. قم. ۱۴۰۴.
۴. ابن اعثم کوفی. ابومحمد احمد: الفتوح. دارالندوة الجدیدة. بیروت بی تا. ابن اعثم کوفی، (۱۳۷۲) الفتوح، ترجمه‌ی محمد مستوفی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۵. ابن عبدربه: العقد الفرید. تحقیق. محمدسعید العریان. دارالفکر. بیروت ۱۳۷۲ قمری.
۶. ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۲. دار الاحیاء التراث العربی. بیروت. ۱۴۰۸ قمری.
۷. اشعری. ابوالحسن علی بن اسماعیل: مقالات اسلامیین. ترجمه مؤیدی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۲.
۸. اصفهانی، ابوالفرج: الاغانی. تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم. دار الاحیاء التراث العربی: بیروت. ۱۳۹۲ قمری.
۹. بغدادی: الفرق بین الفرق. محمد جواد مشکور، نشر اشراقی، تهران، ۱۳۴۴.
۱۰. حموی. یاقوت: معجم البلدان. دار صادر. بیروت. بی تا.
۱۱. دینوری. ابوحنیفه: اخبار الطوال. احمد مهدوی دامغانی. نشرنی. تهران. ۱۳۶۴.
۱۲. زرین کوب. عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام. انتشارات امیرکبیر. تهران، ۱۳۶۲.
۱۳. زمخشری: الکشاف، دارالکتب العربی، بیروت.
۱۴. شهرستانی. ابوالفتح محمد: الملل و النحل. تحریر مصطفی خالقداد هاشمی. تصحیح محمدرضا جلالی. تهران. ۱۳۶۴.
۱۵. شهیدی. سیدجعفر: قیام امام حسین (ع). دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ ۱۹. تهران. ۱۳۷۴.
۱۶. صفا. ذبیح اله. تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۷.
۱۷. طبری. محمدبن جریر: تاریخ الامم و الملوک. ج چهارم. مؤسسه الاعلامی للمطبوعات البیروت. ۱۴۰۹.
۱۸. طبرسی. احمدبن علی: الاحتجاج. دارنعمان. نجف اشرف. ۱۳۸۶ قمری
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن: مجمع البیان. مکتبه العلمیه الاسلامیه. تهران. ۱۴۰۸.
۲۰. عامر نجار: الخوارج عقیده و فکراً و فلسفتاً، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۶.
۲۱. مادلونگ: فرقه های اسلامی. ابوالقاسم سرتی. انتشارات اساطیر. تهران. ۱۳۷۷.
۲۲. ماوردی. ابوالحسن علی بن محمد حبیب: الاحکام السلطانیة. مکتبه الاعلامی الاسلامی. قم. ۱۴۰۶.
۲۳. المبرد النحوی. ابوالعباس محمدبن یزید: الکامل فی اللغة والادب. بیروت ۱۴۰۷.
۲۴. مجلسی. محمدباقر: بحارالانوار. دارالکتب الاسلامیه. تهران. ۱۳۶۲.
۲۵. مسعودی. علی بن حسین: مروج الذهب. تحقیق محمدمحی الدین عبدالحمید. دارالمعرفه. بیروت. بی تا.
۲۶. مطهری. مرتضی: جاذبه و دافعه‌ی علی (ع). صدر. قم. ۱۳۶۰.
۲۷. ملطی. ابوالحسن: التنبيه والرد.
۲۸. المنجد. لوثیس معلوف: دارالمشرق، بیروت، ۱۹۶۹.
۲۹. منقری. نصر بن مزاحم: وقعه صفین. تحقیق عبدالاسلام. محمدبن هارون. دارالجیل. بیروت. ۱۴۱۰.
۳۰. نهج البلاغه. تحقیق و ترجمه ی محمد دشتی، انتشارات مشرقین، قم. ۱۳۷۹.
۳۱. واقدی. محمدبن عمر: المغازی. تحقیق مارسدن جونز. مؤسسه الاعلامی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۹.
۳۲. و لهاوزن: الخوارج و الشیعة. و لهاوزن، یولیوس، تاریخ صدر اسلام شیعه و خوارج، ترجمه‌ی افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامی قم، ۱۳۷۵.
۳۳. یعقوبی. ابن واضح: تاریخ. دار صادر و دار بیروت. بیروت. ۱۳۷۹.

تکه های تو همه جا پراکنده است
روی میزها و تاقچه ها
لای ملافه ها
هیچ کس از تو حرفی نمی زند
و آرام آرام
از میان کلماتم
محو می شوی!

دریاست
پا پیش می گذارد،
پا پس می کشد

مجسمه ای شنی
در آستانه ی دریا
موهایم را باد می برد
پاهایم را
موج

شبیه مهی بی رنگ
که در آوارگی محو می شود
بیچارگی ات را قدم می زنی و
از این شهر می روی
و کافه ها
از قراری که نداشتیم
از شعرهای من و تو
خالی اند!

پرده ها پوسید و
دیوارها ریخت
تو از جنگ نیامدی
و لباسهایت را
شیشه ها قاب کردند!

زن آتش می گرداند
رخت ها را اتو می کند
و خانه
بوی رخت های بی تن
بوی تن های رفته را دارد!

تو را
به فراموشی سپرده ام
فراموشی
عاشقت شده است!

خیال می کنم
گیسوانم
در باد رهاست
دست هایش می آیند
پنجره را
و بعد گیسویم را
می بندند و می بافند
تا خیال نبافم

▪
یک عمر
بر باد رفته ام
تنها نخ
آسمان مرا
به زمین تو دوخته است

▪
تو
از حال و روز من چه خبر داری
که روزی دلگیرم و دلتنگ
و روزی
دوستت دارم!

▪
کوه هم که باشی
باید
کوتاه بیایی
تا روز
بگذرد

▪
زندگی ام را می چینم
تمام روز
آشپزخانه و دیوارها را می سابم
از روزهایم پاک نمی شوی!

▪
دستم نمی رسد
پاهایم، پا نمی دهد
بگردم،
نبودنت را...

▪
تو آنسوی خیابانی
من این سو،
آبمان به یک جو نمی رود
تا برایت
برگی بفرستم

▪
اگر تو نبودی
حرفهایم را
با سنگ ها و سایه ها می زدم
اگر تو نبودی
دیوانگی ام را به ماه می دادم
تنم را به آب
و
شعرهایم را به باد!

▪
لاک می گیرم
جای دست های تو را
روی انگشتانم
و بویت را
لای لباس ها می پیچم
حرف نمی زنم
تا هوایت را نگه دارم!



چشم

شماره ۱۹ و ۲۰ / صفحه ۱۱۰
استاد حسین مهباری

زمزمه‌ای در گوشه‌ی حسینی

یادی از استاد حسین مهیاری

خسرو احتشامی هونه گانی

شاعر، پژوهشگر ادبیات

خنیگری‌اش به انتظام است

تأثیر نیریزی

بلبل که حسینی اش مقام است

به شب‌های دیگر هم کشید و دوستی ما تا آخرین لحظه‌ی عمر او تداوم یافت.

یک‌روز که با زنده‌یاد عباس پناه در چهار باغ قدم می‌زدیم به حسین رسیدیم و پس از احوال‌پرسی مختصری گفت شما «غازی» را می‌شناسید؟ گفتیم نه! تعجب کرد که چطور غازی را نمی‌شناسید و با خنده گفت نیم عمرتان بر فنا است! ما را به کوچه‌ی کاررونی برد و در یک نانوائی با مردی بزرگ و عارفی وارسته که همه‌ی خوبی‌ها را یکجا جمع داشت آشنایمان کرد و در همان روز چه ابیات بلندی که از غازی نشنیدیم. مطلعی خواند و از من خواست تا به استقبال غزلی بگویم. این کار را کردم و غزلی جوانانه که تم اژتیک داشت تقدیم او کردم. عجباً که پذیرفت و تشویقی استادانه کرد.

تنش ز سوز هوس زیر پیرهن می‌سوخت

لبش ز گرمی گلبوسه‌های من می‌سوخت

دیگر حسین را کم‌وبیش می‌دیدم تا اینکه انقلاب پیش آمد و مرحوم استاد منوچهر قدسی کتابفروشی صائب رادر میدان انقلاب دایر کرد. حسین، قدسی را دوست داشت و به او عشق می‌ورزید چرا که در دوران دبیرستان شاگرد استاد بود. او را می‌شد هر شب در کتابفروشی که پاتوق اهل ذوق بود، زیارت کرد. دوستی ما دوباره از این مکان بالید و استحکام بیشتری یافت.

مرثیه خوانی حسین را بار اول در مغازه‌ی مرحوم قدرت الله هاتفی شنیدم. عده‌ای از پیران قوم هم بودند، متین، بخردی، بهشتی و مظاهری. آن شب مرحوم عبدالکریم بصیر بر سر مرثیه‌ی علی‌اصغر جیهون یزدی قشقرقی به پا کرده بود. من خود

هنوز وقتی از خیابان نشاط می‌گذرم و به کوچه‌ی قصرمنشی می‌روم، کسی مرا صدا می‌زند، کسی مرا می‌خواند و کسی مرا به گریه دعوت می‌کند. به مهمانی یک آواز، یک مرثیه، یک درآمد در گوشه‌ی حسینی و من که بی‌اختیار به این صدا و به این دعوت پاسخ مثبت می‌دهم، می‌ایستم و او را تماشا می‌کنم، با قامتی بلند موزون و صنوبرانه، صورتی گرد و درخشنده، چشمانی نافذ و تبسمی دلنشین. تا امروز هیچ‌گاه نتوانسته‌ام راهم را کج کنم یا از کوچه‌ی دیگری به مقصد برسم، چراکه این صدا توان کژراهه رفتن را از من می‌گیرد. من با این صدا سال‌های سال زیسته‌ام و حتی گریسته‌ام وقتی که با او به مسجد قصرمنشی گام می‌گذاشتم در هیأت عزاداران حسینی، و او که گل سرسبد این هیأت بود با صدایی عرشی، عزیز همه بود. خلوص او، افتادگی او، درویشی او، وارستگی او، اعتقادات او و از همه مهم‌تر کرامندی و انسانیت او که پیران محله را هم عاشقانه جذب می‌کرد. صدای حسین، جذبه‌ی کربلایی داشت و دمی کربلایی.

آشنایی با او در سال‌های دوردست تحصیلی دانشگاه اصفهان اتفاق افتاد. شبی که رفته بودم از استاد دکتر مهدی کیوان که در آن روزگار سخنان شگفت و جوان‌پسند می‌گفت و تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی روشنگرانه می‌کرد، سؤالی بپرسم حسین در افاق بود. با من خوش‌وبشی کرد، مرا می‌شناخت و می‌دانست که چیزهایی می‌گویم. حسین با استاد علی مظاهری مثل من دوست بود و کسانی را که به انجمن شاعران رفت و آمد داشتند از دور می‌شناخت. در دانشگاه با عزیزانی مثل محمدعلی دادور، عطاءالله مهاجرانی، عماد افهام و چند تن دیگر از دوستان همدوره بود. این خوش‌وبش

می توانم با جرأت بگویم که گنجینه‌ای بود پنهان در هنرهای ظریفه صاحب نظر بود در طراحی فرش کارهای بکر و بدیع انجام می‌داد که اهل فن را شیفته می‌کرد

از جوانی مرثیه می‌خواندم، اجازه گرفتم و نوحه‌ی معروف دهقان سامانی را با صدا خواندم:

زاده‌ی شاه کربُیلا، کربُیلا،
اکبر یوسف‌لقا شبه پیمبر
جانب میدان گشت و روان گشت و روان،
با رخی تابنده چون خورشید خاور
کاکل مشکین او از دوش تا دوش،
گشته از جام الستی مست و مدهوش

حسین با شنیدن نوحه‌ی من در همین وزن و قالب نوحه‌ی حرّ ریاحی را خواند که همه را متأثر کرد و تلویحاً به من فهماند که باید این‌طور خواند. این نزدیکی به جایی رسید که هر سال در آغاز ماه محرم زنگ می‌زد و پس از احوالپرسی، آهنگی را با دهان می‌نواخت و نوحه‌ای طلب می‌کرد و اگر می‌گفتی نه، می‌نالید که مگر بیمار ندارید؟! نذر و نیاز ندارید؟! از آقا اباعبدالله چیزی نمی‌خواهی؟! وقتی سکوت مرا می‌دید می‌گفت این نوشته‌ها نذری است و از خانه کریمی مثل حضرت امام حسین یقیناً عوض خواهد داشت! به این صورت برای مرثیه ارزش قابل بود و نوعی هویت فرهنگی به آن می‌داد و می‌گفت این میراثی است که از پدران ما به ما رسیده و باید در حفظ آن کوشید.

حسین شعر هم می‌گفت و گاهی که با استاد مظاهری بودیم می‌خواند اما ادعایی نداشت. افتادگی او اجازه خواندن نمی‌داد. مطالعات فراوان داشت ابیات برگزیده‌ای را در حافظه نگه می‌داشت و در جای مناسب عرضه می‌کرد. با موسیقی آشنا بود، موسیقی را می‌شناخت. با بزرگان موسیقی رفت‌وآمد می‌کرد و به استاد نعمت‌الله ستوده که در نی‌نوازی و سه‌تار پر آوازه بود مهر می‌ورزید. استادی که علاوه بر موسیقی عملی در موسیقی نظری حرف‌های گفتنی بسیاری از او می‌توان شنید حرف‌های علمی که قصه و تاریخ موسیقی نیست از این دست حرف‌هایی که چند تن در دانشگاه گاه‌گاهی می‌زنند و به گزاف به عنوان موسیقی‌دان شهرت یافته‌اند. کسانی که نمی‌توانند آرشه را بر روی سیم ساز بکشند. ستوده موسیقی را عمیقاً درک کرده‌است و با آن زندگی می‌کند. حسین با این موسیقی‌دان نامور حشر و نشر داشت. اهل تحقیق و علم را ارج می‌گذاشت. با شاعران و اهل ذوق

انیس حجره و گرمابه بود. می‌توانم با جرأت بگویم که گنجینه‌ای بود پنهان در هنرهای ظریفه صاحب نظر بود در طراحی فرش کارهای بکر و بدیع انجام می‌داد که اهل فن را شیفته می‌کرد. یک روز به او گفتم عزیز شما چرا امضای حقیقی در گوشه‌ی فرش‌های هنری می‌گذارید در حالی که هیچ‌گونه رابطه‌ای حتی به صورت صوری هم با کارهای استادان حقیقی ندارند خندید و گفت من به معلمان خود خیانت نمی‌کنم هرچه آموخته‌ام از آنهاست بگذار در این طراحی‌ها هم اسم مال آنها باشد. آخرین دیدار ما چندماه پیش از سفر همیشگی او بود. کتاب یاقوت و انارستان را که نمایشگاه‌های بین‌المللی تهران (تکا) چاپ کرده بود برای او بردم. چقدر خوشحال شد، بوسید و در کنار تشکچه گذاشت. گفت پس بی‌تی، مصرعی، چیزی ما را مهمان کن! اطاعت کردم و این بیت را که از دیوان اشرف مازندرانی استخراج کرده بودم برایش خواندم، زمزمه کرد و در دفترچه‌ای نوشت.

گر به گرد روی او گردیده‌ام عیبم مکن
طفل مکتب خانه‌ام دور گلستان کرده‌ام

دوباره هر دو به یاد مرحوم غازی افتادیم و افسوس خوردیم، بزرگا مردا که او بود و شرح این خون جگر را باید در وقتی دیگر داد. عزیزی خواست تا در اندک مدتی قلمی بگردانم و در این محرم ۱۴۳۱ نوشته‌ام رابه یاد او لختی بگریانم. باشد که روح او مرا از فراموشکاران دوستی نداند. اکنون او ماه‌هاست که در جمع ما نیست و در خاک سرد آرمیده‌است. نخستین محرم را پس از او تجربه می‌کنیم، اما او تنهاست با چند شاخه گل سرخ یا داودی و سنگی که بر سینه‌اش سنگینی می‌کند و ما که بازگشته‌ایم اما هنوز صدای او در کوچه‌های شهر طنین‌انداز است در گوشه‌ی حسینی، در میان سیاه‌پوشان کربلایی، اوست که می‌خواند.

چو دهدد در مقام سازش آید
صدای او حسینی می‌نماید
نوازش گر نماید مرتضی را
حسینی آورد برب صدا را

۱۳۸۸

محرم سال ۱۴۳۱ اصفهان

زندگی همچنان ادامه دارد

یادی از استاد حسین مهباری

زاون قوکاسیان

نویسنده، پژوهشگر سینما



حسین مهباری

یکی دوسالی است که در گذران زندگی مفهوم تلخ تنهایی را بیشتر احساس می‌کنم فکر می‌کنم که مرگ کنار من است شاید هم از مرگ برادرم این تلخی آغاز شد و بر من باریدن گرفت، در تیر ماه ۸۷. ولی با این وجود سعی کرده‌ام همیشه به نفع زندگی از مرگ نهراسم و به نفع بودن رفتن را به شوخی بگیرم. همین چند روز پیش برای یادمان سالگرد در گذشت ارحام‌صدر نازنین به باغ رضوان رفته بودیم. در قطعه‌ی هنرمندان که اینک پر از دوستان من شده است. با همه سلام و احوالپرسی کردم. از احمد میرعلایی یاد کردم و از طعم قهوه‌هایی که با او می‌نوشتیم و کتابفروشی خاطره‌انگیزش، کیوان قدرخواه را دیدم. باز شعری تازه از اصفهان داشت. به او گفتم در مادی نیاصرم دوباره آب به جریان افتاده! بعد نوبت علی کیوان بود که گویی صدای ویلنش را از پشت شیشه‌های منزلش می‌شنیدم و بعد حقوقی بود.

محمد حقوقی که با او به انگورستان ملک می‌رفتیم و مرثیه‌ی رباب باز جان می‌گرفت. دوستان دیگر هم بودند. آن‌سوتر عزیزم عباس غازی بود که نی بی‌همتایش را می‌نواخت و حسین مهباری با آواز او را همراهی می‌کرد. از عباس غازی پرسیدم این روزها کدام گوشه‌ی گم شده را باز یافته است؟ جستجوی ارزشمند او که سال‌های سال ادامه داشت مانند خط نوشته‌هایش که به هر جا نگاه می‌کنیم ملامال از آنهاست، تمامی ندارد.

دیدارها تازه شد. اینجا حسین مهباری من هم بود. حسین که اکنون



حسین مهبیاری، فرهنگ شریف، نعمت‌الله ستوده

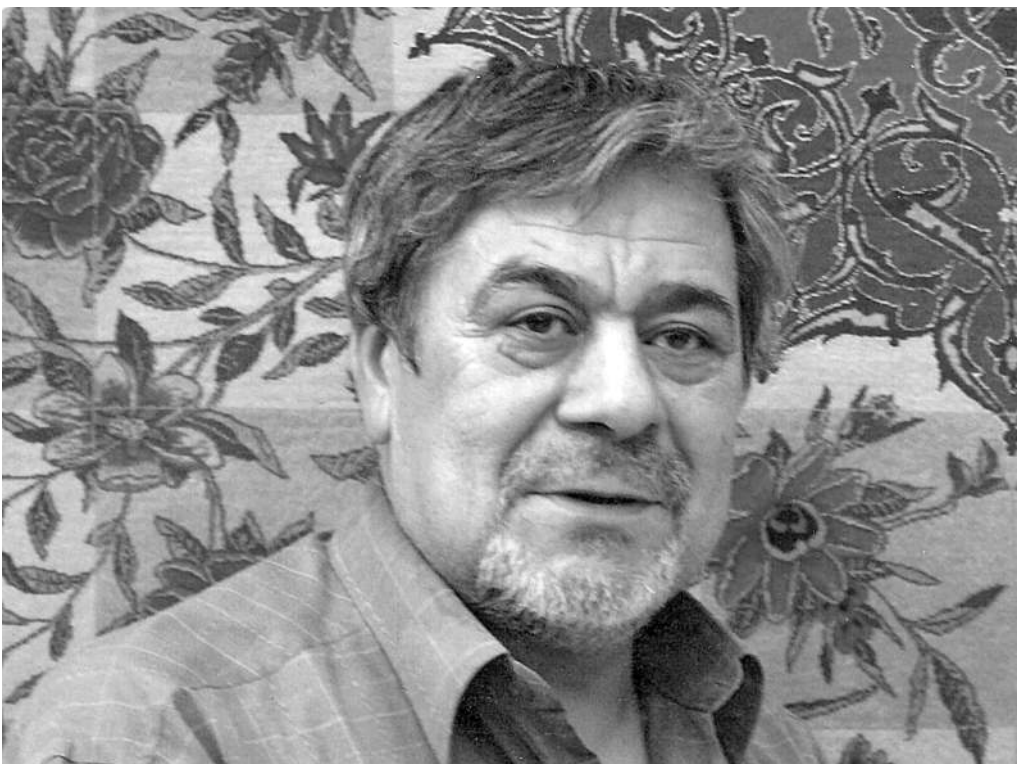
که در شب‌های محرم نثار اهل بیت در آن مسجد قدیمی می‌کرد.

حسین مهبیاری هم نازنین دوست من بود و نبودنش مرا تلخ‌تر می‌کند. روزهایی که با او در سینمای آزاد هنگامی که دانشجوی تاریخ دانشگاه اصفهان بود آشنا شدم از یادم نمی‌رود و بعدها با او صمیمی‌تر شدم. سال‌ها در شب‌های عاشورا به صدای او در مسجد قصر منشی گریستیم و حالا او همان گونه که دوست داشت و عمری در راه اعتلای هنر هنرمندان اصفهان کوشید، آرمیده است در میان دوستانش. اینجا حسین همچنان می‌خواند با آن صدای حزین و مخملی‌اش. از باغ رضوان باز می‌گردم این صدای اوست که مرا دوباره به اصفهان می‌خواند اصفهانی که بی او مرا تلخ‌تر می‌کند اما می‌دانم چاره‌ای نیست زندگی همچنان ادامه دارد!

در میان دوستانش که هرکدام طعم و بوی خاص اصفهان را دارند خفته است.

به یاد می‌آورم که اولین بار صدای گرم مهبیاری را در شب‌های دهه‌ی محرم در مسجد قصر منشی شنیدم که جانسوز و گرفته می‌خواند، گویی زمان از مسجد قصر منشی می‌گذشت و ما تا دور دست‌ها از این سوی اصفهان به آن سوی اصفهان پر می‌کشیدیم، گویی ما در حادثه بودیم و اتفاق در همین جا می‌افتاد. در میان همین کوچه‌های پیچ‌در‌پیچ، سالیان دور اصفهان. این صدا تنیده بود در نقش‌های فرش که او دلبسته آن بود این صدا از هنرهای اصفهان، خط و نوشته و شعر، موسیقی و داستان و فیلم. که او به همه‌ی آنها دلبسته بود می‌آمد، می‌آمیخت و با حرفه‌ی معلمی تاریخش که عمری را در آن صرف کرده بود و ترکیبی بدیع از حزن و اندوه می‌ساخت

**آن سوتر
عزیزم عباس غازی
بود که نی
بی همتایش را
می‌نواخت و
حسین مهبیاری
با آواز، او را
همراهی می‌کرد.
از عباس غازی
پرسیدم این روزها
کدام گوشه‌ی
گم شده را
باز یافته است؟**



آخرین خط

یادی از استاد نصرالله معین

دکتر فضل الله ضیایی

استاد را از سال‌ها قبل می‌شناختم. علاقه‌ام به هنر خوشنویسی، سعادت دیدار گاه‌به‌گاهش را نصیبم کرده‌بود. او هم در هر فراغتی که پیش می‌آمد، در مسیر انجمن خوشنویسان به مطب من سری می‌زد. حدود یک ماه و اندی پیش بود که در یکی از همین دیدارها شرحی از روزهای توأم با کسالتش را برایم گفت و بعد از معاینه دریافتیم که آتش بیماری در وجودش خانه کرده. برایش داروهایی تجویز کردم اما آتش زودتر از آنکه فکر می‌کردیم همه چیز را سوزاند و خاکستر کرد. گرچه یک عمل تسکینی و نه درمانی هم روی ایشان انجام شد اما دیگر کار از کار گذشته بود. به هر دری که می‌زدیم بسته بود. گویی تقدیر این بود که او امروز کنار ما نباشد.

می‌دانم که مرگ سرانجام همه‌ی آدم‌هاست ولی کسانی هم هستند که حتی یک روز بیشتر زنده بودنشان موجد اثری است که می‌تواند راهگشای بسیاری از آیندگان باشد، یا چشم‌نواز و دلنواز فوجی از نسلهای بعد و یا برگ‌نوشته در مرقع رنگین تاریخ و فرهنگ و هنر یک سرزمین و نه تنها این که حتی اگر بتواند آنی دلی را هم بلرزاند ارزشش قابل شمار نیست، آنگونه که آخرین دست‌نوشته‌ی استاد که در همان روزهای واپسین به من هدیه کرد هنوز دلم را می‌لرزاند و اشک در چشم‌هایم می‌گرداند که:

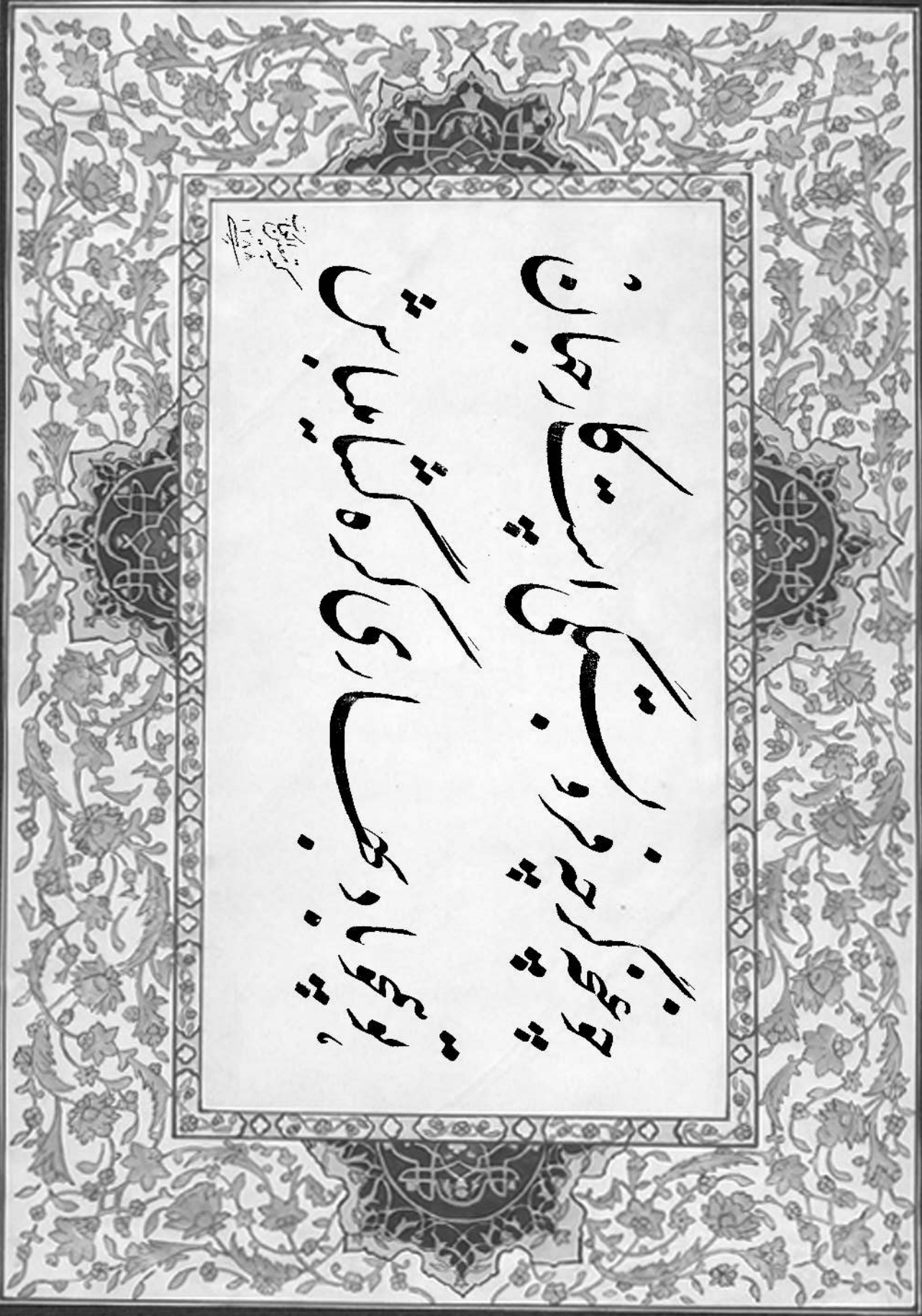
چو غنچه گرچه فروبستگیست کار جهان

تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

تصویر آخرین خط استاد را برای همه‌ی دوستدارانش پیش کش می‌کنم. خدایش رحمت کناد!

پہنچ کر تہ زور و شکی اپنی کلا رہبان
تو پوچھا وہ کجاں ہے اری کر گشتا مہا پش

تیسری سیر
۱۳۸۸



سکوت صریر پیر خط اصفهان

..... دکتر حسین مسجدی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور اصفهان



نوشتن و خطابه‌های در باب افراد و رجال، امروز دو راه، بیشتر پیش رو ندارد؛ یا از بیراهه مدح و گزافه و لاف و تملق محض و مداهنه می‌گذرد، یا به بن‌بست مرثیه و مویه زنانه‌وار می‌انجامد و هر دو مطلوب این قلم نیست. این ناگزیری، گزینش راه سوم را دشوار ساخته است. پس چه می‌توان گفت در باب مردی که هرگز نتوانست آن‌گونه که باید و بود، خود را بنماید و ارج‌های حقیقی و جایگاه واقعی‌اش را بشناساند و پیوسته، در لاک افلاکی و حباب بی‌آدابی و خاموشی و انزوای خویش خزید و کمتر دم زد. من هم به سیاق تذکره‌نویسان کلیشه‌پرداز این روزگار می‌توانم بنویسم؛

«استاد نصرالله معین ملقب به معین‌الکتاب، در مهر ماه سال ۱۳۱۳ خورشیدی، در اصفهان دیده به جهان بگشود. از او این درس‌مدرسه، خطوط کتب درسی آن زمان - که عموماً به قلم نستعلیق مرحوم حسن زرین‌خط و شادروان علی‌اکبر کاوه چاپ شده بود - آن‌چنان، چشم او را مجذوب کرده بود که همواره از روی آن، به مشق نظری و عملی می‌پرداخت و این مطالعه و کشف رموز خط آن دو - که از برجسته‌ترین خطاطان زمان خود بودند - آن‌چنان تداوم یافت که آخر الامر، در سن بیست و پنج سالگی، به حضور آن دو رسید و از آن پس، مدت‌های مدید، مشق عشق کرد و با ریاضت و مشقت، دقایق سبک نستعلیق آن دو را فراگرفت و به کمال کتابت دست یافت و...»

این‌گونه نوشتن، جز انتقال اطلاعات صرف، چه چیزی از ارج روح‌های صاف و صیقل دیده و ضمیرهای ساده و صافی، به مخاطب



می‌دهد. من هم مثل شما می‌دانم که؛

«معین‌الکتاب، آن‌گونه در مشق و ممارستِ خط، پیگیر بود که به مقام مدرّسی انجمن خوشنویسان ایران نایل آمد. پیش از انقلاب، رئیس انجمن خوشنویسان ایران وقتی خطّ او را دید، در متنی خطاب به وی نوشت؛ خطّ شما موجب خوشوقتی و امیدواری بسیار گردید. زیرا مدّتی بود تصوّر نمی‌کردم جز با اعزام استادانِ تهران، بتوان هنر خوشنویسی را به نحوی که رضایت انجمن جلب گردد، ترویج نمود. ولی با ملاحظه خطّ شما، این یأس، بدل به امید شد.

پس از کلاس‌های نستعلیق اصفهان، مراکز تعلیم خطّ تهران در سطح فوق ممتاز هم به او محول گردید و شاگردان بسیاری در آن پرورده شدند که برخی از آنان جزو استادان بنام این سرزمین‌اند.»

اما اگر شما هم مثل من، معین را از فاصله نزدیک‌تر می‌شناسید، می‌دانید نوشتن این‌گونه مطالب، چیزی به او نمی‌افزاید و نوشتن هم چیزی از او نمی‌کاهد و اصلاً بخش اصلی و اساسی شخصیت‌های خاص، عناصر دیگری است که هیچ‌گاه در این قالب‌ها نمی‌گنجد. وقتی در سایه‌سارِ ورودی مسجد شیخ لطف‌الله، خطوط کتیبه‌های ثلث، مرا از خود بی‌خود می‌کند؛ وقتی تناسب جادویی معماری مسجد جامع عباسی حیرانم می‌سازد؛ آن‌گاه که مهندسی مینوی محراب اولجایتو، هوشم

را می‌رباید، می‌مانم که به راستی علی‌رضا عباسی و علی‌اکبر اصفهانی معمار و غیره، چه شخصیت‌هایی داشته‌اند؟ شاید یکی از اساسی‌ترین دلایل فاصله ما و اسطوره‌ای شدن آنها، گم کردن همین جلوه است. حتماً لازم نیست در پیچیدگی یک معماری فوق‌العاده، یا شهرسازی جاذبی، گم شویم تا چنین حسی دست دهد. حتی صفای بی‌نظیر یک قطعه خطّ کوچک، بر تابلویی، در مجموعه شیخ صفی اردبیل هم می‌تواند این حالت را ایجاد کند. امتحان کنیم. درست مثل وقتی که به سفر می‌رویم. در سرزمینی تازه، آیا فقط مناظر بزرگ و بدیع چشمگیر است؛ یا برخورد یک چهره‌نگار گمنام در حاشیه پیاده‌روی پایتختی؛ یا هیأت ظریف فندکی در شهری یا طرح کلاهی بر سری؟

اطلاعات شناسنامه‌ای یا به قول ظریفی «سنگ قبری» همیشه راهزن است. پیوسته توجه را از دقایق شخصیت‌ها می‌رباید. این که من بنویسم؛

«استاد معین، آثار متعدّدی از خود به جای گذارد که زینت بقاع متبرّک و مشاهد شریف است. مانند کتیبه‌های یکی از ابواب حرم حضرت رضا (ع)، در ایوان طلای حضرت معصومه (س)، برخی از مواضع حرم سیدالشهدا (ع)، آرامگاه رودکی در تاجیکستان، امامزاده‌های متعدّد ایران، نگارش کتاب‌های یوسف؛ قهرمان عشق، رباعیات کمال اسماعیل، سرنوشت در آئینه تاریخ و قرآن، رسم‌الخط‌های دوره‌ای



یکی از زاویه‌های
بی‌شغل و آرام او،
سرای قدیمی
و غریب آسید رضا صدر،
در دردشت بود.
خود سید نیز
از همین تبار،
و زخم‌خورده تیغ
بی‌قدری بوده است.
خانه بزرگ کهنه او
به جای آدمی زاد،
انبوه جانوران ریز
و درشت خانگی را
ترجیح داده است

سروده، خطّ او بوده است:
بودم به تو عمری و تو را سیر ندیدم
از وصل تو هرگز به مرادی نرسیدم
از بهر تو بیگانه شدم از همه خویشان
وحشی صفت، از خلق، به یکباره بُردم
او این شعر را چنان می‌خواند که درمی‌یافتی خود
نیز شامل آن می‌شود. باید چیزی نوشت که خود
او باشد. کسانی که با او مراده داشتند می‌دانند
که اگر روزی، بی‌هدف در چهارباغ عباسی قدم
می‌زدند، ناخودآگاه قدم به پاساژ قدیمی شگری
می‌گذارند و بی‌اراده، پا به پلکان پاساژ می‌سایندند
و ساعتی را در آن اتاق کوچک و بی‌ریای پاگرد پله،
روی چهارپایه کهنه یله می‌شدند و پای صحبت و
سکوت متناوب پیرمرد، به آرامش می‌رسیدند. من
گمان دارم هیچکس نیست که یکبار این لحظات
را آزموده باشد و این آرامش را نه! بوی کهنه‌گی این
«کریچه تنگ» و انبوه کاغذهای ریز و درشت، بوی
ترش مرکب و لایقه‌ی خیس و چرم آشنای زیر دست
او و بوی تلخوشِ قلم نی و آن چراغ علاءالدین با
نمناکی اتاق زیر پله در هم می‌آمیخت و اگر مثل
من، غم غربت چهارباغ گذشته را هم چاشنی آن
می‌کردی، حس و حالی داشت بی‌تکرار! سکوت‌های
این ساعات، بیش از صحبت‌های آن بود و موسیقی
این فضای ناب، چیزی نبود جز صریر قلم پیرمرد
که هرازگاهی، با سیراب کردنِ سرِ قلم در مرکب،

(یساولی، میثم و نکویی)، کتیبه فرس‌های صیرفیان
برای سازمان ملل متحد و فرس مهدی‌ئی، خطوط
قلمزنی‌های حسین علاقمندان، نمایشگاه‌های انفرادی
و گروهی و غیره و غیره.»

این ویژگی‌ها ممکن است در کارنامه استاد دیگری
هم بعضاً یافت شود. بله، جوایز و تشویق‌نامه‌های او
را نام بردن، خود مقاله‌ای خواهد شد. اما باید به قول
بیهقی، از لونی دیگر سخن گفت که معین، فضایی
نشود و فضایی، معین. هنوز هم هستند استادانی
که انبوهی از این احکام و تقدیر نامه‌ها و الواح و
درجه‌های ریز و درشت و ابلاغ‌های رنگ و وارنگ
تشریفاتی را در اتاق‌های بی‌فروغ خود دارند و پر از
خالی است. جمع این قرطاس‌ها، در سرزمین ما، برای
آنها حتی پاسخگوی یک وعده وجه معیشت خانواده
هم نمی‌تواند شد. این سخن هنوز هم از تاج مرحوم
بر سر زبان ماست که آخر عمر گفته بود یک جیبم پر
از به‌به است و یکی چه‌چه! و جیب‌های زندگی معین
نیز انباشته از این، «بدین وسیله از...»ها بود. خط،
تنها بود او بود.

با آن که نقاشی هم می‌کرد و چهره‌نگاری‌های
سیاه‌قلم او را هنوز نیز می‌توان پیدا کرد. اما تمام
بود او نستعلیق بود و انصاف را - به زعم نگارنده -
نستعلیق اصفهان نیز بسیار به او مدیون. این شعر را
از زبان او شنیده بودم که از قول میرعماد می‌سرود
و می‌گفت من می‌دانم مقصود و شاهد میر در این

خوب می دانم که
اگر سالیان سال
بگذرد و همه این‌ها
فراموش شود،
اما دو چیز
بیشتر از همه،
در اذهان شاگردان
و آشنایان او
رسوب کرده می ماند؛
یکی سادگی و
بی آلایشی زایدالوصف
اوست و دیگر
هندسه بی بدیل خط او
در میان اقران که
می اندیشم بعد ها هم
راحت نمی توان
نظیری برای او یافت

فواصل این نوای بینوا را نیز می آفرید. پیرمرد، جوهر اضافی را هر بار بر پشت انگشت گوستی خود نرم می کاست. دیده بودم شاگردان نیز- مثل خمیازه های شیخ انصاری- نابه خود، همین می کردند. استاد، زیاد حرف نمی زد. باوجود این که نسبتاً درشت پیکر بود، ولی صدای زیر و ریزی داشت که تا وقتی با ته لهجه شهرستانی او عجین می شد، باید دقت می کردی تا مطلب را کاملاً بفهمی. گاهی بریدگی جملات هم این ابهام را می افزود. خودش نیز پیوسته در این کوشک درویشانه حضور نداشت و هرگاه بی تاب می شد، به سراغ «تنوعی» می رفت.

اگر او را در کنجی و قهوه خانه ای نمی یافتی، نزد دوستی در همان نزدیکی بود. گاهی او را در مغازه اوس اسدالله پورجوان- دوست قدیمش- در نبش گذر شیخ بهایی می یافتی. آن جا بساط چایی، به راه بود و پورجوان هم در شعر طبعی داشت و می دانست سروده هایش بعداً به خط معین آراسته خواهد شد. آن فضای تنگ، پر از گشاد روح بود برای آشنایان؛ پای نقاشی بزرگ اوس اسدالله از منار و مسجد از دست رفته باباسوخته. خدایش بیمارزاد که هنوز رفتن او نیز به سالی نرسیده است.

روزگاری که کتابخانه کهن فرهنگ-نبش آمادگاه- هنوز به ادبیر و اکبیر کسب و تجارت خانه کافی شاپ، بدل نشده بود و دلبستگان هنر و فرهنگ را به خود می کشید و آن همه کتاب ناب، با آفت جهله، به جفای تقسیم از آن جا نرفته بود، معین یکی دو بعدازظهر در هفته، در یکی از اتاق های آن جا، زیر پیکره گچی فردوسی می نشست و تعلیم مشق می داد. در حین سرمشق دادن، هیچ صحبت نمی کرد. سکوت بود و فقط صریر قلمش حکومت می کرد. در این بین، اگر کسی سرزده وارد می شد و یا حرفی می زد، بیتابی اش بروز می کرد. چیزی نمی گفت؛ اما هرکس که آشنا بود، می فهمید رنجیده است. درون حساسی داشت. شاید نامرادی روزگار و قدر ندانی کس و ناکس به آن دامن زده بود.

یکی از زاویه های بی شغل و آرام او، سرای قدیمی و غریب آسید رضا صدر، در دردشت بود. خود سید نیز از همین تبار، و زخم خورده تیغ بی قدری بوده است. خانه بزرگ کهنه او به جای آدمی زاد، انبوه جانوران

ریز و درشت خانگی را ترجیح داده است. در لابلاي خشت های نظام حیات و وسیع آن، علف های خودرو، قد کشیده اند و مورچه های جور و جور سواره و پیاده می روند و می آیند. این وضع، وقتی نظر مرا به خود جلب کرد که دیدم معین، هنگام راه رفتن کف این حیات، سرپنجه و نامرتب قدم می گذارد تا مبادا موری زیر گام سلیمانی اش له شود.

خوب می دانم که اگر سالیان سال بگذرد و همه این ها فراموش شود، اما دو چیز بیشتر از همه، در اذهان شاگردان و آشنایان او رسوب کرده می ماند؛ یکی سادگی و بی آلایشی زایدالوصف اوست و دیگر هندسه بی بدیل خط او در میان اقران که می اندیشم بعد ها هم راحت نمی توان نظیری برای او یافت.

ایامی که در دو-سه سال اخیر، در تب و تاب تهیه کتاب رباعیات کمال اسماعیل بودیم، بارها در چشم دوستان می خواندم که کاش خط یکی دو دهه پیش او، کتاب را زینت می داد. اما از همین بهار امسال خطوطی از او دیده ام که شاید خود نیز باور نداشت، همه چیز در نهایت خود، به ویژه هندسه خط! گویی رو به تولد دوباره می رفت. مگر نه در ایام تولدش بود که رفت؟

گفته اند میرزا غلامعلی-خطاط برجسته عهد قاجار- روزی از میرزا زین العابدین اشرف الکتآب اصفهانی پرسیده بود؛ عشق چیست؟ میرزا پاسخ گفته بود وقتی نیمه شب ها پس از تهجد، شروع به کتابت می کنم از صدای قلم (صریر قلم بر کاغذ)، همه اشیاي این خانه، به سماع می پردازند و من همچنان می نویسم و آنگاه که پگاه، مشق های این لحظات خویش را می بینم، بهت زده می شوم. عشق این است. به راستی اگر عشق معین نبود، چه بر سر روح او می آمد. تصورش هم مشکل است که خانواده اش وارد بنایی-با عنوان ذهن پرکن تولیت هنری این شهر یا چیزی مثل آن- شوند برای پیشنهادی جهت تجدید روحیه او که گرفتار بستر بیماری است. ساختمانی که عنوان گچبری شده اش به خط اوست. آنگاه مدیر آنجا به آنها بگوید نمونه خطی از ایشان بیاورید، ببینیم تأیید می شود یا نه! صریر پیر خط اصفهان تنها به عشق شنیده می شد و بس.

شامگاه تولد و مرگ او نوشته شد.